

هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد

آزودم مَرگ من در زندگیست چون رهم زین زندگی پایندگیست

این کتاب برپایه اسناد و مدارک پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد را به اثبات می رساند.

سید عیسی موسوی

www.kimyana.se

ISBN: 978-91-984136-0-1

فهرست مطالب

4	پیشگفتار
5	مقدمه
12	رویا
14	سایه 2005
19	سایه 2016
30	بازجو "اچ"
35	اسفناک
39	• زن آزاری مزمن
55	• تحقیق اولیه
56	• وکیل حزانت
62	روش پروژه هویت زدایی
67	• مرد مسلمان
75	• زن مسلمان
78	• روز ویرانگر
87	• دادگاه اولیه
88	• دادگاه تجدیدنظر
91	• دیوان عالی قضائی
93	کنترل بحران و سرپوشی
104	• ملاقات فیلیپ با سیاستگذار
115	• دادگاه حزانت
150	• دادگاه تجدید نظر حزانت
157	تحویل اطلاعات
165	• ملاقات با سایه
174	• فلش مه موری
184	هدف از هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد
188	شکایت به اتحادیه اروپا – حقوق بشر در سوئد
189	افراد کلیدی که هویت زدایی را میسر می کنند
203	فصلی جدید
205	مسامحه جلوگیری از جرم قضائی
222	مدارک

پیشگفتار

سوئد اولین کشور در جهان می باشد که کودکان نویسندگان را برای کنترل قلم آنان به گروگان میگیرد¹.

سوئد دومین کشوری است که پس از اسرائیل، به پدر یک خانواده مسلمان اجازه دفاع از خانواده اش را نمی دهد.

نفرت دولت سوئد نسبت به اسلام و مسلمانان در چند کلمه...

متخصصان به اجبار قسم در دادگاه اقرار کردند صحیح و صادقانه بودن ادعاهای پدر بچه ها که از روز اول بیان کرده بود تصدیق کردند. باقی داستان، اعمال خشونت نرم و باور نکردنی گروگان گیری کودکان مسلمان برای اهداف مخفی است که دولت سوئد در مورد مسلمانان اعمال می کند.

باور دولت سوئد در مورد حق زندگی مشترک خانواده مسلمان توسط وکیل ماریا یوله بی به صراحت در دادگاه ابراد شد؛ صدای ضبط شده در دادگاه-<https://www.kimyana.se/sv/jolebys-el> [sveriges](https://www.kimyana.se/sv/jolebys-el) "ملاقات و همزیستی با فرزندان حق مسلم والدین مسلمان نمی باشد"²

¹ قاضی دانیل اریکسون پرونده شماره MUF T11352-17 در دادگاه Södertörns Tingsrätt +46-8-56166000: "عیسی موسوی به تازگی 2 کتاب در سوئد به چاپ رسانده... همچنین به رسانه ها نامه فرستاده... با توجه به این کتابها و نامه ها ملاقات مابین عیسی و فرزندانش مناسب نمی باشد".

² یک پدر سوئدی فرزند دختر 4 ساله خود را آزار جنسی میداده ولی حکم دادگاه بر ملاقات آن دو بدون حضور دیگران بود. مادر صرذب آن دختر خردسال برای حفاظت از دختر خود سوئد را مخفیانه ترک کرد.

مقدمه

هنگامی که بتوان یک تئوری را ثابت کرد، آن دیگر تئوری خوانده نمی شود بلکه یک واقعیت است. تئوری "هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد" واقعیتی است که در این کتاب توسط یک پرونده واقعی به اثبات میرسد.

پدر مسلمان خانواده بدنبال کودکان ربوده شده خود توسط دولت سوئد در مسیر سیاستمداران، کارمندان و اشخاصی قرار می گیرد که او را به سوی واقعیت اینکه چرا هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد از اهمیت خاصی برخوردار است، هدایت می کنند.

نیاز و ضرورت هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد را سیاستمداران به ظاهر به رفاه اجتماعی متصل می دانند ولی حقیقت پشت پرده سخن از مصرف گرایی دارد که فقط توسط غریبه ساختن کودکان به هویت فرهنگی، دینی خود میسر می باشد.

این تئوری توسط یک واقعیت تلخ خانوادگی، جایی که پدر خانواده حاضر به قبول هویت زدایی کودکان نیست به اثبات می رسد. در کمال تأسف مخالفت پدر با پروژه هویت زدایی دولت سوئد تغییر ویرانگری در زندگی کودکان ایجاد می کند.

برای اینکه پدر مجبور به همخوانی با سیستم شود کودکان مطلقاً از ملاقات با پدر محروم شدند. پدری که کودکان طبق گواهی مدرسه³ بیشتر وابسته تر به او بودند تا به مادرشان. کودکان تا به این تاریخ 3 سال و 1 ماه و 7 روز در بی اطلاعی مطلق از پدر خود میباشند و همچنین پدر 2 سال تمام نمی دانست آیا کودکان او در سوئد بسر می برند. امروز 2019/ اکتبر/ 21 آنها حتی اجازه ندارند تلفنی با هم صحبت کنند.

این دو کودک دختر در زمان گروگان گیری 8 و 6 ساله مجبور به ترک همبازیهای خود در مکان زندگی و همچنین مهد و مدرسه که با آنان بزرگ شده بودند و با هم انس داشتند شدند، همزمان پدر کودکان مبارزه چند جانبه ای را مقابل این عمل حیوانی ادارجات سوئد شروع کرده به امید برگرداندن دخترانش به محیطی که دخترانش در آن احساس آرامش داشتند.

شما ضمن مطالعه شاهد گروگان گیری مطلق و نگهداری کودکان در محیطی بسیار شکنجه آور برای کودکان خردسال خواهید بود.

³ طبق گواهی مدرسه: کیمیا روی زمین نشست، می گریست، و نمی خواست با مادر خود برود. کیمیا می گفت: من دوست دارم کنار بابا امشب بخوابم. هر دوی کودکان از این حق مسلم خود از سال 2016 محروم می باشند.

این کتاب سه موضوع را مورد بررسی قرار می دهد.

1. روش هویت زدایی
2. کنترل و سرپوشی
3. هدف از هویت زدایی

سوئد بطور تاریخی، بدون توجه به تمدن کوتاه مدت و نام خوش آوازه آن، پر از وقایع برده داری، و روبودن مردان، زنان و کودکان از محل سکونتشان و فروختن این افراد به دیگر کشورها همچون انگلیس و هلند می باشد.

برده از نظر سوئدیها افرادی از نژاد پست تر می باشد به همین خاطر سوئدیها بخود حق سوءاستفاده از این افراد بدون حقوق مدنی بعنوان ابزار را می دهند.

سوئدیها یکی از عوامل خرید و فروش برده در افریقا در سالهای 1600 تا 1750 میلادی بوده و همچنین کاشف طرق متفاوت برده داری که مورد استفاده اروپائیان در زمینه خرید و فروش برده و همچنین برده داری هستند.

به نقل از تاریخ منسوخ سوئدیها نقش بسیار فعال در عرضه، خرید و فروش بردگان در قسمت کرانه غربی افریقا ایفاء کرده اند تا به این حد که این سوئدیها بودند که افراد افریقایی را از روستاها می ربودند. این افراد ربوده شده طبق قراردادی که با انگلیس و هلند منعقد کرده بودند فروخته می شدند و آن کشورها افراد ربوده شده را به امریکا منتقل می کردند. البته در این ایام خود سوئدیها به نقل از تاریخ منسوخ کمی بیش از 50 کشتی به امریکا محموله برده از اقیانوس اطلس گذراندن.

از طریق اینترنت شما می توانید واقعیتهایی در مورد نقش سوئدیها در خرید و فروش بردگان در کرانه غربی افریقا مطالعه کنید ولی چیزی که در اینترنت نمی توان یافت و نیاز به تحقیقات عمیقتری دارد همان نقش فعال سوئدیها در "ربودن" افراد سالم و قوی بنیه افریقایی اعم از مردان، زنان و کودکان از روستاهایشان می باشد. این بردگان عرضه میشد به دیگر کشورها که مشغول داد و ستد با بردگان در شهرهای بنا شده توسط سوئدیها در کرانه غربی افریقا و همچنین چند جزایر در اقیانوس اطلس تحت سلطه سوئدیها بودند.

پس از آن در قرن 1900 میلادی سوئدیها از طریق پایه گذاری موسسه زیست شناسی نژادی در شهر اویسالا استانداردهایی در مورد حفظ و همچنین بهبود نژاد برتر وضع کردند. مطالعات و استانداردهای پیشنهادی این موسسه در مورد نژاد برتر در سوئد اساس سیاستهای نژادی هیتلر در دهه 1930 تا 1945 میلادی بوده که در آن مقطع میلیونها نفر از مردم یهود را در اروپا قتل عام کردند.

مفهوم زیست شناسی نژادی مرتبط است با تحقیق در مورد توانایی بهبود سازی نژادی میان جوامع مختلف با کمک گیری از اقدامات بیولوژیکی و همچنین فرهنگی اجتماعی.

هر دو مجلس⁴ سوئد در سال 1921 بر این باور بودند که یک موسسه زیست شناسی نژادی کمک به حفظ امنیت داخلی کشور خواهد کرد آنجا که دشمنان کشور همان شهروندان سوئدی هستند. شهروندان سوئدی که در این راستا جزء دشمنان بحساب می آمدند عبارت بودند از:

- افرادی که بصورت مادرزادی نقض عضو داشتند
- افرادی که مشکل برقراری ارتباط اجتماعی داشتند
- افراد غیر عادی
- تنهکاران - جنایتکاران

در سال 1921 لایحه ای توسط وکیل مجلس حزب دموکراسی اجتماعی ویلهلم بیورک در مورد نیاز کشور به چنین موسسه ای به مجلس سوئد پیشنهاد شد. دیگر نامه‌های تأثیر گذار و مُصّر برای به ثبت رساندن چنین موسسه ای عبارت بودند از نیلس وُهلین از حزب کشاورزی و همچنین دیگر وکیل حزب دموکراسی اجتماعی ادوارد وایرینسکی و آلفرد پترن بودند.

سال 1922 این لایحه به تصویب مجلس سوئد رسید و توسط رئیس حزب دموکراسی اجتماعی یلمار برانتیگ و رئیس میانه رو (مُدرات) آروید لیندمن که در آنزمان رهبر جناح راست نامیده می شده. البته نامه‌های برجسته ای از حزب آزادی فردی (لیبرال) همچون یعقوب پترسون - رانول پترسون - رانول هامپلتون و کنوت شلبیری جزء امضاء کنندگان بودند. به عبارتی دیگر، تمام احزاب سیاسی آنزمان در پارلمان سوئد مسئول پایه گذاری چنین موسسه ای شدند که سالهای بعد تحقیقات و استانداردهای این موسسه مورد استفاده هیتلر برای نسل کشی یهودیان در اروپا شد.

شرح مختصر اینست که سوئدپها بر جبر زمانه آموخته اند که در این قاره جنگ زده که بانی 2 جنگ جهانی شده اند ظاهری عوام فریب به خود بگیرند تا بدین طریق کشور خود را از گزند جنگ خانمان سوز دور بدارند.

در حال حاضر کشور سوئد در حال اجرای پروژه "هویت زدایی کودکان مسلمان" از طریق فروپاشی ساختار خانوادگی می باشد. کودکان مسلمان بایستی به هر عنوان از کانون گرم خانوادگی جدا شده تا بدین وسیله تأثیر گذاری دینی، فرهنگی - اجتماعی والدین به پائینترین درجه تربیت خانوادگی تقلیل یابد. بنابر این پروژه از سال 1994 شکل جدیدی از برده داری مدرن در سوئد شکل گرفته است.

یک مثال ساده:

در مدرسه لیل هولمن/ استکهلم، 4 کودک را فقط و فقط بعنوان اینکه یکی از آنها گفته بود "دوست ندارم به خانه بروم چون خواهرم مرا می زند" بدون اطلاع و اجازه والدین از مهد به محل ناشناخته و محرمانه ای برده و مورد بازجویی قرار دادند. تنها جملاتی از این قبیل کافی است که چرخ این پروژه

⁴ سوئد بین سال 1867 - 1970 دارای 2 مجلس بود. مجلس اول به مدت 8 سال انتخاب می شدند و مجلس دوم بمدت 4 سال.

را به چرخش درآورد. طی این کتاب متوجه خواهید شد که والدین مسلمان طی سالیان دراز از سوء تبلیغ هدفمند هیچگونه حق قانونی در مورد فرزندان خود ندارند.

یک مثال سوء تبلیغ هدفمند اینست که در سال 2002 پدر کُردی دختر خود را که زندگی آزادانه ای را پیش گرفته بود به قتل می رساند. این موضوع باعث میشود که از آن زمان به بعد تبلیغ علیه قتل غیرتی شدت بی سابقه ای به خود بگیرد و درخواست اینکه دختران مسلمان تحت حمایت ویژه ارکان دولتی از قبیل مدرسه، بیمارستان، سازمان اجتماعی، پلیس و غیره قرار بگیرند ولی چیزی را که فراموش میکردند به ملت سوئد و جهانیان بگویند این بود که این خانواده کُرد عراقی از اقلیت مسیحی عراق بودند! نه مسلمانان با غیرت!

سیاستمداران سوئدی پس از 1990 بوسیله اینگونه ترندها جو بسیار مسمومی علیه اسلام و مسلمانان در سوئد رقم زده اند. شما طی مطالعه این کتاب شاهد این خواهید بود که مؤسسات دولتی و همچنین انجمن های اجتماعی به ظاهر مستقل ولی از طریق کمکهای اقتصادی وابسته به دولت از طریق تصمیمات مجلس موظف به اجرای پروژه هویت زدایی می شوند.

نقطه مشترک زمان حال با 100 سال قبل در سوئد اینست که تمامی احزاب بغیر از SD⁵ در این پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد نقش موثری دارند و گمان بر این است که این پروژه در سالهای آینده توسط دیگر کشورهای اروپایی دنباله روی شود.

نقطه مشترک دیگر زمان حال با صد سال پیش در سوئد، نقش حزب دموکراسی اجتماعی بعنوان موتور این پروژه است که در واقع این سیستم برده داری مدرن را توسط دیگر احزاب راستی به پیش می راند. ولی در اینجا عمق مردم- دنیا فریبی سوئدیها را به وضوح می توان دید و آن اینست که حزب (SD) دموکرات سوئد که به صورت آشکار از اسلام و مسلمانان متنفر است با توجه به 18% آرای مردم در سال 2018 به کناری گذاشته شده و آن احزابی که دایه ای حقوق کودکان، بشر، تساوی حقوق دینی- فرهنگی و اینگونه مسائل مردم فریبانه را دنبال می کنند این پروژه را به پیش می رانند و بدین طریق ماسک بشر دوستانه را به چهره دارند.

روش هویت زدایی معمولاً با یک پرونده ساختگی مقابل یکی از والدین، اغلب پدر خانواده، آنجایی که مادر مسلمان خانواده شهادت دروغین پایه گذاشته بروی کلمات، کلمات بی محتوا ولی با بار جرم بدون نیاز به هیچگونه اسناد و مدارک پایه گذاری می شود.

سوئد پس از سالیان دراز آزمایش و خطا در مورد هویت زدایی کودکان مسلمان که در سوئد متولد و بزرگ می شوند به آن درجه از اطمینان رسیده که بطور آشکارا مسلمانان را اعم از مونث و مذکر مجبور به تماس جسمانی کرده اگر آن شخص میل به ادامه شغل دولتی خود دارد.

⁵ حزب دموکراتهای سوئد (SD) بعلت افراطی بودن نژادی در مجلس نمایندگانی دارند ولی به این نمایندگان حق انتخاب و دخالت در تصمیم گیری را نمی دهند. حزب دموکراتهای سوئد در انتخابات سال 2018 17.4% آرای مردم را به خود اختصاص دادند. دموکراتهای سوئد با این تعداد آرا سومین حزب بزرگ سوئد شدند.

شما در این کتاب شاهد خواهید بود که سوئد خودآگاهانه مرتکب نقض قوانین کشور و همچنین نقض تعهدات بین المللی در زمینه حقوق کودکان و حقوق بشر می شود. حقوق کودکان به طور عمده نقض و یا کلاً "لغو" شده است. مدارک موجود شهادت به نقض حق کودکان به شرکت در مدرسه و یادگیری در زمان هویت زدایی می دهد. در طول زمان هویت زدایی کودکان در محیطی ناشناخته به دور از تمامی دوستان و عادات پیشین مورد آزار روحی قرار می گیرند.

شما شاهد این خواهید بود که در طول روند هویت زدایی کودکان مسلمان حق رفتن به مدرسه و کودک ماندن را ندارند. کودکان از حق هر آنچه که آنان را یادآور زندگی خانوادگی می کند محروم می شوند حتی خرسی که با آن عادت به خواب داشتند. هیچ چیز حتی کفش و لباس هم این کودکان اجازه ندارند با خود ببرند.

در طول روند هویت زدایی، کودکان بطور کامل از همه چیز و همه افراد و محیطی که در آن انس گرفته و از قبل می شناختند جدا شده و اجبار به انس به محیط جدید، افراد ناشناس، لباس نو و اسباب بازی متفاوت می شوند و اسم این را در سوئد "بهترین برای فرزندان" می گذارند.

شما شاهد این خواهید بود که کودکان مسلمان را از دیگر کودکانی که از دوران مهد کودک، دبستان و محیط خانه با هم بزرگ شده بودند و جشن گرفته و با هم شادی میکردند جدا شده، فقط و فقط بخاطر اینکه کودکان اجبار به غریبه شدن با والدین، دوستان، محیط و ریشه و خاکی که در آن رشد کرده اند.

اینها تعریف سوئد از "بهترین برای فرزندان مسلمان" است.

مواردی چند از حقوق کودکان که سوئد نسبت به جوامع بین المللی از طریق یونیسف تقبل به اجرای آن دارد، در زیر ذکر شده است. این چند مفاد را سوئد بطور کل زیر پا گذاشته و از طریق این پرونده که اینجا بعنوان مرجع ذکر شده در قسمت اسناد بطور کامل شرح داده شده است.

لازم به ذکر است که قوانین مصوبه یونیسف حکم اجرایی در کشور سوئد ندارد ولی در کشور جهان سوم باعث رسوایی آن کشور بخت برگشته می شود.

- بهترین منافع کودکان باید در کنار تمامی تصمیمات مربوط به کودکان باشد.
- کودکان نباید از والدین مخالف خواسته خود کودکان جدا شوند.
- به حق هر کودک برای حفظ حریم خصوصی (والدین، دوستان، محیط زندگی، اشیاء متعلقه و غیره) کودکان باید احترام گذاشته شود.
- کودکان اموال والدین نیستند و دارای حقوق فردی می باشند.
- سیاستمداران که کشور را کنترل می کنند موظف هستند که حقوق کودکان را بطور تام اجرا کنند.

موضوع وحشتناک در اینست که برخی از این موارد بدون هیچگونه مبنایی مورد سوءاستفاده در پروژه هویت زدایی قرار می‌گیرد. این موارد هر روزه در سوئد نقض می‌شود و شما بعنوان خواننده با توجه به اسناد و مدارک می‌توانید قضاوت کنید آیا این چیزی است که شما در کشورتان می‌خواهید با پوست و خون خود لمس کنید؟

اینگونه رفتار با کودکان را کشور سوئد می‌خواهد به دیگر کشورها تلقین- رواج دهد.

در نهایت، این دو فرزند من، نوادگان پیامبر اسلام (سیده کیمیا موسوی 8 سال و سیده کیانا موسوی 6 سال) هستند که مانند هزاران کودک مسلمان دیگر در سوئد به گروگان گرفته شده‌اند تا آنان را از ماهیت اجدادی خود جدا سازند.⁶

من از طریق این کتاب سعی در آزاد نمودن کودکان خود و همچنین دیگر کودکان مسلمان در سوئد از چنگ این پروژه خانمانسوز هویت زدایی را دارم زیرا که این حق هر کودکی است که در جامعه‌ای بدون تعصب نژادی، دینی طبق استانداردهای انسان دوستانه موجود بزرگ شوند.

شما مسلمانان آزاد جهان می‌توانید با اعلام همبستگی، فرزندان من و دیگر مسلمانان را در سوئد از یک زندگی بدون هویت نجات دهید چرا که فردا از طریق مقررات جدید سازمان ملل نوبت هویت زدایی کودکان شما در کشورتان خواهد بود.

کودکان ما در سوئد باید حق کودک بودن در محیطی بدون دغدغه را داشته باشند. روی سخن این کتاب بطرف تمام آزدگانی است که مخالف برده داری در همه اشکال آن می‌باشند.

من این کتاب را به دو دختر خود تقدیم می‌کنم که فعالیتهای اجتماعی سیاسی من باعث آزار و گروگان گیری آن از محیط امن خانه شد.⁷

⁶ آرئیکل 8.1 کنوانسیون حقوق کودکان: کشورهای عضو پیمان کنوانسیون کودکان موظف به احترام به حق کودکان برای حفظ هویت خود از جمله حفظ نام و حفظ هویت اجدادی خود.

⁷ اولین وزیر در سوئد را من در سال 1996 شکایت کردم. دلیل شکایت کودک آزاری توسط مربیان، استعمال مواد مخدر در میان مربیان و همچنین اختلاس در فدراسیون تکواندوی سوئد بود.



من از صمیم قلب از شما عذرخواهی می کنم. آخرین جمله ای را که به شما گفتم همیشه به یاد داشته باشید "هرگز فراموش نکنید که من با تمام وجودم شما را دوست دارم"

ای کیمیا، ای کیانا در من نگر، زیرا که من صد دیر را مسجد کنم، صد دار را منبر کنم

ز آغاز عهدی کرده ام، کین جان را فدای دخترانم کنم
بشکسته بادا پشت جان، گر عهد و پیمان بشکنم

02-Juni-2017

سید عیسی موسوی

رویا

شش- هفت فرد بد سیرت چماق بدست اطراف یک اسب سفید حلقه زده اند. آنها در صدد رام کردن اسب هستند ولی اسب تن به این موضوع نمی دهد. این اسب شدیداً مورد ضرب قرار می گیرد تا به آن حد که حتی قادر به ایستادن بروی پاهای خود نمی باشد ولی تن به تسلیم نمی دهد.

آن آدمهای بد ذات عصبانی تر، بی رحم تر و خسته تر می شوند ولی آنها هم بدون وقه و بی رحمانه اصرار به ادامه زدن اسب دارند. دیگر صحبت از رام کردن اسب و سواری در میان نیست، بلکه حالا صحبت در شکستن اراده اسب است.

به ناگهان کودکی از راه می رسد، کودکی بدون صورت، صورت کودک غرق در نور است. این دختر کوچولو یک لباس سفید ساده به مانند لوسیا⁸ بر تن دارد. این کودک کوچک ولی شجاع ترسی از این اسب وحشی کتک خورده زخمی ندارد. آن دختر کوچولو بدون وحشت از آن اسب درنده وحشی تندخوی بطرف آن می رود و دستش را بطرف آن دراز می کند.

بطور غیر منتظره ای آن اسب هم آرام می گیرد و دیگر لگدی نمی پراند، شبیه نمی کشد و یا اینکه بر روی پاهای عقب خود نمی ایستد. حالا آن اسب هم سرش را بطرف دست کودک پائین می آورد. دختر کوچولو دستهای خود را بطرف گونهای زخمی و خونی اسب میبرد و به آرامی صورت اسب را نوازش می دهد ولی همین کافی است که آن اسب از شدت درد سرش را سریعاً از دستان کودک دور کند. آن آدمهای بد ذات گونه اسب را با چوبهای خود شکسته بودند.

دختر کوچولو دوباره دستانش را بطرف اسب دراز می کند و بطرف او می رود. اسب هم دوباره به طرف آن دختر کوچولوی سفید پوش می رود.

دختر کوچولو در نهایت نرمی سر اسب را به آغوش میکشد و طنابی را که به گردن او بسته بودند باز میکند و او را از بند اسارت آزاد میکند ولی اسب دیگر تحمل ایستادن به روی پاهای له شده خود را ندارد. به نظر میرسد که آن آدمهای بدسیرت یکی از پاهای جلوی اسب را شکسته اند. دختر کوچولو چند قدمی به عقب برمیدارد همزمان که آن طناب رها شده را در دست دارد.

دختر کوچولو زیر لب میگوید: من اینجا هستم آقا اسب... دیگر به آنها اجازه زدن تو را نمی دهم... دیگر از کنار تو دور نمیشم آقا اسب... حالا دیگه من مواظب تو هستم آقا اسب.

⁸ سانکتا لوسیا سیزدهم ماه دسامبر هر سال، قبل از سال جدید، باور مردم این بود که شب سیزدهم شب خطرناکی بوده و جانوران ماوراءالطبیعی به حرکت در می آیند و در آن شب حتی حیوانات میتوانند صحبت کنند! به همین خاطر بهتر است که در این شب بیدار ماند.

البته سانکتا لوسیا "لوسیای مقدس" در جزیره سیسیلی، ایتالیا، بنیاد آمده بود و به خاطر این حامی مقدس کودکان لباس سفید به تن میکنند با تاجی از شمع و شعر میخوانند، مراسمی که برای کودکان بسیار خوشحال کننده است.

اسب زخمی و خسته نای ایستادن ندارد و درون چاله گِل آلود آب می نشیند ولی به نظر میرسد که هنوز ناراحت و آسیب دیده است. اسب سرش را خم نمی کند، با اضطراب به اطراف خود می نگرد نه بخاطر اینکه اون از آن آدمهای بدسیرت میترسد، نه، بلکه به نظر میرسد که او دنبال چیزی میگردد.

دختر کوچولوی سفید پوش به اسب میگه؛ اون هم (خواهر بزرگ) الان از راه میرسه. برای اینکه من بتوانم اول فرار کنم خودش را به دام آنها انداخت ولی مطمئنم که او هم بزودی خواهد آمد. جادوگر چاک هورا⁹ نمی تونه اون رو برای همیشه نگه داره.

به یک باره اسب رایحه عطری را در هوا حس میکند و بی تاب میشود. دختر کوچولو اسب را محکم تر به بغل خود می فشارد و میگوید؛ آروم باش آقا اسب آروم باش، من کنار تو هستم، دیگر کسی نمی تونه تو رو آذیت کند. ولی اسب طاقت نشستن ندارد برای اینکه هوا آغشته از رایحه عطر دختر بزرگتر شده.

اسب بیشتر و بیشتر از خود بی خود می شود، می خواهد بطرف آن دختر بزرگتر بدود ولی طاقت رفتن دوباره از کنار دختر کوچولوی مهربان را ندارد. تمام بدن اسب دردآلود و آغشته به خون است، نیرویش رو به تحلیل است که به ناگهان دختر بزرگتر از راه می رسد و اسب را در آغوش می کشد. اسب سفید زخمی تمامی وجود دختر را در بدن خود حس می کند و جانی دوباره می گیرد.

حالا دیگر اسب می تواند تا ابد بخوابد چون که او فرشتگان کوچولوی خود را از چنگال پلید سوئد نجات داده بود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

منزلت ذاتی و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر برای همه اعضای خانواده بشری را به عنوان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان اعلام داشته است و برای اولین بار، حقوقی را برای تمامی انسانها فارغ از رنگ، نژاد، جنس، زبان، عقیده، اصالت، مورد شناسایی قرار داده و خصوصاتی از قبیل جهان شمولی، سلب ناشدنی و انتقال ناپذیری، عدم تبعیض و برابری طلبی، به هم پیوستگی و تفکیک ناپذیری را برای این حقوق به رسمیت شناخته است.

حال خود قضاوت کنید در مورد سوئد.... بسمه الله

⁹ نادیا چاک هورا سازمان اجتماعی ان ش د، منطقه ای از استکهلم

سایه 2005

آندرش: صبح بخیر قربان
فیلیپ: صبح بخیر آندرش، خبرهای تازه!
آندرش: بله، لطفاً ببینید این مرد چه نوشته، خبرنگار X این رو برای ما فرستاده.
فیلیپ: اوه "پادشاه کرد است؟" در سکوت نامه را می خواند و شروع به خنده می کند.

پادشاه گرد است؟

همین چند هفته اخیر شاهزاده ویکتوریا مجبور شد یکی از این دو را انتخاب کند، یا پادشاهی، یا دوست پسر! البته که شاهزاده خانم پادشاهی با تمام وسایل آسایشش را انتخاب کرد. البته که انتخاب سختی بود مگر نه؟

ولی من فکر می کردم که این فقط گردها، ترکها و اعراب بودند که برای دخترانشان تصمیم می گرفتند. کجا هستند تمامی آن انجمن های نان در سوئد که می خواهند دختران مسلمان را نجات بدهند؟ انجمن "هرگز پلا" 10 و فادیم را فراموش نکنید 11 " کجا هستند؟ آن پلیس قهرمان 12 که خواهر پلا را از عراق به سوئد قاچاق کرد حالا کجاست؟ همان پلیسی که خواهر و مادر پلا را از چنگال گردهای زن آزار نجات داده بود! راستی، 13 ROKS کجاست؟ همانهایی که می گویند "مردان حیوانات سخنگو هستند" آه بله، شاهزاده خانم مسلمان نیست. این فقط مسلمانان در سوئد هستند که اجازه ندارند در مورد آینده شاهزادگان کوچک خود، در قلمرو پادشاهی شان (خانواده) تصمیم بگیرند. پادشاه سوئد خوب می داند چه چیزی برای شاهزاده کوچولوی او خوب است ولی آن گرد کارگر ساده دهاتی چه می داند چه چیزی برای شاهزادگانشان خوب است!

البته آن گرد بیچاره خوب می داند که شاهزاده کوچولوی او در سن 20 سالگی مورد قبول و احترام همکیشان گرد خود نمی باشد، حال که آن شاهزاده کوچولوی گرد بخواهد در سن نوجوانی هرزگی کند.

⁽¹⁰⁾ پلا یک دختر گرد که پدرش او را در عراق بخاطر روابط نامشروع در سوئد به قتل رساند.

⁽¹¹⁾ پس از قتل پلا در سال 1999 یک گرد دیگر اینبار از ترکیه دختر خود فادیم که شاخه ای از ادیان مسیحی بودند را در سوئد، اویسالا، به قتل رساند. پس از این قتل انجمنی به نام "هرگز پلا و فادیم را فراموش نکنید" در سوئد شکل گرفت.

⁽¹²⁾ در رابطه با قتل پلا سوئد پلیس زنی را به آن روستا در عراق فرستاد تا پدر پلا را متقاعد کند که دیگر کودکان خود را به همراه مادرشان به سوئد بفرستد، که پدر پلا هم قبول کرد. از آن پلیس زن در سوئد بعداً استوره سازی کردند.

از جایی که دولت سوئد دستش به پدر پلا نرسید 2 عموی پلا را که در سوئد زندگی می کردند، شریک جرم معرفی کرد و هر یک را به 8 سال زندان محکوم کرد لازم به توضیح است که در آن مقطع زمانی حبس ابد برای قتل عمد که به اثبات می رسید فقط 12 سال بود، حال که آن دو حتی در قتل شرکت نداشتند چه رسد به عمد یا غیر عمد بودن آن!

⁽¹³⁾ سازمان غیر دولتی برای اهدای پناهگاه برای زنان و دختران در سوئد

صد البته همین هم در مورد شاهزاده ویکتوریا صدق می کند چون اگر او هم با یک فرد معمولی مثل دانیل¹⁴ ازدواج کند دیگر مورد قبول هم کیشان خود نمی شود.

آن گُرد بی سواد (دقیقاً به مانند پادشاه) میدانند که یک طول عمر 70 سال میباشد نه فقط آن 2 یا 3 سالی که دختران و پسران در اوج آزادی جنسی و هرزگی می توانند در سوئد زندگی کنند و بخواهند هر کاری را به میل خود انجام دهند. آن گُرد بدبخت راضی به تربیت یک زن در خلق مرد سنیز تحویل جامعه بدهد که حتی برای خود آن بچه هم مضر است. در غیر اینصورت فکر میکنید ROKS چگونه تشکیل شده است؟ فکر می کنید اعضای انجمن ROKS مورد قبول اجتماع کوچک خود بودند؟

همین دختران و زنان طرد شده از جامعه تشکیل گروههایی به مانند ROKS را میدهند. فکر میکنید آنان مورد قبول هم کیشان خود بودند؟ سؤال اینست که چه تعداد از این افراد نامتقارن که جامعه سوئد را به نابودی میکشانند، کشور سوئد می تواند در خود هضم کند؟

پس در این کشور آزاد، اجازه دهید که والدین بتوانند بچه های خود را بدانگونه که میخواهند و میتوانند تربیت کنند. هر قدر که خود را با سواد و تحصیل کرده تصور میکنید این حقیقت را فراموش نکنید که هیچکس بغیر از والدین غم و غصه بچه خود را نمیکورد. آنوقت است که میتوان شاهد کاهش خشونت بيمورد در اجتماع و میان خانوادها بود. البته این کار نیاز به یک زمان بیشتر از یک شب دارد، چونکه شما با این افکار به ظاهر مترقی و هوش مصنوعی خود در مدت زمان طولانی خیلی چیزها را از پایه ویران کرده اید.

2005 آوریل

فیلیپ: شخصیت جالب و سرگرم کننده ای به نظر می رسد. انگاری شوخ طبع است با مقایسه ای صحیح ولی غلط انداز. آن گُرد احمق فیزیکی وارد عمل می شود ولی پادشاه با نخ ابریشم سر می برد. چیزهای دیگری هم نوشته؟

آندرش: هنوز نمی دانم ولی از همکارانم خواستم که تحقیق کنند.

فیلیپ: خوبه، ترسم بر اینست که نوشته جات بیشتری از او پیدا خواهید کرد... اینگونه افراد غالباً پُر کارند... فعلاً تا 3 ماه تلفنش را شنود کنید... منو در جریان کار بگذار اگر بیشتر در مورد مسائل اجتماعی زمان حال بیشتر شوخی کرده.

آندرش: بله قربان، به محض پیدا کردن مقالات بیشتر شما را در جریان میگذارم.

چند روز دیگر

آندرش: قربان وقت دارید؟

فیلیپ: بله بیا تو.

¹⁴ دانیل وستلین صاحب باشگاه بدنسازی بود که شاهزاده ویکتوریا پرندادوت در آنجا تمرین می کرد. دانیل وستلین 7 سال اجازه شرکت در جشنها را نداشت تا اینکه با پافشاری شاهزاده خانم و تمرینات لازم مقنن به همنشینی با خانواده سلطنتی سوئد شد. حالا لقب پرنس به ایشان اهدا شده است.

آندرش: در مورد آن مرد. اونی که در مورد "پادشاه کُرد است؟" نوشته. در واقع بسیار هم پُر کار بوده. به همان نسبت سریع، قاطع با طنز تیره و تلخ.
فیلیپ: اوکی، بگذار بشنویم.
آندرش: نوشته هایی که تا به حال به دستمان رسیده عبارتنند از:

- ✚ روش نادرست سیاسی
- ✚ "پِلا" یک پَرند؟
- ✚ سوئد این مادر نامهربان همه چیز را از شهروندان خود می گیرد
- ✚ دورویی در مورد کودکان مهاجر که به حالت اغماغ می افتند
- ✚ استخوان در زخم
- ✚ ایران مستعمره سوئد؟
- ✚ ایران هماهنگ نیست
- فیلیپ:** ببینیم این در چه موردی است.

روش نادرست سیاسی

هر وقت زمان استراحت سر کار در گفتگو با همکاران صحبت به سمت مسائل زنان در سوئد و جهان کشیده می شود، من آرام آرام درون صندلی خود فرو میروم برای اینکه می دانم همکارانم چه فکری در مورد ما مردان مسلمان خاورمیانه در این زمینه میکنند با اینکه تا به حال حتی یک بار هم در اینمورد عقیده خود را بیان نکرده ام. من از ایران و مسلمان هستم، همین کافیست، نیاز بیشتری نیست در اینمورد بیشتر توضیح بدهم برای اینکه شما متوجه منظورم بشوید. البته که مشخص است من به عنوان یک مرد مسلمان خاورمیانه ای فکر میکنم که جای خانمها در آشپزخانه است و بس! مگر نه؟ مصاحبت با همکارانم وقتی جالبتر میشود که صحبت بطرف همجنسگرایی میرود، چون دیگر به فرو رفتن در صندلی بسنده نمی توان کرد، اینمورد نیاز به زیر میز رفتن دارد.

در حال حاضر مردان خاورمیانه در سوئد به هر دلیلی حلق آویز میشوند خصوصاً اگر آن مرد مسلمان هم باشد.

جالب توجه اینست که در اینگونه مسائل و سوالات (زنان و همجنسگرایی) احزاب و گروههای نژادپرست هم فکر میکنند که ما هم همکیشان آنان هستیم! مردان مسلمان خاورمیانه از آنان هم مورد سوءاستفاده تبلیغاتی قرار میگیرند. پنداری آن همه احزاب عادی سوئد که از مردان مسلمان سوءاستفاده و سوءتبلیغ میکنند کافی نیست.

... و حالا در مورد زنان

در طول تمامی این سالها نتوانستم متوجه بشوم این چیست که ما مردان داریم ولی نمیخواهیم با زنان تقسیم کنیم؟ من که حتی بدنم را اجازه میدهم زنان به غارت ببرند! ولی جداً چه چیزی است که مردها انجام میدهند و زنان نمیتوانند آنها بهتر انجام دهند؟

اگر مردان مشروب میخورند، زنان تحمل بیشتری را دارند. اگر مردان سریع میدوند، زنان سریعتر میدوند. اگر مردان درس میخوانند، زنان مصرتتر و با هوش تر از مردان درس میخوانند.

حتی یک مورد هم نمیتوان مثال زد که زنان نتوانند آنها را بهتر انجام دهند. حتی در نفرت هم زنان از مردان پیشی میگیرند. مگر همین چند هفته قبل نبود که ROKS اظهار کرد، مردان حیوان هستند و تا جایی پیش رفتند که مستقیماً همه پُرسی کردند "نظر شما چیست؟" مگر کسی جرأت داشت نظر دیگری بدهد؟ پس این زنان دیگر دنبال چه هستند؟

من به شخصه فکر میکنم که دیگر برای همه ما مردان از هر نوعش رسیده که حرکتی از خود بزنیم و تشکیل یک انجمن به مانند آل باندی¹⁵ (متاهل... با بچه) بدهیم "انجمن نه به زنان!" البته من به عنوان یک مرد ایرانی اسوندی وظیفه دارم که به دیگران حق تقدم بدهم ولی "دوستان" اینها دیگر شورش را در آورده اند، بهتر نیست که در میدان کارل گوستاف¹⁶ کسی چه میدانند شماره چند جمع شویم با شعار "هر چه را که میخواهید بگیرد، حقوق، کار، بچه ها ... فقط ما را راحت بگذارید، در ضمن دست به کانال ورزش هم نزنید."

من به شخصه کانایه خودم را به آن میدان می آورم، آجیو در یک دست و کنترل تلویزیون در دست دیگر. اجازه می دهم جورابها به همان شکل وسط اطاق بماند و یا جعبه پینزا همان جایی که هست هفته ها بماند ... هر چه را که میخواهید ببرید با خودتان ولی قُر کمتر بزنید Bitch (البته "عزیزم" اگر نمیخواهید انگ تجاوز به شما بزنند)

ژوئن 2005

فیلیپ: مسائل زنان چاقوی دو لب تیز میباشد که میتواند در آینده ایجاد خطر کند همانطور که اون در اینجا توضیح میدهد.

آندرش: یا اون نمی فهمد از چه دارد صحبت میکند و یا اینکه خیلی بی پرواست.

فیلیپ: و یا اینکه یک آنالیز کننده خوبی! اون متوجه علامتهایی میشه که دیگران برایشان زمان میره که متوجه بشن. می توانیم از او استفاده کنیم؟

آندرش: شک دارم. به نظر میاد کمی ساده لوحانه فکر میکنه. ظاهراً فقط خوب و بد برایش وجود خارجی دارند. آن قسمت خاکستری رو نمی بینه.

فیلیپ: درست همینه که خوبه. خوب یا بد ولی هرگز چیزی بین این دو تا. ضربلمثل رو فراموش نکن که میگه "صداقت تا آخر می مونه (آیدی به)" (هر دو میخندند)

آندرش: در اینصورت سیاستمدارانمون روزشان به شب نیاید بکشه! (هر دو میخندند)

فیلیپ: در هر صورت، فعلاً برای 3 ماه شنود کنید همانطور که قبلاً گفتیم و اینکه یک آنالیز شخصیتی از روی نوشته ها و شنود تهیه کنید.

آندرش: چشم قربان.

¹⁵ سریال تلویزیونی در امریکا

¹⁶ کارل دوازدهم معروف به پادشاه جنگ که نژادپرستان همیشه برای تظاهرات دور آن جمع می شوند. البته همین نژادپرستان پادشان رفته که این اقا کارل دوازدهم وقتی از روسیه در سال 1707 شکست خورد به ترکیه پناه آورد و 5 سال در ترکیه خورد و خوابید و پذیرایی شد.

چند ماه بعد

آندرش: قربان؛ آنالیز آماده است.

فیلیپ: کدامشان؟

آندرش: همان مرد که نوشته بود "پادشاه گُرد است؟"

فیلیپ: آه بله، بده ببینم (سکوت).

اوکی، به نظر عادی می رسد با اعتقای بیش از حد به دموکراسی!

آندرش: دستور چه می فرمائید؟ شنود رو ادامه بدیم؟

فیلیپ: تا حالا از شنود چه دستگیرمان شده؟

آندرش: چیز زیادی دستگیرمان نشده. تحویل سال مسیح ازدواج کرده. میشه گفت یک بار

در روز با همسر جدیدش صحبت میکنه. خانمش هم اقدامات اولیه گرفتن اقامت رو انجام داده و منتظر اجازه اقامت هستند.

فیلیپ: همسر جدیدش؟ قبلاً هم ازدواج کرده؟

آندرش: نه، و یا اینکه ما چیزی در این رابطه نتونستیم پیدا کنیم. همسر قانونی دیگری در

کار نیست و بچه ای هم به نام او ثبت نشده.

فیلیپ: چیزی وجود ندارد که بدرد ما بخورد؟

آندرش: نه، به نظر میاد که آدم درون گرایی باشد! زیاد با دوستان و آشنایان تماس نمی

گیرد. البته هنگامی که با همسرش صحبت میکنه حرفهایش به درازا میکشه و یکی دو تا جک میشه از

مرد شنید ولی در مقابل دیگران فاصله اش رو حفظ میکند. خلاصه اینکه زیاد با دیگران شوخی نمیکند،

فحش و بد و بیراه نمیگوید، ولی در مورد مسائل جدی بطور جد وارد بحث میشود ولی خشک و بی

روح حرف میزند، یعنی درست یا غلط نه چیزی بین آن ... خلاصه موضوع اینه که؛ واقعاً یک آدم

خسته کننده ای به نظر میرسه بر خلاف خیلی از ایرانیها.

فیلیپ: شاید داره چیزی رو پنهان میکنه؟

آندرش: نه قربان، واقعاً فکر نمی کنم چیزی رو پنهان میکنه، شخصیتش همینه، که البته

تو آنالیز هم به آن اشاره شده.

فیلیپ: به شنودتان ادامه بدهید. چیزهایی رو که در مورد ایران مینویسه و یا اینکه سوئد

رو با ایران مقایسه میکنه، پریشان خاطر می کند. هر سال به مدت 3 ماه بصورت پراکنده شنود کنید.

همچنین حساب بانکش رو هم پایان هر سال کنترل کنید.

این کنترل رو تا 10 سال ادامه بدین، به محض اینکه چیز نامتقارنی در شنودها و یا حساب بانکش پیدا

کردین، خبرم کنید.

آندرش: چشم قربان.

سایه 2016

- آندرش:** قربان وقت دارید؟
فیلیپ: بیا تو.
آندرش: قربان اون مرد که نوشته بود "پادشاه گُرد است؟" رو بیاد دارین؟
فیلیپ: اوه بله، چطور میتوان آن جمله بندیهای زیرکانه رو فراموش کرد؟ دوباره سر بالا آورده؟
آندرش: بله، آن هم با بوق و گُرنا! این دفعه پا رو دُم دولت گذاشته.
فیلیپ: اوه، مشخصه همه ایرانیها! همه شون تروریستند. دیر یا زود چهره واقعی شون رو نشان میدهند.
آندرش: تروریست؟ همه شون! این که کمی به دور از واقعیت است ولی در اینمورد چیزی که محافظ های لُوفِن¹⁷ رو نگران کرده قسمتی از آن نامه ای است که مرد برایشون نوشته "یک فرد 50 ساله مثل ما یا خودش رو در مشروب غرق میکنه و یا اینکه دست به کاغذ و قلم میبیره، ولی بترس از اون جوانکی که کامیون¹⁸ را بر میداره و مردم رو له میکنه. البته جرقه هایی رو در این زمینه تا به حال دیده ایم (تومبا و اوپسالا¹⁹)"
فیلیپ: بزار ببینم (میخواند و به فکر فرو میرود) زیر لب زمزمه میکنه "همانطور زیرکانه و دو لبه". شنود هنوز ادامه داره؟
آندرش: نه قربان، دستور 10 سال شنود داشتیم که آنهم اول امسال نام شد. امسال اولین سالی بود که ما بطور پراکنده شنود نکردیم.
فیلیپ: جالبه، همیشه همینطوره! چیزی خلاف معمول طی این 10 سال پیدا کردین؟
آندرش: از مرد نه. به همان ترتیب صادق، زیرک و خسته کننده. بی نهایت عاشق فرزندانش.
 ناگفته نماند که یک فدراسیون تکواندو موازی با سازمان ورزش سوئد به ثبت رسانده است. یک گوش مالی حسابی هم به سازمان ورزش داد. در این رابطه فردریک راین فلدت²⁰ هم با اون همعقیده شد که "بهنرینها باید در مسابقات بین المللی از طرف سوئد شرکت کنند" خلاصه اینکه آنطوری که اون میخواست شد.
فیلیپ: فرق آندو فدراسیون تکواندو چه هست؟

(17) استیفان لُوفِن نخست وزیر سوئد 2014-2018

(18) رحمت آکی لوف مرد مسلمانی که در سوئد در ماه آوریل 2017 هفت ماه پس از نوشتن این نامه به نخست وزیر سوئد با کامیون مردم بی گناه، کودک-زن-مرد را زیر گرفت. در آن ماجرا 5 انسان فوت کردند و 12 فرد دیگر نقص عضو و مجروح شدند.

(19) تومبا یکی از مناطق حومه استکهلم که به خاطر کودک رُبایی دولتی ساختمان سازمان اجتماعی آن منطقه رو به آتش کشیدند اوپسالا یکی از شهرهای دانشگاهی قدیمی سوئد که کودکی رو که دولت روبروده بود، والدینش از طریق شخص ثالثی روبرودند و به کشورشان انتقال دادند.

(20) فردریک راین فلدت نخست وزیر سوئد 2006-2014

آندرش: به شوخی ولی کاملاً مشمنز کننده مرد میگوید که مربیان فدراسیون ما کودک آزار جنسی نیستند و اینکه ما دزدی هم نمی کنیم.

فیلیپ: آزار دهنده مثل همیشه. واقعیتی هم در گفته هاش وجود دارد؟

آندرش: بله قربان، البته تصدیق میکنم که کلمات و جملاتش انذیت کننده هستند. البته ممکن است که شوخیهای بی مزه و تلخ مثل شوخی های وودی آلن باشه ولی کاملاً صادقانه است. و اینکه آیا واقعیتی پشت کلماتش وجود داره یا نه باید بگویم "بله" درست میگوید.

به تازگی یک مربی تکواندو وابسته به سازمان دولتی ورزش را 4 سال زندان برایش بریدن و جرمش هم همانطور که اون 7 سال پیش گفته بود سوءاستفاده جنسی-همخواهی با کودکان (یکی از شاگردان دختر باشگاه) و قسمت دیگرش که ما دزد نیستیم، گندش خیلی وقته که بالا زده که رئیس فدراسیون تکواندو وابسته دولت، فرنس بوو، سالهاست که فدراسیون رو میدوشه، از دهه 90 تا به حال.

البته اون طبق معمول برعکس فکر میکنه و به همه مربیانش گوشزد میکنه که ما بعنوان مربی نسبت به شاگردانمان صداقت و درست کاری رو بدهکار هستیم. ناتوانی تکنیکی فدراسیون دولتی رو هم آنقدر با کنایه هایش و اسنادش افشاء کرد که آنان را ناچار به حذف قدم به قدم آرشویشان کرد که در واقع تأنیدی شد به درستی حرفهای او.

فیلیپ: چیز دیگری هم وجود داشته طی این 10 سال که من نمیدانم؟ حالا دیگه مطمئنم که چیزهای بیشتری بغیر از اینها هم هست. چرا قبلاً گزارش ندادی در مورد اون؟

آندرش: اون هیچ کار خلاف قانون انجام نمیداد. همه حق تشکیل فدراسیون و حزب را دارند.

فیلیپ: ولی کسی با نخست وزیر در رابطه با این کارها تماس نمیگیره! کسی نامه دولتی نمیگیره که اون گرفته! فقط خواسته نشان بده که درست میگفته! البته اینطوری دیگه کسی نمیتونه دست بهش بزنه. گفتی حزب؟

آندرش: بله، یک حزب هم به ثبت رسانده. البته حزب خودش رو در آسمان هفتم برای

دیگران تعریف میکنه چونکه این حزب به عقیده اون ده ها سال قبل از زمان خودش است. حدس بزیند چه چیزی رو بعنوان اولین تعهد حزب خودش انتخاب کرده؟ "شکستن وعده های انتخاباتی جرم است".

فیلیپ: (به جد به خنده می افتد) اگر چیز دیگری میگفت غیر عادی بود! با کجاش فکر میکنه؟ ("شکستن وعده های انتخاباتی جرم است" زیر لب زمزمه می کند) در اینصورت تکلیف ما با اینهمه سیاستمدارانی که بغیر از دروغ قول دیگری نمیدهند چیست؟ این خودفروشان (سیاستمداران) هم خودشان و هم کشور رو به سرمایه داران چند ملتیتی فروخته اند.

دیگه چی میگه؟ زندانها مونو با کت و شلواربهای کراوات زده پُر کنیم! که حقوقشان بیشتر از 180000 کرون در ماه هست! کت و شلوار کراواتهایی که موجب تخریب محیط زیست به عناوین مختلف میشوند. فقط به تاکسی سواری، هواپیما و شامهای مجلل با جیب من و تو چه آسیبی به محیط زیست می رسانند.

آندرش: صد البته که کشور مطمئن تر می شود اگر ما بتوانیم همه آنها را در زندان قفل و زنجیر کنیم (می خندد). ولی شوخی به کنار، خیلی چیزهایی رو که مرد در برنامه های حزبی خودش در سال 2013 به ثبت رسانده سیاستمداران دیگر کشورها، با آنهمه جامعه شناسان، متخصصان، استراتژیستها و آینده نگران گفتند و انجام دادند و به قدرت رسیدند.

فیلیپ: شوخی می کنی؟

آندرش: نه قربان، اصلاً در هوش و زیرکی مرد که شکی نیست. برنامه های حزبی که مرد در سال 2013 به ثبت رسانده حالا سیاستمداران احزاب سوئدی دارند با سلام و صلوات و آرام آرام در موردش صحبت می کنند.

برنامه هایی چون سیاستهای کاری، مدرسه، امور بیماران، بازنشستگان، سود در رفاه اجتماعی، حفاظت محیط زیست، قوانین مهاجرتی، تقلیل حقوق و بسیاری چیزهای دیگر. فقط یک چیزی است که آنها رو از هم جدا می کنه.

فیلیپ: بگذار حدس بزنم؛ دروغ نگویم! ... هنوز تسلیم منطقه خاکستر نشده؟ مرد نمی فهمد که در زمانی که ما در آن زندگی می کنیم باید واقعیت منطقه خاکستری رو قبول کرد.

آندرش: کاملاً. خوبه که حالا وقت کرده 50 سالش بشه (می خندد)

فیلیپ: اسم حزب تک نفره اش چیه؟

آندرش: مرد اسم حزیش رو گذاشته "گردهمایی ملی". مرد عادت داره که اسم حزب را اینطوری توضیح بده؛ حالا که این کشور پُر از مردمانی با پیشینه های مختلف شده، بهتره که همگی دور یک میز (کشور) جمع بشویم و کشور رو به سمتی سوق دهیم که کودکان ما بتوانند یک زندگی و رفاه خوب و اینکه ما هم بتوانیم بازنشستگی نسبی خوبی داشته باشیم وقتی که زمانش می رسد.

فیلیپ: چیز بدی نمیگه! متأسفم که نمی توانیم از مرد استفاده کنیم. یک خارجی و بدتر از آن یک مسلمان بهتر از یک سیاستمدار لعنتی فکر می کند که اینجا از یک پدر و مادر سوئدی بدنیا آمده. فقط نگاه کن سر نسل سوئدی چه آمده. حالا با این تهاجم بدون خونریزی حتی نمی خواهم فکرش را بکنم که تا 20 سال دیگر به سر میراث ژنتیکی سوئد و ما سوئدیها چه خواهد آمد.

آندرش: اتفاقاً در اینمورد هم اون به لوفن در بهبهه بقول شما تهاجم بدون خونریزی نامه ای نوشته بود. ولی بدبخت نمی دانست که سرمایه داران بزرگ چند ملییتی تصمیمهای دیگری برای سوئد داشته و دارند. به شش ماه نکشید که تمام پیش بینیهایش به واقعیت تبدیل شد وقتی که ملت کم کم شروع کردند که از خواب زمستانی بیدار شوند.

فیلیپ: این مرد حالا دشمن هم داره؟

آندرش: مرد از آن تیپ آدمهایی است که یا دوستش دارند یا اینکه به خوش تشنه اند. اما هیچ دشمنی دشمن تر از خانواده همسرش نیستند (می خندد). شما نمی دانید چه حرفهایی که در مورد او نمی زنند و چگونه همسرش را تحریک به جدایی میکنند. حرفها و علائم تعریف و تحریف شده آنان کاملاً متضاد آن چیزی است که ما از او می دانیم.

فیلیپ: این که به ما ربطی نداره! چرا تماس همسرش با خانواده خودش را شنود می کنید؟
آندرش: طبق دستور شما مبنی بر خلاف مالی.

فیلیپ:

زندگی خانوادگی؟ همسر!

آندرش:

بله همسر، یک بدشانسی مطلق. عدم موفقیت مطلق.

اون بدبخت همه چیز خودش رو برای فرزندانش قربانی میکنه، حال که مادر بچه ها (لنگرودی) همه چیز رو، حتی بچه هایی رو که 9 ماه توی شکمش پرورانده، قربانی مادرش و انگلی به شکل برادرش که مرد اون رو به این اسم (انگل) ازش نام می برد (مهران اصفهانی زاده سیخیف لنگرودی).

انگله آرزو داره با خانواده اش به سوئد مهاجرت کنند. متأسفانه همسرش (لنگرودی) آرزوی برادرش انگله رو به شکل بسیار سیخیفی می خواهد برآورده کند؛ از طریق سازمان رفاه اجتماعی سوئد!

خودتان که مستحضر هستید چه بلایی قرار است به سر مرد بیاید!

حالا که لنگرودی درسش بعد از 10 سال تمام شده، بدون اینکه یک روز هم کار کنه حتی بدون وام تحصیلی، حالا لنگرودی می خواهد بخاطر آوردن برادرش خانواده رو از هم بپاشاند. حالا مرد حق ندارد دایی بچه ها رو انگل صدا کنه؟ همسرش (لنگرودی) وجود مرد رو سد راه مهاجرت برادرش می داند.

فیلیپ:

برادر همسرش؟ چند سالشه؟ یک 30 ساله بی سواد دیگر که میخواهد خودش رو

16 ساله جا بزند!

آندرش:

بله برادر همسرش. البته 49 سالش است. البته قربان ما در اینمورد کمی شانسی

داریم، چون یک کچل 49 ساله دیگر نمی تونه خودش رو بعنوان یک 16 ساله جا بزند (هر دو میخندند) و اینکه بیسواد نیست چون یک لقب دکترا با خود یدک می کشد.

فیلیپ:

دکتر؟ او دیگر از سوئد چی می خواهد؟

آندرش:

یک زندگی خوب!

فیلیپ:

یک زندگی خوب؟ اون که نصف راه رو رفته! همه ما خوب میدانیم که هیچ

کارفرمایی حاضر به استخدام یک انگل 49 ساله ایرانی که حتماً انگلیسی هم بلد نیست نمی شود. جای تعجب نیست که مرد اسم انگل را روی برادر همسرش گذاشته!

آندرش:

بله شما درست میگوئید ولی در هر صورت بهتر از ایرانه. با اینهمه حقوق

اجتماعی از پول مالیات من و شما راحتتر از ایران زندگی می کنه. هر ساله هم می تونه بره ایران و لافش رو بیاد چون مطمئن هست که ما اینجا هر روز برای راحتی اون سر کار میرویم.

فیلیپ:

آه که چقدر عصبانی کننده است این موضوع. که یکی بیاید اینجا، با حقوق اجتماعی

امورات خودش را بگذراند و هنوز هم فکر کند که بهتر از ایران زندگی می کند!

این سیاستمداران خود فروش خشم آدم رو به وجد می آورند.

آندرش:

حالا که درس همسرش (لنگرودی) بدون کار و وام تحصیلی تمام شده مرد می

خواهد که با کمک لنگرودی یک خانه بزرگتر بخرند.

فیلیپ:

عقل سالم در بدن سالم. این که خیلی خوبه یک خانه بزرگتر بخرند.

راستی، گفتم طی 10 سال آنگرودی اصلاً کار نکرد؟ حتی وام تحصیلی هم نگرفت! یعنی مرد اینقدر پولداره؟ چیز مشکوکی در حساب بانکی اون پیدا نکردین؟ افرادی مشکوک یا مرموز در حسابش پول واریز نمی کردند؟ انگله و یا کلاً از ایران به حسابش پولی واریز نمی شده؟

آندرش: نه، به هیچ وجه حساب بانکی مرد به همان اندازه خودش خسته کننده است (هر دو میخندند) و انگله (سخت آنگرودی) که کلاً خون مرد رو تا حالا مکیده.

فیلیپ: پس این چطور می تواند ممکن باشد! همسرش آنگرودی درس بخواند بدون وام تحصیلی و حتی اکراه داشته باشد که کار کند، آنهم 10 سال تمام؟! 4 نفر توی سوئد روی حقوق یک نفر زندگی کرده اند؟ تازه به قول تو انگله (سخت آنگرودی) هم خونسش را می مکیده! این غیر ممکن است در سوئد.

آندرش: مرد واقعاً با هوش است. بغیر از اینکه او کلاً سیگار نمی کشد، مشروب نمی خورد، قمار نمی کند و هم اینکه از دیگر افساد و فساد اخلاقی مبرا است، توانسته طی زمان مجردی کاملاً خودش را ببندد و زندگی مرفح برای خانواده خود ایجاد کند همچنین با زیرکی توانسته برای آنگرودی هم حقوق بی کاری مهیا کند. البته خیلی برایش گران تمام شد به واسطه آن وامی که گرفته بود ولی جور همه اش را خودش کشید چون عاشق خانواده اش است.

فیلیپ: زیاد هم قانونی به نظر نمی آید! حیف که نمی توانیم اطلاعات حاشیه ای را به کسی بگوئیم (هیچ اطلاعی در واقع، زیر لب زمزمه می کند) برای اینکه به این موضوع خاتمه بدهیم. فکرش را بکن اگر ما می توانستیم زیر گوشی اطلاعات بعضی سیاستمداران که کشور را به سرمایه داران بزرگ چند ملیتی فروخته اند به این و آن می گفتیم.

آندرش: قربان بهتره که کمی مواظب صحبتهایتان باشید. شما خیلی خوب می دانید که آنها به هیچ مقامی وقعی نمی نهند که در کار هایشان کنجکاوی و دخالت می کنند حتی اگر از نوادگان خودشان باشند. فراموش نکنید که آنها حتی ولیعهد خودشان را هم از سر راه برداشتند چون که خلاف عقیده آنها خواست عمل کند.

فیلیپ: بله بله حق با تو است. هر چه مُسن تر می شوم بیشتر برای راهی که این کشور در پیش گرفته دلم می سوزد. ما که شغلمان خنثی کردن و از بین بردن تهدیدات است، ما که شغلمان اینست که عکس العمل به موقع در مقابل این تهدیدات انجام بدهیم، حالا از ترس مان خفه مانده ایم و در مقابل سرمایه داران چند ملیتی خفه مانده و تسلیم شده ایم و با کمک این سیاستمداران کشور را تکه تکه، قدم به قدم با سکوت خود، خیانت خود، می فروشیم و حالا هم که نوبت فروش کودکانمان رسیده.

به معامله آخر شرکت برق با هلند توجه کن! در یک چشم به هم زدن 35 میلیارد کرون از دست دادیم. یک کثافت هرزه که تقصیر را به گردن یک یک کثافت هرزه دیگر که جگر گفتن حقیقت به ملت را ندارد می گذارد. 35 میلیارد کرون از پولهای من و تو و دیگر سوئدیهای سخت کوش مستقیم به جیب پُر نشدن سرمایه داران بزرگ چند ملیتی.

و حال ما باید جسد یکی را با بیل از روی زمین جمع کنیم چون بدبخت آنقدر با عقل و هوش نیست که بفهمد پروژه سرمایه داران بزرگ چند ملیتی را "نیاید" افشاء کرد. بله، تو حق داری که تذکر بدهی مواظبتر باشم!

آندرش: قربان، خودتان به ما یاد دادید که کنترل افکارمان قانون اول زنده ماندن در این حرفه ما می باشد.

فیلیپ: بله، داشتی توضیح می دادی که مرد خرج یک خانواده 4 نفری را می کشیده بدون کمک هزینه اجتماعی و با اینکه تقلبی کنه! یعنی می گویی که هیچ چیز برای قائم کردن نداره؟ معشوقه ای؟ قماری؟ بدهکاری به نوزول خواران؟ هیچ چیز! مگر میشه؟ هیچ چیزی که ما بتوانیم علیه اون استفاده کنیم و یا اینکه کمکش کنیم؟

آندرش: نه، هیچ چیز قربان. بچه، بچه، بچه و فقط بچه.

بچه تنها نقطه ضعفی است که ما از اون داریم. صبح کیمیا رو آماده مدرسه می کند و میرساندش سر کلاس به موقع، تازه بعد از آن سر فرصت کیانا را بیدار می کند، آماده اش می کند در نهایت خونسردی اغلب دیر به مهد میروند. بعد به دفترش می رود ساعت 3 هم بچه هایش رو می آورد خانه، ساعت 5 بعد از ظهر هم کلاس تکواندو شروع می شود.

قربان پس از بچه دار شدن دیگر مقاله های جالبی ننوشته، در واقع هیچ مقاله ای ننوشته. خلاصه اینکه بدون بچه هایش نفس هم نمی کشد چه برسد به اینکه وقت خلاف کردن داشته باشد. ما از مرد هیچ نقطه ضعفی نداریم و این کار رو مشکل تر میکند. خلاصه کلام اینکه ما نه می توانیم مرد را تحت فشار بگذاریم نه اینکه در موردی کمکش کنیم بقول شما.

تنها چیزی را که ما با آن می توانیم تحت فشار بگذاریمش و یا اینکه کمکش کنیم کودکانش هستند. بچه ها تنها پاشنه آکی لیس²¹ او هستند. سلامتی کودکانش مرد را از خود بی خود می کند تا به حدی که حاضر به شهید شدن برای بچه هایش است. این را به وضوح از اولین نامه اش می توان خواند و همچنین حرکاتی که تا بحال در اینمورد انجام داده.

هنوز هیچ نشده او از دو پلیس (هانا اریکسون و آنتون آندرشون) و افسر وظیفه پاسگاه وست بریا که آن دستور را داده شکایت کرده. مرد همچنین درخواست امنیت مقابل پلیسها کرده که خودش خیلی خوب می داند با درخواستش موافقت نمی کنند. فقط با این کار خواسته ضرب شصتی به پلیسها نشان بدهد و همانطور که گفتیم او از خودش میخواهد شهیدی برای کودکانش بسازد.

فیلیپ: درست است که مرد با هوش است ولی بظاهر آنقدر زیرک نیست که خوبی خودش را بفهمد.

آندرش: بله، سفید یا سیاه ولی هیچگاه چیزی بین آندونا، خاکستری وجود خارجی برایش ندارد.

فیلیپ: درسته. حالا به چه جرمی از پلیس ها شکایت کرده؟

(21) گویای "نقطه ضعف" طبق اساطیر یونانی خدا "ته تیس" (یک پری دریایی) برای اینکه پسر او "اکی لیس" جاودانه بماند در مقابل حرف ساحره ای که گفته بود پسرش در جوانی خواهد مرد او را در رود "استیکز" که آن هم طبق اساطیر یونانی در مرز زندگی و مرگ جاری است غوطه ور می کند ولی چون از پاشنه او را نگه داشته بود بنابراین این پاشنه پای او نقطه ضعف او می شود.

آندرش: درسش را خوب بلد قربان. فعلاً اول کار اینجوری شروع کرده، برای آخر کار چه کاری می خواهد بکند!

1. بازجویی از بچه زیر 9 سال بدون اینکه آموزش در اینمورد دیده باشند.
(آخر قربان اسپیرانت آنتون آندرشون چه قدر می تونه احمق باشه! هنوز دوره پلیسی اش تمام نشده، هنوز پلیس نشده، از یک بچه 8 ساله (کیمیا) در محل بازجویی کرده)!

فیلیپ: واقعاً؟ یه اسپیرانت؟

آندرش: بله قربان، حالا بدتر هم میشه، به بقیه اش گوش کنید.

فیلیپ: مگر آسیستننش همراهش نبود؟

آندرش: همه چیز از گور آن کسافت مرد ستیز هانا اریکسون بلند میشه. این هانا بود که کاسه داغتر از آش شده بود و آنگرودی هم تا تیغش می بریده فرو کرده.

2. بازجویی از بچه در فضائی بسیار نامناسب که حتی اسپیرانت آنتون آندرشون هم در آن به راحتی جایش نمی شد!

در ضمن تقاضای باز سازی این صحنه را کرده.

3. بازجویی از بچه بدون حضور والدین.

(فیلیپ): مرد کاملاً حواسش هست که اسپیرانت احمق چه جرایمی مرتکب شده).

4. نژاد پرستی، چون که پلیسها او را در محل حادثه محکوم کرده اند.

قربان، مرد حتی نمیداند که هانا اریکسون در گزارشش چه نوشته! احمق هانا نوشته که "امضاء کننده (هانا اریکسون) و همکارم آنتون آندرشون احساس کردیم که این یک جرم با ریشه غیرتی می باشد".

مرد غیر ممکن بود که اینرا بداند و حتی حالا هم نمیداند که در گزارش چه نوشته شده بود. آنوقت مستقیماً نوی شکایتنامه می نویسد که "مرا در صحن صحنه محکوم کرده اند و در نتیجه پلیسها مجرم به نژاد پرستی می باشند". جس ششمش به او دروغ نمی گوید!

(فیلیپ): و یا اینکه تجربه اش به او دروغ نمی گوید!

آندرش: فقط صبر کنید ببیند چه عکس العملی بعداً نشان میدهد، وقتی که گزارش رو به عین ببیند!

(فیلیپ): سالی که نکوست از بهارش پیداست)

5. بدون دلیل دستور بازداشت دادن، تا بتوانند در کمال آرامش و حوصله شواهد ساختگی و پرونده سازی کنند.

6. و چیزهای بیشتر.

هنوز مشخص نکرده ولی مطمئن هست که چیزهای بیشتری هم وجود داره.

فیلیپ: مرد شاید با هوش باشه ولی همه کارها رو با این هوشش خراب میکنه، هم برای خودش و هم برای بچه هایش. پلیس ها هم که کلاً منتظر دعوا هستند ولی مطمئن هستم که فعلاً نمی دانند که با این اعمال غیر متعارف او چه کار کنند. البته حالا پلیس ها هم می آیند که مرد را بیشتر بیچانندش.

آندرش: بله همینطور است. پلیس ها هم شروع کرده اند به خرابکاری. فعلاً که مهر مهرمانه را گذاشته اند روی پرونده. البته قربان، من و شما که می دونیم در هر صورت طبق دستورالعمل پروژه باید پدر مسلمان را از بچه جدا کرد.

فیلیپ: هر قدر مرد زیرک و حسابشده طبق قانون عمل می کند، پلیسها برعکس مبتدی تر عمل می کنند. آخه کسی که از پلیس ها بدونه کمک وکیل شکایت میکنه علامت اینه که من چیزی برای باختن ندارم، در اینصورت از چنین آدمهایی باید ترسید و محتاطانه تر می بایستی که عمل کرد نه اینکه بیشتر سر به سرش بگذارند.

آندرش: بله با شما هم عقیده هستم. آنچیزی را که ما از مرد می دانیم آنها نمی دانند و الا محتاطانه تر عمل می کردند. آنها نمی دانند که مرد چه قدر به بچه هایش وابسته است و آنگردی هم حرکات مرد را خشن و تهدید به خود نمایش می دهد. قربان نمی شود فقط بچه هاش رو به مرد برگردانیم؟ آنوقت این قائله میخوابه و مرد هم شمشیرش را غلاف میکنه.

فیلیپ: یعنی بچه ها تمام وقت سرگرمش می کنند.
آندرش: دقیقاً، به مانند گذشته که تمام وقت مرد وقف بچه هایش بود حتی وقتی که آنگردی هم آنجا زندگی می کرد.

بله، تمام وقت مرد می آید که وقف بچه هایش بشود، نه نامه ای نه شکایتی و نه دردسر بیشتری.

فیلیپ: البته مشکل دیگر سرمایه داران بزرگ هستند که این پروژه بغیر از سرمایه ای که در این موضوع خرج کرده اند حیثیتی هم می باشد. اگر ما بچه های مسلمانانی که شروع به دعوا می کنند یکی یکی تحویل پدرانشان بدهیم آن نتیجه ای را که آنان برایش حساب باز کرده اند عملی نمی شود به همین خاطر نمی دانیم که چه عکس العملی نشان خواهند داد.

آندرش: آنها باید راضی به بچه هایی که به دامشان می افتند باشند.
فیلیپ: تو هم شوخ طبع هستی آندرش! تا حالا دیدی که آنها راضی باشند به چیزی که دارند! آنها حالا که این همه پول، انرژی و پرستیژ خرج این پروژه مهاجرت سونديهای تازه کرده اند. آنها با مشتهای آهنین پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد را پیش خواهند برد و تنها نتیجه مورد قبولشان از عروسکهای خیمه شب بازی شان (سیاستمداران) اطاعت بدون چون و چراست.

آندرش: ولی ایندفعه گیر آدمی افتادند که کامی کاری²² عمل میکنه و حاضر است برای بچه هایش بمیرد. هر چیز به غیر از آزادی فرزندانش یعنی افشای پروژه هویت زدایی.
فیلیپ: همینطور، ولی تکبر و خود بهتر بینی آدمکهای پولدار این اجازه را به آنها نمی دهد که ببینند یکی از چنگشان در رفته باشد.

در حقیقت قلم مرد هست که محافظین و همچنین خود لوفین باید از آن بترسند. در واقع لوفین باید از قلم این مرد بترسه نه آن جوانکی که با کامیون ملت رو له میکنه. این پیام را لوفین و مشاورینش نفهمیدند.
آندرش: البته خودمانیم، این همان چیزی هست که شما هم می خواهید قربان. کسی که همه چیز را لو بدهد و سوئد را از شر این سرمایه داران بزرگ چند ملتیتی نجات بدهد.

فیلیپ: آئی گفتی. مرد واقعیتی را تعریف کرده خوشایند من. مرد هیچ تهدیدی بغیر از آن قلم و کاغذی نیست که توسط آن سوئد را رسوا می کند، البته بخاطر اینگونه کودک ربایی خوشحال هم

²² خلبانان جنگ جهانی دوم که با هواپیما خود را به کشتی دشمن، آمریکاییان، میزدند. به مانند موشکهای امروزی.

میشود که شخصی یا اشخاصی سوئد را نقره داغ بکنند و یا اینکه چند تا از کارمندان سازمان اجتماعی رو بکشند.

آندرش: فعلاً این که جرم نیست وقتی کسی خوشحال حرکات مجرمانه دیگران شود. شاید کسی معتقد باشد که این افکار پست و فرومایه است در عین حال بدتر از این نیست که کارمندان سازمان اجتماعی بچه دزدی می کنند.

فیلیپ: منظورت را می فهمم (میخندد). حتی تو هم دوست داری ببینی تعدادی از این کارمندان صدمه ببینند. وضع و اوضاع تو با بچه هایت چگونه است؟

آندرش: آه، بچه هایم تصمیم گرفته اند که با من زندگی کنند. سازمان اجتماعی هم می خواهد مرا مجبور به قبول این کار کند. همانهایی که یک روز بچه هایم را به زور از من گرفتند حالا می خواهند به زور آنها را برگردانند. از طرف دیگر دوست دخترم خوشحال نیست. 2 بچه اون و حالا با 3 بچه من خانه ما حسابی تنگ شده و بچه ها هم روی اعصاب هم راه می روند.

سازمان اجتماعی حسابی قاطی کرده و شده یک غده سرطانی که شهروندان سوئدی را مورد حمله قرار می دهد. اول خانواده را از هم می پاشاند چون که زنه چیزی می خواهد. اوکی، شیطان لعنتی، آن چیزی را که می خواهی بگیر و برو ولی بچه ها را راحت بگذار تا ما هم تکلیف خودمان را بدانیم.

فیلیپ: زنهایی که واقعاً به کمک نیاز دارند الآن جسدشان توی یک قبرستانی پوسیده اند به مانند لوتا²³ که این روزها خیلی حرفش در رسانه ها زده می شود در حالی که آنهایی که هیچ نیازی به کمک ندارند نهایت سوءاستفاده از سازمان اجتماعی را می کنند.

آندرش: بله. دقیقاً به مانند این پرونده که مرد اجازه نمی دهد که دیگر لنگرودی و یا برادرش خوش را به مکنده، ببینید چه بلایی به سر بچه هایش دارد می آورد. مرد که دیگر تمام مخارج لنگرودی را قطع کرده چون اولاً لنگرودی کار گرفته و ثانیاً بطور شرعی از مرد جدا شده آنها بنا به درخواست خود لنگرودی که بصورت یکطرفه تقاضای طلاق داده که ایران هم قبول کرده.

البته ناگفته نماند که بدبخت مرد تمامی خرج بچه ها، خانه، خوراک، برق، آب و هر چیز دیگر را می دهد ولی دیگر به لنگرودی پول تو جیبی نمی دهد.

فیلیپ: این که حتی بیشتر از منصفانه است! لنگرودی هم کار گرفته هم طلاق یکطرفه، دیگر چه می خواهد؟

آندرش: جان مرد رو می خواهد (میخندد). سال 2011 مرد تقاضای طلاق در دادگاه ایران را کرده بود ولی لنگرودی حاضر به طلاق نشد. حتی در سوئد مرد طلاق گرفت، خانه و کاشانه را به نام لنگرودی کرد و رفت که دوباره بنا به تقاضای لنگرودی که بچه ها دلتنگی می کنند برگشت ولی حالا که درسش تمام شده و می تواند برادرش دکتر انگل را بیاورد ببینید چگونه بلایی دارد به سر مرد می آورد!

²³ لوتا رودهولم یک زن سوئدی الاصل 41 ساله که به تاریخ 2016.06.04 در خانه خودش توسط دوست پسر سوئدی الاصل 33 ساله خود به قتل رسید. پلیس یا سازمان اجتماعی با توجه به شواهد متعدد، اسناد پزشکی قانونی و امثالهم هیچگونه کمکی به او نکرد تا آخر اینکه توسط دوست پسرش به قتل رسید.

بله، آنگرودی کار گرفته با یک حقوق خوب بعنوان پرستار. مرد مغرورتر از آنست که تقاضای مالی از آنگرودی داشته باشد، تنها چیزی که مرد می خواهد و آنگرودی هرگز به آن عمل نکرد پرستاری از بچه ها بود. حالا هم بچه ها را آنگرودگان گرفته تا روح مرد رو قبضه کند نه چیز دیگر، به مانند مزخرفاتی که حالا ادعا می کند به مانند دوست داشتن دخترانش. اگر او دخترانش را دوست می داشت بخاطر برادرش این همه دروغ بار پلیس و سازمان اجتماعی نمی کرد.

آنگرودی خوب می داند که مرد اینگونه قبض روح می شود و دستور العمل سازمان اجتماعی اینست که "حرف زن مسلمان را باور نکنند بدون اسناد و مدارک!"

فیلیپ: آه که هیچ چیز نباید در این کشور لعنتی ساده باشد. اول واردات مسلمانان از طریق جنگ و خونریزی که به راه می اندازند چونکه هیچ آدم عاقلی بطور طبیعی کشور و خانه گرم و نرم خودش را بخاطر سوئد سرد قطبی نمی گذارد که مهاجرت کند و بعداً هم این پروژه هویت زدایی را به راه می اندازند چونکه سود سرمایه داران در این است.

حالا هم یک احمق بدبخت با ایمان کورکورانه به دموکراسی همه چیز را از کار می اندازد. فقط صبر کن تا این آینده نگری من به واقعیت بپیوندد. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد با این آدمی که ما می شناسیمش.

آندرش: بله من هم به حرف شما معتقدم. مرد بی عقل تر از آنست که غرورش را جلوی یک کشور خم کند چه برسد به آنگرودی حالا که بچه هایش را هم از مرد دور کرده است.

قربان شما بهتر است که مرا از این پرونده جدا کنید. من واقعاً احساس همدردی با این مرد دارم، جدا از دینش. مرد به مانند من اول مجبور به ترک بچه هایش میشود، خانه و زندگی دیگری مهیا میکند، دوباره مادر بچه ها از حسادت آن هم توسط سازمان اجتماعی بچه ها را روی سرش خراب میکنند و سعی در خرابی زندگی دومش.

سازمان اجتماعی فعلاً 2 کودک مسلمان، نوادگان محمد را باید هویت زدایی کند و نمی توانند خلاف دستور العمل رفتار دیگری داشته باشند. بدین ترتیب من امکان دارد در اینمورد خطایی از من سر بزند.

فیلیپ: اینطوری فکر می کنی؟ واقعاً مرد خانه و کاشانه دیگری بر پا میکند؟ نه، من اینگونه فکر نمی کنم که مرد عمل کند! مرد آنقدر دنبال بچه های خود میدود یا آنها را برمیگرداند و یا اینکه ما به دستور مجبور به کشتنش شویم، طبق معمول. من از این می ترسم نه از خطایی که شاید از تو سر بزند که نمی زند. بهتر است که ما دست به کار بشویم.

- بخاطر قلمش این پرونده محرمانه بشود.

- تلفنها، اینترنت و خانه اش را زیر نظر داشته باشید. به کسی حمله نمی کند، به خوبی قدر آژادیش را می داند برای فریادهای بلندی که سر خواهد داد آنهم توسط قلمش. من میخواهم حتی افکارش را هم بشنوم.
- همه ابزار را به کار بگیرید و هر چیزی که در مورد مرد و خانواده کوچکش می توانی جمع کنی بالاخص وضعیت مالی.

به مافوق خودم هم پیشنهاد از میان بردن و یا اینکه برگرداندن سریع کودکانش را میکنم، البته اگر دوست داشته باشند که گند این پروژه در نیاید.

آندرش: بدبخت بی عقل نمی داند چه در انتظارش است! نمی فهمد خوبی خودش و کودکانش در چیست ولی مطمئن هستم که ته و توی این پروژه را در می آورد و ما مجبور به از بین بردن شخصی می شویم که باور داریم برای آینده سوئد مفید می باشد.

فیلیپ: با تو هم عقیده ام. شخصاً فکر می کنم که مرد دلسوز تر از سیاستمداران خودفروش ما نسبت به سوئد عمل می کند.

خُب، حالا برو دنبال کارها را بگیر، همانطور که معلومه مرد شروع کرده ولی بهتر اینست که زیادی از ما پیشی نگیرد.

آندرش: بله قربان، انجام می شود.

بازجو "اچ"

مرد: دوشنبه بعد از ظهر 2016.09.12 تلفن زنگ میزند. توضیحات زیر از صدای ضبط شدهٔ مرد و بازجو "اچ" است که مرد طبق بازجویی تلفنی بطور کاملاً قانونی ضبط کرده بود.

"سلام، اسم من "اچ" است و بازجو می باشم. من برای دادستانی کار می کنم. من محقق در بخش خشونت در روابط خانوادگی هستم."

پس از سلام و احوال پرسی متعارف بازجو در مورد وقایعی که رخ داده بود صحبت میکند.

بازجو "اچ": تصویر تو از این وقایع چیست؟

مرد: تصویر خودم را به بازجوی قبلی توضیح داده ام.

ولی مرد دوباره توضیح می دهد که یک خارجی زندگی 4 شهروند سوئدی را در سوئد از هم پاشیده است. مرد توضیح می دهد که سفارت سوئد در ایران در مقابل رشوه ویزا صادر می کند که این در سوئد جرم می باشد²⁴.

بازجو "اچ": دور از عقل به نظر می رسد.

مرد: دور از عقل یا نه، من چیزی نمی گویم که نتوانم آنرا به کمک اسناد و مدارک ثابت کنم. من از وزیر امور خارجه مارگوت والسستروم تقاضا کرده ام که کمیته ای در اینمورد تشکیل بدهد و مدارک مرا بطور بیطرفانه مورد مطالعه قرار دهند که تا بحال جرأت این کار را نداشته اند. همهٔ مدارک من برای آینده گان در جای امنی قرار دارد.

بازجو "اچ": پس تصمیم نداری دست از سر قضیه برداری!

مرد: یک چیز تو باید مطمئن باشی. دولت نمی تواند کودکانم را گروگان بگیرد و بعد فکر کند که من جلوی سجده می کنم و نقش مرده بازی می کنم.

بازجو "اچ": می دانی که برادر زن تو تقاضای عدم اجازه ملاقت کرده؟

مرد: (می خندد) جُک روز یا جُک سال؟

بازجو "اچ": به هیچ وجه! این یک جُک نیست.

مرد: این چیزی که تو می گویی مسخره نیست؟

بازجو "اچ": چه چیزی مسخره است؟

مرد: این چیزی هست که حتماً باید برای (SD) بنویسم (می خندد) که یک خارجی با ویزای خریداری شده وارد سوئد می شود و تقاضای محدود کردن رفت و آمد یک شهروند سوئدی را دارد! تو که در این رابطه کار می کنی واقعاً فکر نمی کنی که این مسخره است؟ آدم میتواند از این یک جک در مورد سعی سوئدیها برای ساده نشان دادن خود نام ببرد.

²⁴ 2 سال بعد تابستان 2018 آقائی مطلع می شود که سفارت سوئد در ایران در سکوت کامل 2 نفر از کارمندان خود را بجرم رشوه خواری و فروش ویزا اخراج کرده است.

بازجو "اچ": من اجازه ندارم فکری بکنم ولی تو خودت چه فکری می کنی؟ ما نیاز داریم که تو را محدود به رفت و آمد در سوئد کنیم؟

مرد: من هم هیچ فکری نمی کنم. یک خارجی با ویزای خریداری شده که چند روز دیگر کشور را ترک میکند، میخاهد مرا در کشور خودم محدود کند! تو با کمال میل میتوانی حکمی در این رابطه بدهی و مرا محدود کنی.

می دونی چیه؟ من به لوفن نوشته ام که "50 ساله ای مثل من یا خودش را در مشروب غرق میکند و یا اینکه قلم و کاغذ به دست می گیرد" تو چی فکر می کنی "اچ"؟ به نظر تو من کدام تیپ هستم؟

بازجو "اچ": من هیچ فکری نمی کنم. آنوقت یک چیزی هم در مورد من می نویسی! (می خندد)
مرد: (می خندد) مطمئن باش که یک چیزی می نویسم. من آن تیبی هستم که با کمال میل رو به قلم و کاغذ می آورم و بس.

بازجو "اچ": پس منظور تو این است که احتیاج به محدود کردن تو نیست.

مرد: منظور من اینه که پلیسها ... همکاران تو مجرم به نژادپرستی هستند. آنها ... در صحن مرا مجرم شناختند و حکمی به من دادند و حکم را هم در آن واحد اجراء کردند. پیش پای شما آنها ... را به جرم بازجویی از کودکان و چند مورد دیگر شکایت تنظیم کرده ام.
بازجو "اچ": بهتر است که مواظب صحبتهایت باشی.

مرد: ببخشید که جلوی یک خانم اینقدر با احساس صحبت می کنم ولی کسی که به بچه حمله می کند برای اینکه به اهداف خود برسد برای من چیزی جز ... نیست.

به تو قول می دهم که اسپیرانت آنتون آندرشون بدون کارت و دامن پلیسی حتی جرأت نگاه کردن به چشم دیگران را هم ندارد.

بازجو "اچ": در مورد او صحبت کردن دیگر بس است. مادر بچه های تو لنگرودی می گوید که تو اجازه نمی دادی لنگرودی شبها بیرون برود.

مرد: مادرش حاجیه خانم فیتحیه شریف پور هم همین سؤال رو داشت که چرا اجازه نمی دهم دخترش با 2 کودک خردسال شبها با دوستان خود به عشق و حال برود! همان حاجیه خانمی که شب و روز سرش توی قرآن است! حاجیه خانم فیتحیه شریف پور بی شرمی را تا جایی پیش می بُرد که می گفت "آمو اجتماعی هی سیم" یعنی اینکه ما اجتماعی هستیم! چرا به دخترم اجازه نمی دهی که با دوستانش شبهای جمعه و شنبه بیرون برود و کمی هوا بخورد!

بازجو "اچ": مگر مادر لنگرودی ایران زندگی نمی کند؟

مرد: بله ولی همانطور که می بینی حاجیه خانم فیتحیه شریف پور اروپایی تر از من است که اینجا دارم 30 سال زندگی می کنم.

بازجو "اچ": حالا چرا اجازه نمی دادی لنگرودی شبها با دوستان خود بیرون برود؟

مرد: واقعاً لنگرودی هم همین را گفته؟ حرف مادرش حاجیه خانم را تکرار کرده؟ واقعاً لنگرودی گفته که من اجازه نمی دادم شبها با دوستان پسر خود بیرون برود؟

بازجو "اچ": بله، این چیزی است که لنگرودی برای پلیسها تعریف کرده است.

مرد: لنگرودی چند بار می خواسته بیرون برود ولی هرگز نگفت که دوستانش پسر بودند یا دختر، جالبه!

بازجو "اچ": پس این چیزی را که لنگرودی برای پلیسها تعریف کرده درسته؟
مرد: "اچ" لنگرودی برای پلیسها تعریف کرده که شغل من چی است؟ لنگرودی تعریف کرده که کار من غذا، لباس و تفریح 4 نفر رو می دهد؟ لنگرودی تعریف کرده که من عصرها کار می کنم؟

من همیشه فکر می کردم که لنگرودی بهانه جویی می کرده و به دنبال دعوا بوده. با 2 بچه خردسال واقعاً لنگرودی می خواسته شبها برود بیرون؟ تو حتماً می دانی که ما 2 بچه خردسال داریم. عقل سالم تو چه می گوید؟

در اینصورت لنگرودی پول را انتخاب کرده! برای اینکه هر بار در اینمورد شروع به دعوا می کرد من عادت داشتم لباسهایم را در بیاورم و بگویم که: "باشد، من اینجا با بچه ها می مانم تو می توانی بروی بیرون!"

بازجو "اچ": پس می گویی لنگرودی خودش انتخاب می کرد که خانه بماند!
مرد: آنطوری که من الان متوجه می شوم نه، این نیاز به پول بود که لنگرودی را مجبور به نشستن در خانه و فرستادن من به سر کار می کرده، چون من عصرها سر کار می رفتم و دوست نداشتم کودکان خردسال تنها در خانه بمانند. امروز آنطوری که از شواهد بر می آید، نه برای من، نه برای کودکان خردسال و نه به خاطر خودش خواسته در خانه بماند، بلکه بخاطر درآمد من خود را مجبور به نشستن در خانه دیده. لنگرودی همه این سالها در حسرت بیرون رفتن با دوستان پسرش طبق گفته های ثبت شده در پلیس بوده! که آن هم لنگرودی بعداً برایش راه حلی پیدا کرد که شبها بیرون برود.

البته ناگفته نماند که اینجا یکی دارد دروغ می گوید! لنگرودی یا پلیسها که می خواهند جرم سنگین خود را سرپوشی کنند، چون که 2 خانم سالمند همسایه بعضی اوقات از کودکانم نگهداری می کردند وقتی که من سرکار بودم و لنگرودی بیرون با دوستانش. برای شهادت سخنانم به دادگاه خواهم آوردشان.
بازجو "اچ": شاید هم این تو هستی که حقیقت را نمی گویی؟ درضمن همه اینها گزارش پلیس است که بهتر است تو بدانی.

مرد: زمان نشان می دهد که ادعاهای من صادقانه و از روی اسناد و شواهد می باشد. واقعیت زبان ساده خودش را دارد.

بازجو "اچ": واقعیت چه کسی؟
مرد: واقعیت آن دو پیر زنی که شبها مراقب دختران خردسال بودند. یکی از آن دو را می توان با شواهد حدس زد چرا با کمال میل از دختران خردسال مراقبت میکرد. چرایش را می توانید از مادرش حاجیه خانم فیتحیه شریف پور و یا از پسرخاله اش حسن خجسته از املش سوال کنید. البته در اینمورد مدارک بیشتری در دست دارم!
 از دیگر واقعیتها میتوانم از مدارک بایگانی شده ادارات نام ببرم. واقعیت آنها را کسی نمیتواند انکار کند.

از دیگر واقعیتها میتوانم از نیامدن مادرش فیتحیه و دختر خاله اش پرستو خان عمویی نام ببرم که من راضی به آمدنشان به خانه ام نبودم و نیامدند و امسال هم راضی به آمدن برادرش به خانه ام نبودم که نتیجه اش را تو میبینی! دلیل همین تماسی که تو گرفتی.

بازجو "اچ": یعنی به عقیده تو هر آنچه را که او ادعا میکند بخاطر اینست که خانواده لنگرودی اجازه نداشت به خانه تو بیاید؟ و اینکه هر آنچه را که تو ادعا داری بروی کاغذ مکتوب است؟ و شاهد؟ این چطور میتواند ممکن باشد؟

مرد: کاملاً ممکن است چون لنگرودی چیز دیگری برای گفتن ندارد. چیزی را که ادارات دولتی به آن عکس العمل نشان میدهد چند کلمه میباشد که من و اکسنش را قبلاً زده ام. من حتی برای لنگرودی کار خلق کرده ام چون که میخواستم بیرون بروم و درآمد داشته باشم.

بازجو "اچ": کار خلق کردی؟ لنگرودی تعریف کرده که تو بخاطر شکاک بودن به او اجازه نمی دادی که کار کند.

مرد: و شما هم بخاطر مسلمان بودن من حرفش را باور کردید.

بازجو "اچ": من نمیدانم که پلیسها چگونه با تو رفتار کرده اند. من نه تو را دیده ام نه زن سابق تو را، من فقط از روی گزارشی که پلیسها طبق گفته های لنگرودی نوشته اند برای تو میخوانم. من میخوانم و جواب تو را مینویسم، ثبت میکنم.

مرد: عذر خواهی میکنم ولی از اینکه بچه هایم را نمیبینم بسیار ناراحت هستم.

بازجو "اچ": میفهمم. در اینصورت بهتر است که به سوالهای من در کمال آرامش و خونسردی جواب بدهی تا من بدانم چه کار باید بکنم.

مرد: بفرمائید، من گوش میکنم. راستی، این را بگویم که از سال 2007 سعی من بر این بوده که لنگرودی را سر کاری بفرستم.

لنگرودی از طرف دیگر همیشه میگفت "تو در ایران زن گرفتی، این وظیفه تو است که خرج خانواده را بدهی" حالا لنگرودی اینگونه ادعا میکند که شما به ثبت رسانده اید!

یک سالی که از اجازه ندادن مادرش و دخترخاله اش پرستو خان عمویی میگذرد همیشه تهدید کرده است که این و آن را به پلیس خواهم گفت.

بطور مثال یکی از حرفهایی را که مکرراً تکرار میکرد این بود که میگفت: "من (لنگرودی) به آنها میگویم که تو توی سر من میزنی برای اینکه رد پای به جا نگذاری" و من هم همیشه جوابم این بود که: "احمق من هم از آنها میخواهم که موهای تو را از ته کوتاه کنند تا مشخص شود که زخم یا کبودی تازه یا کهنه در سر خود داری یا نه. ادارات سوئدی شاید احمق باشند ولی نه به آن حماقتی که تو فکرش را میکنی" اینگونه صحبت ها را ما در این سال آخر خیلی داشته ایم.

مشخصاً اینطور که به نظر می آید اداره جات دوست دارند که احمق باشند!
بازجو "اچ": نه ما دوست نداریم احمق باشیم ولی ما ریسک هم نمیکنیم.

مرد: بله تو حق داری. مقابل یک مسلمان شما ریسک نمیکنید ولی لوتا²⁵ که سوئدی لاصل است فقط استخوانهایش در قبرستانی باقی مانده.

منابع، منابع، چرا شما دوست دارید برای کسانی که به کمک نیاز ندارند و اینگونه آشکارا دروغ میگویند منابع ملی را به هدر میدهند؟

بازجو "اچ": از سیاستمداران سوال کن.

مرد: بله، همانطور که گفته ام به آنان از قبل نوشته ام.

بازجو "اچ": خوب، من فکر میکنم به تمام سوالهایم در این زمان پاسخ داده شده. هفته دیگر با تو تماس میگیرم.

پس از چند روز مرد نامه ای از پلیس دریافت میکند با مضمون اینکه تقاضای ممنوعیت تماس با این افراد رد میشود.

- دکتر مهران اصفهانی زاده سخیف لنگرودی
- همسرش مژگان اسمائیل پور
- پسرشان آروین اصفهانی زاده سخیف لنگرودی
- مادر بچه ها

پس از آن مرد ابلاغیه حضور برای بازجویی به اتهام "زن آزاری مزمن" دریافت میکند. شکایتی که به تاریخ 11 اکتبر 2016 مخطومه اعلام میشود با توجیه اینکه "حرف مقابل حرف قرار دارد".

به عبارت دیگر لنگرودی در مقابل این همه ادعا و جرمی که تا 6 سال زندانی²⁶ میتوانست برای مرد به همراه داشته باشد، حتی در یک مورد هم نتوانست ادعاهای خود را نشان دهد، ثابت کردن بماند! از طرف دیگر مدارک مرد علیه دروغهای لنگرودی هم بدون سر و صدا سرپوشی شد و کودکان همچنان در گروگان دولت سوئد. از روز اول تا روزی که شکایت مخطومه اعلام شد حتی به یک ماه کشیده نشد ولی دولت سوئد همچنان به ایزوله کردن کودکان تا به این تاریخ 23 اکتبر 2019 ادامه میدهد.

شما بعنوان خواننده کتاب شاهد این خواهید بود که در واقع ادعاهای تھی یک زن مسلمان در سوئد ارزش مدنی بیشتری از مدارکی که در آرشيو ادارات دولتی بایگانی شده بودند دارد. به مرد عرارم شکایتش هیچگونه حقی برای اعاده حیثیت داده نشد!

شما بزودی در قسمت "کنترل بحران و سرپوشی" متوجه خواهید شد که دولت سوئد پس از این شکست غیر متعارف، به دختران خردسال بی پناه مرد حمله میکنند و مهر محرمانه به آن طرف قضایا می نهند.

²⁵ لوتا رودهولم یک زن سوئدی الاصل 41 ساله که به تاریخ 2016.06.04 در خانه خودش توسط دوست پسر سوئدی الاصل 33 ساله خود به قتل رسید. پلیس یا سازمان اجتماعی با توجه به شواهد متعدد، اسناد پزشکی قانونی و امثالهم هیچگونه کمکی به او نکرد تا آخر اینکه توسط دوست پسرش به قتل رسید.

²⁶ حبس ابد در سوئد بطور متوسط 16 سال میباشد.

اسفناک

(در این قسمت خوانندگان با خود اطلاعاتی به همراه می‌دارند که مرد در این مورد میدانست).

با توجه به درک صحیح از شواهد و مدارک می‌توان به عمق مسلمان‌آزاری و بدرفتاری با کودکان مسلمان در سوئد پی برد و در نتیجه پی برد به خشم و بیقراری مرد در نامه‌هایی که به نخست‌وزیر، وزراء مختلف که در این رابطه مسئولیتی دارند و همچنین سیاستمدارانی که پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد را با شدت و جدت به پیش می‌رانند.

طبق این پروژه کودکان مسلمان باید به هر عناوینی از پدرشان جدا شوند تا تأثیرگذاری اعتقادات پدر و محیط خانواده به حداقل ممکن برسد.

در خاتمه از خود سوال خواهید کرد که آیا کشور دیگری در دنیا می‌توان پیدا کرد که به اینگونه واضح و آشکارا قوانین به تصویب رسیده خود را زیر پا می‌گذارد؟ حتی قوانین اساسی را؟ تعهدات بین‌المللی بماند!

آندرش: قربان این رسوا کننده است حتی با استانداردهای گره شمالی.
فیلیپ: از چه صحبت میکنی؟
آندرش: بزودی متوجه میشوید، فقط به این اسناد و مدارک نگاه کنید. ما یک سفر سختی در پیش خواهیم داشت.
فیلیپ: بگذارش روی میز. تمامی سفرهای ما سخت است. در یک فرصت مناسب خواهم خواند.
آندرش: قربان، پیشنهاد میکنم که با دقت و حوصله بخوانید.
فیلیپ: در مورد کدام پرونده است؟
آندرش: مرد قربان، مرد.
فیلیپ: آه آن بدبخت. بگذارش روی میز بعداً میخوانم.
آندرش: ولی قربان، عجله است نمیتوان وقت را تلف کرد.
فیلیپ: آندرش، خراب کن اوقات خوش! اولین نوه من چشم به جهان گشوده. من حالا پدربزرگ شده‌ام. احساس زیبایی است هر چند که فکر میکنم پیر شده‌ام.
 خاطراتم را مرور میکردم، خاطراتم را با کودکانم و همه آن اوقاتی را که بخاطر این شغل لعنتی و این کشور با فرزندانم از دست داده‌ام.
آندرش: تبریک میگویم قربان. تعریف نکرده بودید نوه دار میشوید. تینا بچه دار شده؟
فیلیپ: در شغل ما بهتر است که خانواده را وارد این ماجراها نکنیم. ولی بله، تینا صاحب یک پسر کوچولو شده. "موده"²⁷ وجود ما را امروز صبح ساعت 05.45 روشن کرد و اسم "موده" را برایش انتخاب کرده اند.

⁽²⁷⁾ "موده" اسم پسر "تور" خدای رعد بنابر عقاید باستانی اسکاندیناوی.

آندرش: اسم اصیل قربان. "موده" پسر "تور". تینا میدانند چگونه پدرش را افسون کند. تینا مادر "موده" به جای "سیو"²⁸.

فیلیپ: ها ها ها، بله، تینا دختر کوچولوی من خودش حالا یک مادر شده.

آندرش: قربان، من نمی خواهم خوشی شما را خراب کنم ولی شما نیاز دارید که این مدارک را در اسرع وقت مطالعه کنید. واقعاً وحشتناک است. پلیسها واقعاً حماقت خود را بیشتر از گذشته تثبیت کرده اند. مرد به معنای کلمه ترتیب شان را خواهد داد. ببخشید از این مثالم ولی مرد یکی پس از دیگری ترتیبشان را خواهد داد و این چیزی بیشتر از حق شان نیست برای پلیسهای که در یک جامعه مدنی زندگی می کنند.

فیلیپ: یعنی تا این حد؟ البته این که خبر تازه ای نیست. این اشتباه تمام پلیسهای شده که در این بی قانونی ها از واقعیات روزانه شدیداً دور شده اند.

آندرش: بله قربان همانطور که گفتم از بد هم بدتر، مرد دروغهای لنگرودی را شدیداً منظم و سیستماتیک افشاء میکنند.

برای هر دروغ لنگرودی، مرد یک مدرکی جادو کرده که بدتر از همه در آرشیه های همین ادارات سوئد بایگانی شده اند. دیگر کسی به صحت آنها نمی تواند شک کند و یا زیر سوال برد. به همین خاطر نقض اصل بودن مدارک غیر ممکن است در نتیجه من لا غیر المستقیم اتهام پلیسها به نژادپرستی اثبات میشود.

فیلیپ: چیز دیگری انتظار داشتی؟ ما که می دانیم با کی طرف هستیم ولی نمی دونیم قدم بعدی این پلیسهای احمق چه می تواند باشد.

آندرش: فقط صبر کنید تا عکس العمل مرد را نسبت به زدن کودکانش ببینند.

فیلیپ: چی؟! چی می خواهی بگویی؟ این دیگر در چه موردی است؟

آندرش: قربان همانطور که شما گفتید این احمقها به ثبت رساندند که مرد دختر هایش را تا 15 اکتبر می زده.

فیلیپ: و؟!

آندرش: 15 اکتبر قربان؟ آخرین روزی که مرد بچه های خودش را دیده بود 14 سپتامبر بود! یک ماه تمام قبیش.

فیلیپ: اوه خدای من چه احمقهایی! فکر می کنند مرد متوجه نمی شود؟ اوه چه احمقهایی. حالا پلیسها، سازمان اجتماعی و یا اینکه خانه زنان واقعاً بچه ها را زده اند؟

آندرش: قربان با اطمینان کامل نمی توانم بگویم، ولی شخصاً فکر نمی کنم که آنها همچین کاری کرده باشند. این پرونده با پرونده های دیگر فرق می کند. حالا تمام سازمان پلیس تمام قد مقابل مرد و کودکانش قرار دارند.

فیلیپ: نیم قد یا تمام قد فرق زیادی ندارد، مهم اینست که پلیسها به مرد یک مدرک مهم داده اند. یک مدرک مهم دولتی! حالا مرد در کمال اطمینان می تواند ادعا کند که:

(²⁸) "سیو" زن "تور" مادر "موده" طبق اساطیر باستانی اسکاندیناوی.

1. شما دختران مرا زده اید - مقصران را معرفی کنید. البته فکر نمی کنم که خودش مشکلی در معرفی مقصران داشته باشد.
2. یا اینکه یک مدرک معتبر دیگر برای اثبات نفرت دولت سوئد به اسلام و مسلمانان. در هر دو صورت اعتبار کشور سوئد زیر سوال می رود.

آندرش: بله پلیسها در بد مخصه ای خود را قرار داده اند. مرد با کلمات خود آنها را به دار خواهد آویخت. پلیسها از روی لج و غرور برای اینکه به او نشان بدهند چه کسی تصمیم می گیرد، آن هم به اشتباه به او مدرکی دادند که می تواند چهره واقعی سوئد را برای همه آشکار کند.

فیلیپ: چه احمقهایی، ما در خط اول جبهه پی همه چیز را به خود می مالیم که اعتبار و اسم خوب سوئد را که به سختی طی 100 سال اخیر برای خودمان ساخته ایم حفظ کنیم حالا پلیسها بخاطر غرور و فساد اداری همه چیز را ویرانه میکنند.

حالا مرد میتواند به راحتی ادعا کند که او فقط قسمت بالایی کوه یخی است که سر از آب درآورده.

آندرش: بله، پلیسها تصمیم گرفته اند که او را سرچایش بنشانند.

فیلیپ: ولی مرد که اینچنین عمل نمیکند. پیر مرده جواب خشونت را با خشونت می دهد. نین که دستهایش از پشت بسته میشوند هر وقتی که پلیسی قبل از حرف زدن کارت پلیسی خود را به رُخش میکشند. دوست دارم ببینم احمقی را که این اشتباه را بکند که کارتس را نشان او ندهد.

آندرش: همانطور که فرمودید غرور شغلی برای این بی سوادها فعلاً مهمتر از قانون و کشور می باشد. پلیسها نمی فهمند آن خصارت معنوی را که مرد میتواند به سوئد بزند! آنطوری که ما به آن واقف هستیم.

قربان فقط به شکایتهایی که مرد چند ماه قبل از اینکه همه اینها اتفاق بافتند نگاه کنید! پنداری که مرد تمامی این اتفاقات را کارگردانی کرده چندین ماه قبل از اینکه این گندکاری بالا بیاید. پنداری پلیسها سناریویی را که او نوشته دارند دنبال میکنند. اگر کسی شکایتهای ثبت شده مرد در پلیس را مطالعه میکرد بخوبی میتوانست جلوی خیلی از اشتباهات را بگیرد. شکایتهای دقیق و هدفمند.

فیلیپ: هر دوی ما میدانیم که برای چه پلیسها به شکایتها ترتیب اثر ندادند. پروژه، پروژه کلید رمز است.

آندرش: رفتار بی احترامانه مرد بار منفی برای او و کودکانش دارد.

فیلیپ: موافقم، توی سوئد مسلمانان باید رام و مطیع شوند. مسلمانی که جلیقه به تن میکند برای جامعه مضر است و باید با او برخورد شود حال فرقی ندارد جلیقه بمب باشد یا جلیقه قلم.

آندرش: بله همانطور است که شما میگویید ولی آیا سیاستمداران چیزی در این رابطه میفهمند؟ یک مسلمان با کمال میل جلیقه به خود می بندد برای آرمانش و چه چیزی بالاتر از آرمان خانواده برای یک مسلمان.

فیلیپ: واقعاً.

ترتیب یک جلسه با پلیس را بده ولی در مورد شنود ما تعریفی نکن. من هم این مدارک را به موقع مطالعه خواهم کرد.

- آندرش:** بله قربان، هماهنگی لازم را انجام میدهم. شما هم حضور پیدا میکنید؟
- فیلیپ:** نه، دوست ندارم موجب شک و تردیدشان بشوم.
- آندرش:** اجازه دارم در مورد اشتباه زمانی زدن کودکتان اطلاع دهم؟
- فیلیپ:** نه، ما اجازه میدهیم که آنها کار خودشان را پیش ببرند و ما کار خودمان را.
- آندرش:** چشم قربان، انجام میشود. راستی به تینا هم از طرف من تبریک بگوئید.

زن آزاری مزمن

- وکیل:** تو واقعاً همانی هستی که لنگرودی میگوید؟
- مرد:** ببینیم و تعریف کنیم! سوال کن.
- وکیل:** لنگرودی در شکایتش توضیح داده که تو لنگرودی را بمدت 10 سال با لگد، مشت و سیلی میزدی.
- مرد:** لنگرودی 2 تا مغز متفکر از اسلام (پلیسها، هانا اریکسون و آنتون آندرشون) گیر آورده بود و از جایی که قبلاً توسط "گروه وحشت"²⁹ "اف" تربیت شده بود، توانست پلیسها را حسابی خراب کند. خنده دارتر از این که گفتم وجود ندارد.
- دوست دارم قیافه آن 2 پلیس احمق³⁰ را ببینم، وقتی که به عمق سوءاستفاده لنگرودی و برادرش دکتر سخیف لنگرودی پی میبرند.
- وکیل:** برادر لنگرودی چه نقشی در این رابطه دارد؟
- مرد:** دکتر سخیف لنگرودی در دیدارش از سوئد اجازه نداشت به خانه من بیاید و با کشیده ای که به دکتر زدم خیلی برایشان گران تمام شد.
- وکیل:** پس وارد ماجرای برادرش نمیشویم. آیا تو لنگرودی را حتی برای یک بار با لگد، مشت و سیلی زده ای؟
- مرد:** نمیبینی اوج وجد مرا؟ که چقدر از این حرف خوشحال هستم! خیلی ساده، موقعی که دیدمش جایی از بدنش را فشار میدهم.
- وکیل:** ن_____ه، مگر دیوانه شده ای؟ تو اجازه نداری چنین کاری بکنی. همانجا تو را کت بسته به جرم زدن لنگرودی خواهند برد.
- مرد:** من گفتم فشار بدهم نه اینکه بز نمش.
- وکیل:** فشار با زدن هیچ فرقی برای آنها نمیکند. یک مرد مسلمان همین طوری هم مقصر بشمار میروند، چه برسد به اینکه تو بخواهی جلوی چشم آنها لنگرودی را فشار بدهی!
- مرد:** اگر کسی همانجا جلوی چشم همه بخواهد نقطه ای از بدن لنگرودی را فشار بدهد، ظرف مدت 10 دقیقه خواهد دید که آن نقطه از بدن لنگرودی کیود خواهد شد البته کیودیی که با کیودیه زدن فرق دارد و اینرا پزشک قانونی میتواند تشخیص بدهد.
- "موربگهای بدن لنگرودی به مانند خیلی از زنان دیگر شکننده و حساس میباشند و سریعاً پاره میشوند" حالا تو میگویی که ...
- وکیل:** لنگرودی میگوید
- مرد:** و حالا لنگرودی میگوید که من او را 10 سال به همان شکلی که او میگوید من او را زده ام ولی حتی یک "قرمز" نمیتواند نشان بدهد، چه برسد به کیودی؟! 10 سال؟ شوخی هم حدی دارد! دروغگویی هم حدی دارد!
- وکیل:** راست میگویی؟ لنگرودی مشکل خون مردگی دارد؟

²⁹ قسمتی در سازمان اجتماعی ان ش ده

³⁰ هانا اریکسون و آنتون آندرشون

مرد: بله که راست میگویم و ثابت کردنش هم کاری ندارد.
 من 10 سال با لنگرودی به خوبی، متانت و گذشت رفتار کردم، چیزی که او لایقش نبود.
 من 10 سال لنگرودی را با لگد و مشت زده ام ولی حتی جزئی ترین "قرمزی" را نمیتواند نشان بدهد؟

این خود نشانه آنست که من 10 سال با لنگرودی با متانت و مهربانی رفتار کردم بدون آنکه او لیاقتش را داشته باشد. این تهمت لنگرودی ایده اسم کتاب دوم را جور کرد "سوئدپها احمق هستند به نقل از لنگرودی زن ایرانی"

وکیل: کتاب دوم؟ نویسنده هستی؟

مرد: نه، نویسنده نیستم ولی برای بچه هایم نویسنده هم خواهم شد. بله کتاب دوم که هر دو را برپایه اسناد و مدارک نوشته خواهد شد.

من اولین پدری نیستم که کودکانم را دولت سوئد به گروگان میگیرند ولی امیدوارم آخرین پدری باشم که زنده مرده بودن را تجربه میکنم. اینرا من به کودکانم نیز مغروض هستم که الان به مانند من حال و روز خوشی ندارند.

همه اینها برای چه؟ برای اینکه من اجازه ندادم دکتر سخیف لنگرودی وارد خانه من شود؟ به همین خاطر باید دولت سوئد اجازه بدهد که لنگرودی از من انتقام برادرش را توسط سوءاستفاده از بچه های من از من بگیرد؟ حق و حقوق بچه ها پس چه میشود؟

وکیل: اسم کتاب اولت چیست؟ اون کتاب در چه رابطه ای میباشد؟

مرد: "هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد" دولت سوئد کودکان را از کانون خانواده جدا میکند و بدینوسیله کودکان را از هویت خود و الا آخر. به وکیل قول میدهم که کتاب بچه ننویسم. این گروگان گیری کودکان مسلمان در سوئد باید خاتمه یابد.
 به همین خاطر تمامی این جلسات، تلفن ها و نامه نگاری ها را نت برداری، ضبط و بایگانی میکنم که کسی نتواند بگوید که من دروغ میگویم.

وکیل: چرا گروگان گیری؟ منظورت از گروگان گیری چیست؟ بچه های تو در کمال آرامش با مادر خود زندگی میکنند.

مرد: در کمال آرامش؟ کیانای من آخرین حرفش این بود که "میخواهم امشب کنار بابا بخوابم" و کیمیای من نمیتوانست دل از من بکشد و دوباره مرا در آغوش گرفت. چاره ای جز رفتن نداشتند چونکه به آنها گفته بودم "بروید، به سوالها جواب بدهید بعد به بابا زنگ بزنید، من می آیم و شما را می آورم". از تاریخ 2016.09.14 نه کیمیّا توانسته بابا را بغل کند³¹، نه کیانا توانسته در آغوش مطمئن و گرم پدر بخوابد.

این حیوانیت برای چه؟ برای اینکه دکتر سخیف لنگرودی اجازه نداشت به خانه من در سوئد بیاید! یا اینکه دولت سوئد برنامه ای دور از چشم همگان را در مورد مسلماتان دنبال میکند!؟

³¹ به مدارک آخر کتاب رجوع شود.

این گروه‌گان گریهها آنقدر عادی شده که دیگر مردم و حتی نیروی انتظامی وقعی به آن نمینهند. گروه‌گان گریی توسط دولت سوئد عادی سازی شده است.

وکیل: لنگرودی ادعا میکند که "مشخصه رابطه بین شما از روز اول تضاد و درگیری بود به دلیل اینکه تو بسیار شکاک و کنترل کننده بودی و از همان روز اول از لنگرودی خواستی که به همراه پدر و مادر تو زندگی کند تا اینکه اجازه اقامت او آماده شد، چون که تو به خانواده لنگرودی اطمینان نداشتی"

مرد: و هیچ آدم عاقلی از لنگرودی سوال نکرد که: "با این وضعیت چرا صبر کردی تا به سوئد بیایی، شهروند سوئد بشوی، دانشگاه بروی با پول مرد بدون وام تحصیلی، مسافرتها متعدد با و بدون خانواده بروی و بعد از 10 سال یادت بیاید که این مرد از اول چگونه بوده!"

وکیل: مدرک دانشگاه بدون وام تحصیلی؟ البته اگر همزمان کار هم میکرده نمیشود گفت که با خرج تو بوده.

مرد: خواب دیدی خیر باشد! وقتی من میگویم با پول من بدون وام تحصیلی یعنی اینکه لنگرودی هیچوقت کار نمیکرد. لنگرودی حتی سر کاری که من برایش ایجاد کرده بودم نمیرفت. لنگرودی عادت داشت که بگوید "تو از ایران زن گرفتی، این وظیفه تو است که خرج خانواده را بدهی". در اینمورد به موقع تعریف خواهم کرد.

وکیل: میدانی که یک سوئدی نمی فهمد آنچه‌ی را که تو میگویی؟ برای یک سوئدی این غیر ممکن است که در سطح دانشگاه درس بخواند بدون وام تحصیلی و یا اینکه همزمان با درس خواندن کار نکند.

ولی در حال حاضر سوال این نیست. تو شکاک بودی یا نه؟

مرد: سازمان هیئت مدیره اجتماعی 2006.

وکیل: آنها چه نقشی در این زمینه دارند؟ سوال اینه که آیا تو از اول شکاک بودی یا نه؟

مرد: تحمل، آقای وکیل باید تحمل داشته باشد. من تعریف میکنم.

وکیل: گوش کن، تو اینجا هر قدر که دلت میخواهد میتوانی کشش بدهی و من برای هر دقیقه که تو از من درخواست صبر و بردباری داری پولش را میگیرم ولی باز جو جواب مشخص و کوتاه میخواهد.

مرد: باشد، بدین صورت است که در سازمان هیئت مدیره اجتماعی سوئد در سال 2006 مدارکی به ثبت رسیده که نشان میدهد لنگرودی بعنوان ماما در ایران کار میکرده. از این مدارک بخوبی مشخص است که لنگرودی تا روز آخر قبل از آمدنش به سوئد بصورت شبقت کار میکرده است.

به نظر تو احتیاج دارد که توضیح بدهم شبقت به معنای کار در روز - عصر و شبها میباشد؟ مشخصه یک مرد شکاک در کتاب لغت سوئد اینست؟ من بزودی تعریف خواهم کرد که من چقدر سعی بی نتیجه کردم که لنگرودی در سوئد سر کار برود به محض اینکه دروس اولیه زبان سوئدی در سال 2007 به اتمام رسیده بود. آیا این مشخصه یک مرد شکاک است؟ عقل سالم چه میگوید؟

وکیل: پس تو انکار میکنی.

مرد: به شدیدترین وجه.

وکیل: احتیاجی به این حرف نیست فقط بگو "نه". در مورد اینکه تو مجبورش کردی با والدین تو زندگی کند چه می‌گویی؟

مرد: آزار دهنده، خنده دار. من مهندسی معکوس برایت تعریف می‌کنم آنوقت تو میتوانی با "کُ" او "32" چک کنی.

وکیل: کُ او؟ کمیته نظارت بر دولت؟

مرد: بله، کُ او همان کمیته نظارت بر دولت.

اوایل سال 2006 پس از تحقیق در این زمینه، ماشین حساب را جلو آوردم. سال 2005 همان سالی که ما تقاضای اقامت برای لنگرودی کرده بودیم، 23000 پرونده به سازمان مهاجرت استکهلم ارجاع شده بود تقسیم به 68 کارمند.

اگر ما 23000 پرونده را تقسیم به 60 کارمند که 40 هفته در سال کار کرده و هر هفته فقط 3 روز کاری، نتیجه کار 3+2 پرونده در 8 ساعت کاری!

پس من یک نصف صفحه آ - 4 به کمیته مجلس نظارت بر دولت نوشتم و سوال این بود که چرا لنگرودی باید 14 ماه منتظر اجازه اقامت خود باشد! البته خاطر نشان کردم که در تئوری هر سال کاری متشکل از 47 هفته کاری، 5 روز در هفته و اینکه 68 کارمند بودند نه 60 کارمند که من برایشان حساب کرده بودم.

کمتر از یک هفته تماس تلفنی را جواب دادم که خانمی از آنطرف تلفن خودش را "X" قائم مقام سازمان مهاجرت استکهلم معرفی کرد. ایشان حامل این خبر بود که اقامت لنگرودی آماده است و از هم اکنون میتواند به سفارت سوئد در تهران مراجعه کند.

پس از تشکر به او گفتم که لنگرودی برای ملاقات به سوئد آمده که "X" به ناگهان دستپاچه شد و گفت که طبق قانون لنگرودی باید از کشور خارج شود. به همین خاطر "X" پیشنهاد کرد که اجازه اقامت لنگرودی را میتواند به سفارت سوئد در دانمارک بفرستد که بدین صورت ما دچار دردسر نخواهیم شد.

پس از تشکر دوباره توضیح دادم که لنگرودی از طریق فرانسه وارد اروپا شده و مجبور است که به آنجا مراجعه کنیم که "X" دوباره با مهربانی پیشنهاد کرد که اجازه اقامت را میتواند به فرانسه بفرستد. با مشورت با لنگرودی دوباره تشکر کردم و گفتم که لنگرودی هنوز از کارش استعفا نداد و اینکه نیاز به خداحافظی با فامیل و دوستان را دارد. سپس از او خواهش کردم که اجازه اقامت را به همان سفارت سوئد در ایران بفرستد.

"X" هم پذیرفت و خاطر نشان کرد که از همین فردا اجازه اقامت لنگرودی در سفارت سوئد در ایران منتظر لنگرودی است. تشکر کردم و تماس تمام شد.

⁽³²⁾ Konstitutions Utskott یکی از وظایفش مواخضه دولت و وزراء میباشد.

آقای وکیل متوجه موضوع شد؟ مادر لنگرودی 4 - 5 ماه آخر لنگرودی را مجبور کرد که با خانواده من زندگی کند تا من مجبور شوم کار لنگرودی را در اینجا تسریح کنم و همانطور که میبینی کاری کردم کارستان، که هیچکس دیگر انجام نداده بود.

راستی: متوجه شدی که گفتم 4 - 5 ماه آخر! از یک محدوده 16 ماه که لنگرودی منتظر اقامت بود. اینرا همه تک و طایفه لنگرودی شاهد هستند.

وکیل: بقیه ماهها را کجا زندگی میکرده؟

مرد: بله این سوال درسته. لنگرودی به کارش به مانند قبل ادامه می داد و به مانند قبل با برادرش دکتر مهران اصفهانی زاده سخیف لنگرودی و خانواده او زندگی می کرده همان برادری که پس از 10 سال تحملش اجازه نداشت به خانه من در سوئد بیاید.

راستی: بغیر از این واقعیت که لنگرودی تمام وقت کار می کرده و تمام وقت با برادرش زندگی می کرده متوجه ناگفته ها شده ای؟ لنگرودی به تنهایی به فرانسه آمد!

آیا یک آدم شکاک به گفته لنگرودی اجازه میدهد همسرش ویزا از سفارت فرانسه بگیرد توسط این که برادرش او را در یک گروه موسیقی جا زده که برای کنسرت در فرانسه به آنجا مسافرت می کردند. لنگرودی تنها با یک گروه موسیقی به فرانسه آمد و من آنجا به استقبالش رفتم. حتی موقع رفتن هم تنها از فرانسه برگشت ایران. یک آدم شکاک اینگونه است در سوئد؟

بغیر از همه اینها در ایران رسم است که عروس با خانواده داماد زندگی کند خصوصاً اگر داماد کنار او نباشد. یعنی همان کاری که لنگرودی نیاز به انجام آن نداشت. همه فامیلهها و دوستانش میتوانند این را گواهی کنند. خلاصه وقتی هم که لنگرودی شروع کرد که با والدین من زندگی کند این مادرش بود که او را مجبور به اینکار کرد، تازه حتی پس از آن هم لنگرودی بصورت شیفت کار میکرده است.

سوئدیها دروغ را میشوند، دروغ بودن مسئله را حدس میزنند ولی انتخاب میکنند که دروغ را باور کنند و سرسختانه ترمرد می ورزند از پذیرفتن مدارکی که در سازمانهای گوناگون سوئد به ثبت رسیده! چرا؟ در تعجب که این همه پیش داوری علیه مسلمانان برای چیست؟ سوالی که مرا رنج میدهد ولی هنوز جوابی برایش ندارم.

وکیل: می فهمم. جوابم را در مورد شکاک بودن گرفتم. کنترل کننده! آن چی؟ آیا کنترل کننده بوده ای؟

مرد: من بدبخت که حتی نتوانستم یک عکس MRI را با خیال راحت بگیرم. بخاطر پارگی یکی از رگهایم در مثانه به معنای واقعی خون ادرار می کردم. حد خونریزی 4 از یک مقیاس 4 بود. مدارک بیمارستانی شاهد این حرف است.

وکیل: حُب قضیه MRI چه هست و به چه طریقی میتواند ثابت کند که تو کنترل کننده نبوده ای؟

مرد: اینکه من کنترل کننده بودم با هر چیز دیگر خودت می توانی پس از حرفهای من نتیجه گیری کنی، نتیجه ای که استوار به اسناد و مدارک است.

ولی قضیه MRI چگونه می تواند به این قضیه کمک کند فقط قسمت کوچکی از جهنمی بود که مادر و برادر لنگرودی توسط لنگرودی برای من و کودکانم ساخته بودند و دخترانم تنها و تنها دلیلی بودند که همیشه طرف دیگر صورتم را برای سیلی خوردن آماده می کردم.

MRI بغیر از اینکه نشانه کنترل نداشتن من بر لنگرودی بوده، بیشتر نشان دهنده این است که لنگرودی حتی با کودکانی که در شکم او پرورش یافته بودند سر سازش نداشت زمانیکه امیال و خواسته های خودش در اولویت بودند.

وقتی که به من یک وقت اورژانسی در یک عصری داده شد، انتظار من از لنگرودی این بود که عصر خانه بماند و مواظب کودکانم باشد (7 ساله و 5 ساله) ولی دقیقاً همان عصر لنگرودی امتحان در دانشگاه داشت. خودت که خوب می دانی هر چند هفته یک امتحانی در همان درس وجود دارد برای افرادی که بدلائل مختلف آن وقت قبلی برایشان مناسب نبوده ولی با این همه لنگرودی انتخاب کرد که کودکانم را تنها بگذارد ولی امتحان را از دست ندهد مخالف آنچیزی که من سریعاً از او خواسته بودم. خلاصه اینکه یکی از همسایگان از کودکانم مراقبت کرد تا من بتوانم به MRI اورژانسی خود برسم.

وکیل: پس بچه ها تنها نبودند! بچه ها با همسایگان بودند.

مرد: همسایه بله ولی نه مادر. مادری که حتی راضی نبود چند ساعتی (15.00 - 20.00) را که بچه ها در خانه بودند با آنان وقت سپری کند وقتی که خواسته های خودش چیز دیگری بود. واقعاً من لنگرودی را کنترل می کریم؟ حتی یک وقت اورژانسی هم نمی توانست او را با کودکانم نگاه دارد.

وکیل: ادعای بعدی "تو مشکل همکاری و برقرار کردن ارتباط"

مرد: سکوت. بنظر شما قضیه MRI نشانه مشکل همکاری من بود یا او؟ این ادعا را اجازه می دهم خودت جوابش را پیدا کنی. در حقیقت از طریق اسناد دوست دارم تو بگویی من چگونه آدمی هستم در رابطه به مشکل همکاری و برقراری رابطه اجتماعی.

وکیل: این به نفع تو نیست که به من یا دیگران اجازه بدهی خودمان به نتیجه ای برسیم. زنی به تو اتهام زده، اتهاماتی که حتی نیاز به اثباتش را ندارد.

با توجه به دیدگاه سوئد نسبت به اسلام و مردان مسلمان تو در موقعیت خوبی قرار نداری.

مرد: تو از طریق دیگر توضیحات ریشه در مدارک متوجه خواهی شد که چه کسی مشکل همکاری و یا مشکل ارتباطی داشته است.

وکیل: فقط به یاد داشته باش که مقابل بازجو آرام باشی. در غیر اینصورت بازجو فکر میکند که تو یکی از همان مردان مسلمان خشن و پرخاشگر هستی و به همین خاطر حرفهای لنگرودی برایش بیشتر تاثیر گذارتر میشود حتی اگر هیچگونه مدرکی دال بر صحیح بودن سخنانش داشته باشد.

مرد: مرسی از راهنمایی و من انجامش خواهم داد ولی من با بازجو قبلاً صحبت کرده ام وقتی پای محدودیت تماس در میان بود. ولی واقعاً در یک جامعه مدنی که سوئد ادعا میکند یکی از آنهاست انسان نیاز دارد نقش مرده را بازی کند تا خرس از کنارش بدون صدمه زدن بگذرد؟!

وکیل: جامعه مدنی نه سوئد. (هر دو میخندند)

شوخی به جای خود. این چیزی که تو میگویی صحبت‌های یک جوان 18 ساله است نه تو که 50 سالته. انقلاب شما ایرانیها سال 1979 داشتید، آن زمان سالهاست که گذشته.

خُب ادعای بعدی "تو بخاطر شکاک بودن اجازه کار به او نمیدادی"

مرد: لَنگرودی هیچگونه شرم و حیایی در بدن خود ندارد. سندیکای شرکتهای کوچک.

وکیل: خُب این دیگر چی هست؟

مرد: لَنگرودی حقوق بی کاری از سندیکای شرکتهای کوچک از سال 2011 میگرفته.

کسی نپرسید چگونه کسی که بخاطر شکاک شوهرش اجازه کار نداشته حقوق بی کاری میگرفته؟ بله به این قرار است که من با وام مغازه ای خریدم که او در آن کار بکند تک تک کرون آنرا باختم چونکه لَنگرودی راضی به کار نمیشد حتی با توجه به تفاهم داشتن در مورد کار.

وکیل: چرا ابا از کار کردن داشت؟

مرد: لَنگرودی دوست داشت درس بخواند. مادر لَنگرودی حاجیه خانم فیتیه شریف

پور دوست داشت که دخترش ادامه تحصیل بدهد بدون در نظر گرفتن برنامه شخصی ما در زندگی خصوصی ما در سوئد و اینکه من و لَنگرودی در مورد کار تفاهم داشتیم.

وکیل: مگر نگفتی که لَنگرودی در ایران ماما بود؟

مرد: بله ولی لَنگرودی در سوئد نیاز به یک سال و نیم داشت که مدرک خود را تبدیل

به مدارک سوئدی تبدیل کند.

بنابر این تصمیم گرفتیم که شروع به کار کند ولی مادر لَنگرودی حاجیه خانم فیتیه شریف پور از ایران میگفت که در اِشان! آنها در ایران نیست که لَنگرودی بعنوان کمک پرستار و یا در کافی شاپ کار کند! و در کنار آن بتواند مدرک مامائی خود را تبدیل کند. به مانند هر خانواده سوئدی دیگر که در سن بزرگسالی کار و وام تحصیلی توأم با درس است.

پیشنهاد من این بود که مغازه دار شویم و بدین صورت کار شنبع کمک پرستاری و یا کافی شاپ به خودی خود از میان می رفت و مادر لَنگرودی حاجیه خانم فیتیه شریف پور هم موافقت کرد! پس مغازه ای خریدیم . این هم مدرکش که در هر صورت لَنگرودی امتناع به کار کرد حتی که موافقت به این کار کرده بود. بعداً فهمیدم که حاجیه خانم کلاً با این کار مخالف بود.

وکیل: یعنی طبق این مدارک 170000 کرون باختی!

مرد: نه تنها 170000 کرون بلکه خیلی بیشتر چون مجبور بودم که پول اجاره، برق، آب و غیره را هم بدهم. البته این ختم ماجرا نبود ولی تسکین این گیر و دار کیمیای³³ سعادت من بود که چشم به دنیا گشود ولی همزمان ما بیشتر به پول نیاز داشتیم.

⁽³³⁾ کیمیَا در باور قُما، ماده ای فرضی که به وسیله آن می توان هر فلز پست مانند مس را تبدیل به زر کرد.

پس به این فکر رسیدیم که چرا لنگرودی مربی نشود؟ بدین طریق او هم می‌توانست مربیگری کند و کمک خرج خانواده باشد چون لنگرودی دوست نداشت کمک هزینه تحصیلی بگیرد. پس با تفاهم هم قرار شد این کار را بکنیم و او شروع به تمرین کرد، زهی خیال باطل! چون حاجیه خانم از ایران فکر میکرد که تمرین وقت لنگرودی را به هدر میدهد.

جان کلام اینکه با تحت فشار قرار دادن لنگرودی از طرف مادرش و برادرش سخیف لنگرودی او دیگر تمرین نمیکرد. خلاصه اینکه لنگرودی هیچگاه حاضر به بهتر شدن اقتصاد خانواده نشد. البته اینبار در نهایت خوشحالی من کیانای³⁴ من دنیا آمد.

این هم سومین مدرک کار که برای او مهیا کردم با امضاء خودش که آن هم باری شد به شانه های من. حالا برمیگردم به آن سوالهای قبلی. آیا من واقعاً او یا خانواده ام را "کنترل" میکردم؟ لنگرودی به معنای واقعی کلمه از کار کردن از سال 2007 سرباز زد که باعث از دست دادن پس اندازم، درآمد و تا حدی که این اواخر نیاز به قرض از بانک و دوستان داشتم.

حالا تو خودت بگو من "مشکل همکاری و ایجاد رابطه داشتم"! واقعاً من "مشکل همکاری و ایجاد رابطه داشتم"؟! اونی که خودش را با تمام شرایط وقف میدهد نمیتواند از جنس "مشکل همکاری و ایجاد رابطه" باشد. معمولاً شخصی را که حتی یک میلیمتر کنار نمی‌آید میتوان دارای "مشکل همکاری و ایجاد رابطه" خواند نه من.

واقعاً من شکاک بودم؟ کسی که ایجاد کار برای همسرش میکند آنهم کارهایی که دائماً با دیگران در ارتباط است به مانند مغازه و مربیگری واقعاً میتوان گفت که آن مرد شکاک است؟

وکیل: من واقعاً متأسفم برای مشکلی که برای تو پیش آمده. پیشنهاد من اینست که تو مفید و مختصر با یک "نه" جواب بازجو را بدهی.

مرد: سعی میکنم.

وکیل: سعی میکنم فایده ندارد. میخواهم بشنوم "چشم، من جواب مختصر میدهم".

مرد: چشم، من مفید و مختصر با یک "نه" جواب بازجو را خواهم داد.

وکیل: مرحباً. پس از همه اینها دشوار میتوان پرسید ادعای بعدی را "تو درس خواندن

لنگرودی را سخت میکردی تا به حدی که یک ترمین را از دست داد!"

مرد: آه، لنگرودی 10 سال از کار کردن امتناع ورزید فقط بخاطر درسش، حالا این من بودم که چوب لای چرخش می‌گذاشتم؟

"نه" من این کار را نکردم. یک مدرک دانشگاهی پس از 8 سال درس خواندن از دبیرستان تا دانشگاه بدون وام تحصیلی و امتناع از کار و همچنین 2 فرشته کوچکم گواهی به نهایت همکاری من را در

(حافظ: 600)

که کیمیای سعادت دختر بود، دختر

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

³⁴ کیانا به معنای جوهر، اصل، پنجمین و بالاترین عنصر وجود.

همه آزادگی و همت تو
قهر کرده ست مر کیانا را (خسروی: شاعران بی دیوان: 172)

تمام زمینه‌ها می‌دهد. اقتصادی، کودکانم، و حتی کار خانه، غذا بعهده من بود. لنگرودی شاید دو کودکمان را بعنوان خرابکاری در درس خواندنش میخواند.

وقتی که 5 هفته مرخصی در کنار ساحل آفتابی اسپانیا را کنار بگذاری چون که کار تمرینی دانشگاه دقیقاً در همان 5 هفته بود. بلیط‌های خریداری شده، محل سکونت رزرو شده همه بر باد. این همکاری نیست؟ تمامی پولهای از دست رفته و خوشی در آفتاب و گرما که جایش را به برف و سرما در سوئد داد، آیا اینها نشانی دال بر همکاری نیست؟
حالا در مورد ترمین از دست رفته بگذار اول بگویم که لنگرودی هیچ شرم و حیایی در بدنش ندارد، بعداً میتوانی از لنگرودی بررسی چه زمانی پدرش به درک و اصل شد؟ در طی همان ترمین از دست رفته نبود؟

همان ترمین نبود که لنگرودی 3 بار به ایران سفر کرد! هر دفعه به مدت یک هفته برای اینکه با پدر سرطانی‌اش باشد؟ که از او مراقبت کند! به اضافه یک هفته دیگر که پدرش را کفن و دفن کند!
پدر به زور میتوان به او گفت. یک مشروب خواره معتاد به تریاک. شدیداً فحاش و کسی که تا روز آخر مادر لنگرودی حاجیه خانم فیتحیه شریف پور را می زده، بنابر گفته لنگرودی به هر حال. من شخصاً ندیدم که پدرش حاجیه خانم را بزند ولی همچنان دور از او هم نبود.

یکبار سعی کرد با من بد دهنی بکند که جوابش را کف دستش گذاشتم، هر آنچه که گفت آینه برگردان شدم به اضافه بیشتر. 2 سال جرأت نکرد وارد اطای شود که من در آن بودم. منظورم را خوب فهمیده بود. همین پدر گور به گور شده لنگرودی مسبب تمامی این اعمال غیر انسانی لنگرودی با کودکانم است چون لنگرودی با یک چنین پدر مشروبی، تریاکی، بد دهن و مادر کتک زن یاد گرفته که پدر در خانه یک موجود اضافه است.

جواب اینکه من باعث شدم لنگرودی یک ترمین را از دست بدهد این است که به پاسپورت ایرانی او مراجعه کنید. پاسپورت ایرانی لنگرودی نمایانگر تمامی دروغهای او در این زمینه است. لنگرودی هیچ شرم و حیایی در بدن خود ندارد که از یک چنین دروغ واضح ای بر علیه من و کودکان به گروگان گرفته شده من استفاده میکند.

وکیل: خُب دلیل ترمین از دست رفته را فهمیدم. میتوانی این قضیه را ثابت هم کنی؟
مرد: آقای وکیل هرگز نباید این فکر به مغزش خطور کند که من حرفی را بدون مدرک میزنم. بله، من این دروغ بدون شرم لنگرودی را هم بمانند دیگر دروغهای او میتوانم همانطور که اشاره کردم با پاسپورت او، ثابت کنم. "پلیس مرزی ایران!"

وکیل: دوباره رمزی صحبت میکنی، چیزی که باعث نگرانی من میشود. حالا پس از یک ساعت متوجه میشوم که تو دروغ لنگرودی را توسط پلیس مرزی ایران ثابت میکنی، ولی چگونه؟
تو اول باید توضیح بدهی چگونه، نه برعکس.

مرد: معزرت میخوام. به اینصورت است که: "پاسپورت ایرانی در موقع ورود به ایران و خروج از ایران مهر ورود و خروج میخورد" در اینمورد میتوانیم پاسپورت لنگرودی را بعنوان مدرک احضار کنیم.

وکیل: نه، به این کار نیازی نیست. ولی چرا 8 سال تحصیل؟ حتی از دبیرستان! لنگرودی بعنوان ماما نیازی به این کار نداشت.

مرد: برای اینکه مامایی کافی نبود. برای اینکه برادرش سخیف لنگرودی از ایران خط میداد که لنگرودی در سوئد چه کار کند. برای اینکه من لولوی سر خرمن بودم. بنابراین راه 1,5 ساله را 8 ساله رفت. حالا ادعا میکند که بخاطر من یک ترمین را از دست داده و من کنترل کننده بوده ام! این خنده دار نیست که من به عقیده لنگرودی مجرم به یک ترمین هستم ولی برادرش 8 سال او را به عقب انداخت؟

اینرا هم توضیح بدهم که لنگرودی پس از 2 سال خط گرفتن از برادرش دکتر سخیف لنگرودی از ایران خودم هم از دبیرستان خواندنش خسته شده بودم و دخترانم هم کمی رشد کرده بودند. خلاصه کلام اینکه هنوز میخواست ادامه به دبیرستان بدهد ولی با پیشنهاد من و انتخاب خودش از 10 رشته گوناگون نامه ای برای آن دانشگاهها نوشتم که لنگرودی وارد یکی از آنها شد. نامه هایی را که نوشته بودم موجود میباشد و یکی از آنها را که لنگرودی توسط آن وارد KI-Huddinge شد مطمئنن بایگانی شده.

وکیل: چرا زودتر اینکار را برایش نکردی؟

مرد: چونکه لنگرودی و برادرش دکتر سخیف لنگرودی از ایران فکر میکردند که سوئد را بهتر میفهمند! من هم کاملاً سوئدی وار اجازه دادم در حماقتشان بمانند (هر دو میخندند).

وکیل: شرارت لذت را در چشمانت میبینم (میخندد) ولی ما نیاز به درخواست پاسپورتش را نداریم، فقط بگو "نه" حال که موثق شده ما می توانیم عدم صحتش را اثبات کنیم.

لنگرودی واقعاً آورخیز کرده که به معنای واقعی کلمه به تو آسیب برساند. ولی بی شرمی مطلق در جامعه مدرن مدنی ما اینست که لنگرودی نیازی به اثبات حرفهایش ندارد! به نظر تو چرا لنگرودی اینقدر از تو متنفر شده است؟

مرد: من بعنوان یک انسان سرم را برای هیچ مقام و مسلکی خم نمیکم. من زمانی برای یک شخص احترام قائل میشوم که آن شخص "انسان" باشد و من برای برادرش دکتر سخیف لنگرودی تره هم خرد نمیگردم.

وکیل: وارد اینگونه مسائل نمیشویم چون نه من و نه بازجو و یا هر سوئدی دیگر این حرف تو را نمیفهمد. نه که ما نفهمیم ولی عادت نکرده ایم که فردی برای مقام یا پول ما بخواهد به ما احترام بگذارد، و برعکس.

مرد: دخترهای سوئدی چه؟

وکیل: بله، بله ولی آن دیگر اسمش احترام نیست، آن یک معامله است. خاتمه میدهیم این صحبت را.

ولی به نظر تو ریشه نفرت لنگرودی در احترام نگذاشتن تو به پدر و مادر و برادرش بود؟

مرد: بله، البته اینرا بگویم که هیچوقت و هیچوقت به آنان پرخاش نکردم، حرف بد ندم، بی احترامی نکردم ولی تصدیقتان هم نمیکردم وقتی که حرفی خلاف تجربیات من میزدند که این یک نوع بی احترامی برایشان حساب میشد. و یا اینکه تعظیم و یا تکریم بیهوده نمیکردم.

وکیل: از بی پروا صحبت کردند اینرا متوجه شده ام. فقط همین؟ این که دلیل نفرت نمیشود؟! دوباره میپرسم، آیا تو او را زده ای؟ در برابر دوستان به او بی حرمتی کرده ای؟ حتی در خفا او را آزرده ای؟ عکسی، اس ام اس، شاهد؟

مرد: نه، نه، من بغیر از احترام و مهربانی با لنگرودی به گونه دیگری رفتار نمی کردم و اینهمه اسناد و مدارک نشانه همین برخورد خوب و تحمل زیاد من است. اگر کشیده ای هم به گوش برادرش دکتر سخیف لنگرودی نواختم پس از 10 سال تحمل، صبر و بردباری بود. یک عمل و عصبانیت عانی نبود. و حالا هم اینکه برادرش دکتر سخیف لنگرودی اجازه نداشت به خانه من بیاید بزرگترین بی حرمتی در ایران حساب میشود.

وکیل: به نظر می آید که لنگرودی قطب نمایش کلاً به هم خورده باشد. اینجا سوئد است نه ایران! اینگونه زنان باعث حیف و میل مالیات ما میشوند. مالیاتی که باید به نفع زنان واقعاً نیازمند خرج شود. خیلی از آن زنان نیازمند جسدشان در قبرستانی در حال تجزیه هست فقط بخاطر زنانی به مانند لنگرودی. حالا هم که قضیه "لوتا رودهولم" کاغذ دیواری هر خانه ای شده است.

مرد: موافقم. کاملاً قابل فهم است که مالیاتهای ما باید خرج نیازمندان شود. همین مسخره بازیهای لنگرودی برای برادرش دکتر سخیف لنگرودی یک خارجی در سوئد چقدر برای جیب من و تو خرج دارد؟

وکیل: البته برای من بد نشده، منبع درآمد من است (میخندد).

مرد: طعنه جالبی بود.

وکیل: خُب، حالا ادعای مسخره دیگر "تو امور مالی لنگرودی را کنترل میکردی" کدام مال؟ چه برسد به کنترلش! لنگرودی امتناع از کار داشت، وام تحصیلی نمیگرفت، بنابراین کدام مال/امور مالی؟ این هم سند مالیاتی به ثبت رسیده لنگرودی از اداره مالیات که به وضوح "دارایی" لنگرودی را افشاء میکند. همانطور که می دانی این ارقام "بروتو"³⁵ هستند.

2016	هنوز آماده نشده
2015	19,080 کرون
2014	70,700 کرون
2013	124,300 کرون
2012	67,000 کرون
2011	62,000 کرون

هیچگونه درآمد دیگری قبل از 2011 لنگرودی نداشته. بیاد داشته باش که لنگرودی از سال 2006 در سوئد زندگی میکند. بیاد داشته باش که این درآمدها از حقوق بی کاری است که من از طریق مغازه برای لنگرودی جور کرده بودم.

با آن درآمد ذکر شده در این گواهی، آنهم از پول من بخاطر آن مغازه وام دار توانست از سندیکای شرکتهای کوچک حقوق بیکاری بگیرد، دیگر جایی برای کنترل منابع مالی لنگرودی بود! با این حال ما به مسافرتها خارج از کشور اغلب به اسپانیا میرفتیم. 5 هفته 2013، 10 هفته تابستان 2014، 5

⁽³⁵⁾ بروتو (Brutto) درآمد ناخالص؛ مالیات شهرداری استکهلم 30% میباشد که از ارقام بالا کم میشود.

هفته سال نو 2014 که برخورد به کار تمرینی از طرف دانشگاه در بیمارستان و آنهمه پولها به هدر رفت. 10 هفته مسافرت تابستانی 2015 به ایران. 2016 برادرش دکتر سخیف لنگرودی به اینجا آمد آنهم به خرج من و نتیجه اش شده گروگان گیری کودکانم. همه و همه این مسافرتها با پس اندازی که از قبل داشتیم، حقوقم و همچنین وام.

بغیر از همه اینها سال 2008 حاجیه خانم فیتحیه شریف پور، مادر لنگرودی بعد از تولد کیمیای من به مدت 6 ماه با ما زندگی میکرد. بغیر از همه اینها لنگرودی قبل از آن درآمد در ژانویه سال 2010 به مدت 3 هفته تنها با فرزندنام به ایران رفت، من مشغول کار بودم. بغیر از همه اینها لنگرودی با آن درآمد گواهی شده 4 بار هر دفعه یک هفته به ملاقات پدر گور به گور شده مریضش می رفته و هر دفعه هزاران کرون برای مریضی پدرش خرج میکرد. از پول خودش فکر میکنی؟ ای الهل ظاهر گواهی اداره مالیات جلوی روی توست.

با همه این اوصاف یک مرد مسلمان خاورمیانه همیشه زنش را میزند و همیشه دروغ میگوید به نقل از سیستم قضائی سوئد.

وکیل: بر روی قضیه متمرکز باش.

مرد: ببخشید.

با توجه به رونوشت مالیاتی لنگرودی آیا این او نبود که دارایی مرا کنترل میکرد و از مهربانی من سوءاستفاده؟ امتناع از کار لنگرودی باعث میشد که ما جمع و جورتر زندگی کنیم با این حال لنگرودی حالا کاملاً بدون شرم و حیا ادعا دارد که من دارایی او را کنترل میکردم! کدام دارایی؟ یک بار دیگر به آن گواهی اداره مالیات نگاه کن، 30% را کم کن ببین چیزی ازش میماند؟

تازه برادرش دکتر سخیف لنگرودی که سال 2011 با خانواده خودش به سوئد آمده بود کلی برایش خرج کردم و حالا این هم رونوشت خرج اینبار دکتر به همراه خانواده اش 70000 کرون خرج رو دست من گذاشت. لنگرودی با آن رونوشت مالیاتی از سر قبر بابایش پول آورده بود که خرج برادرش دکتر سخیف لنگرودی کرد؟ لنگرودی که حتی جهیزیه به خانه شوهر نداشت که بیاورد!

وکیل: بر روی قضیه متمرکز باش.

مرد: چشم.

ولی با گروگان گیری کودکانم دیگر تحمل، تحمل کردن را ندارم. تا وقتی که دخترانم کنار من بودند میگفتم که سگ خورد، پول به خودی خود ارزشی ندارد. حالا که دخترانم را به گروگان گرفته اند و با پول من این انگل با خانواده اش تمام اروپا را گشت بنابرین بیشتر از منصفانه نیست که پول مرا برگردانند، من با خواهرش ازدواج کردم نه با زن و بچه دکتر مهران اصفهانی زاده سخیف لنگرودی.

وکیل: روی قضیه متمرکز باش.

مرد: خلاصه این هم قسمتی از جواب ادعای بی ریشه لنگرودی است. مثلاً این یکی را نگاه کن! این یک لیست اسم از افرادی که ما 2015 که به ایران رفتیم لنگرودی برایشان کادوئی خرید با دست خط خودش که کسی از قلم نأفتد. این طرف اسم تک و طایفه لنگرودی است طرف دیگر فامیل من.

فرقش را متوجه میشوی؟ تازه ادعا دارد که من او را کنترل میکردم! حقوق تمام سالش طبق گواهی اداره مالیات کمتر از خرج این لیست بود.

لنگرودی کاملاً واقف به نفرت ادارات سوئد نسبت به اسلام و مسلمانان است بلاخص مردان مسلمان و این ادارات متنفذ از اسلام تمامی وسایل گروگان گیری کودکانم را در اختیار او گذاشته اند. با این حال ادارات سوئدی با کمال بی شرمی اسم گروگان گیری را گذاشته اند "بهترین برای بچه های مسلمان".

یک سوالی خیلی اذیتم میکند و آن اینست که چرا دولت سوئد اینقدر نسبت به اسلام نفرت نشان میدهد و اینقدر برای نفرتش خرج میکند؟
وکیل: از قضیه دور نشو. روی یک خط مستقیم راه برو. تو به هیچ وجه نیاز نداری که برای بازجو اینها را باز کنی و نشان بدهی. به بازجو فقط بگو "نه" من اینکار را نکردم.

به تو قول میدهم که ظرف حداکثر 2 هفته پرونده مختومه اعلام میشود. من به حرفهای تو گوش میکنم که مطمئن شوم با چه شخصی سر و کار دارم. من گوش میکنم برای قدم بعدی که اگر بر فرض محال کار به جاههای باریکتری کشیده شد مطمئن باشم که برای تمامی گفته های لنگرودی مدرک موثقی وجود دارد.

در هر صورت نیازی به نگرانی نیست. این پرونده مختومه اعلام خواهد شد اگر لنگرودی عکسی نشان ندهد.

مرد: عکس؟ چه عکسی؟

وکیل: کیبودی و امثالهم.

مرد: فراموش کن. طی تمامی این سالها نه تنها مواظب لنگرودی بودم بلکه خانواده اش را هم در ایران کمک میکردم و این نتیجه اش شد. فکر میکنی که من نمی دانستم چه به سر من خواهد آمد اگر دست روی او می گذاشتم؟

اینکه من برادرش دکتر سخیف لنگرودی یک خارجی در سوئد که اجازه نداشت خانه من بیاید را پس از 10 سال صبر و تحمل سیلی به گوش او نواختم بهترین و تنها مدرکی است که آنها پس از 10 سال از من دارند. دقیقاً بخاطر همین است که لنگرودی یک چنین فیلمی را بازی کرده درست پس از اتمام درش با خرج من.

لنگرودی با خودش فکر کرد حالا که درش بطور مجانی تمام شده، فرزندانم بزرگتر و مستقل تر شده اند و من هر 10 سال یکبار کاسه صبرم لبریز میشود پس این بهترین موقعیت است که توسط کمک دولت سوئد به بهانه اینکه من فرد بدی بودم بتواند مقدمات مهاجرت برادرش دکتر سخیف لنگرودی و خانواده اش را به سوئد پایه ریزی کند. بدینطریق که دولت سوئد به او خانه دیگری، هویت دیگری خواهد داد و با حقوق خودش میتواند در خانه بزرگ جدید از خانواده برادرش نگهداری کند. بعضی ها هم اینگونه به اروپا مهاجرت میکنند!

وکیل: به قیمت آینده کودکان تو؟

مرد: اینرا به سیستم خودت بگو! جراتش را داری؟ تمام آینده بچه های من متأثر از این روزها خواهد شد چیزی که نه لنگرودی نه برادرش دکتر خان دلش میسوزد با توجه به خانواده مشروب، تریاکی، بی ادب و بی پول که خودشان در آن بزرگ شده بودند.

وکیل: تمرکز، تمرکز داشته باش بروی سوال. پس هیچ عکسی، اس ام اس، یا شاهدهی وجود ندارد که نشان بدهد تو لنگرودی را زده ای و یا خوار و حقیرش کرده ای؟

مرد: نه، نه، نه. هیچ چیز. من همیشه با لنگرودی با احترام رفتار می کردم و همین احترام تقصیر کار من بوده. زنه‌های ایرانی عادت به احترام ندارند. من همیشه با لنگرودی با مهربانی رفتار می کردم، چیزی که پدر دانه‌الخرم تریاکی اش نمی توانست به بچه های خود بدهد.

من همین حالا تمامی لباسهای لنگرودی را مودبانه تا کرده و در چمدانها شیک و تمیز بسته بندی، منتظر بردن او. حتی لباسهای کثیفش را شستم، اطو کردم، تا کرده ام به انتظار بردن.

وکیل: این که از هر فحشی بدتر است (میخندد). تو شیکتر از این نمی توانستی لنگرودی را بیرون کنی (میخندد). تو تا بحال چندین بار گفته ای که برادر لنگرودی ویزای سوئد را خریده. تو شاید اسناد و مدارک در این زمینه هم داشته باشی ولی مواظب باش که جلوی بازجو این حرف را نزنی. این حرف تو جرم سنگینی برای کارمندان به حساب می آید و کارمندان معمولاً از اینگونه صحبتها دلگیر میشوند حتی اگر آنها هیچگونه نقشی در آن نداشته باشند.

مرد: بله می دانم. میدانم که این قضیه "زن آزاری مزمن" هیچ ربطی به رشوه خواری ندارد حتی که این رشوه خواری باعث اجازه ورود دکتر سخیف لنگرودی به اینجا و پیش آمد تمام این موضوعات شده.

من مدرک پشت مدرک در این زمینه نشان خواهم داد چون واقف معلولیت خودم به عنوان مسلمان در نگاه ادارات سوئد هستم.

وکیل: دروغ بعدی "تو ممانعت میکردی که از خانه بروی بیرون، به همین خاطر لنگرودی مجبور به درخواست تخلیه از نیروی انتظامی کند"

مرد: اینکه لنگرودی هیچ شرم و حیایی در بدن خود ندارد تو با حالا متوجه شده ای. اولش بگویم که اداره تخلیه جواب رد به درخواستش داد بدلیل آنهمه مدارکی که ثابت میکرد حرف بی اساسی میزند. دوش این اشتباه من بود که خانه خودم را در سال 2012 به نام او زدم. البته به نظر خودم کار انسانی انجام دادم چون نمی خواستم لنگرودی، پس از جدایی ما، خودش را بی پناه احساس کند و همچنین برای اینکه نای نگهداشتن بچه هایم را داشته باشد. حالا پس از اتمام درسش و دیگر هزینه هایش به خرج من ادعا دارد که من دل بخواهی می آمدم و میرفتم! همان 2012 پس از چند هفته خودش زنگ زد که بچه ها دلشان برای تو تنگ شده است، برگرد!

وکیل: شاید هم از سازمان کمکهای اجتماعی پول گرفتن دردرس داشت؟ راستی، گفتی که شما از قبل جدا شده بودید؟

مرد: همانطور که گفتم لنگرودی نقطه ضعف مرا خوب میداند. حالا بچه هایم دلشان برای من تنگ نمی شود!

ولی بله، جواب شما در مورد جدایی اینست که در سال 2011 در ایران و سال 2012 در سوئد تقاضای جدایی داده بودم.

وکیل: ولی لنگرودی ادعا کرده تو راضی به جدایی نبودهای!

مرد: مگر نه! بیا این هم مدرک درخواست جدایی سال 2011 در ایران و این یکی هم اثبات میکند که ما در سوئد جدا شده ایم.

وکیل: عجیب زنی!

مرد: مگر نه! ولی احتیاج است که ذکر کنم جدایی ایران به تصویب نرسید.

وکیل: چرا؟

مرد: برای اینکه لنگرودی یک هزار و چهارده سکه طلا تقاضا کرده بود که من بعنوان مهریه متقبل شده بودم به او بدهم و حالا برای موافقت لنگرودی اول سکه های طلایش را می خواست! ولی حالا که درسش تمام شده و بچه های من که به سنی رسیده اند که می توانند خود را تر و خشک کنند داعه مادری دارد و سکه ها را بخشیده!

وکیل: عجیب زنی! تقاضای تخلیه چگونه پیش رفت؟

مرد: منطقی اعلام شد. نگاه کن، این قرارداد برق خانه که من از سال 2006 پرداخت میکنم حتی برای آن زمانی که من از خانه بیرون رفته بودم. این یکی مالیات تلویزیون، این یکی اینترنت ثابت، این یکی تلفن ثابت برای اینکه او راحتتر بتواند به خانواده سخیف خود زنگ بزند، این یکی تلفن همراه او...

وکیل: میدانی که ادعا کرده تلفن همراه او را به نام خود گرفته بودی تا بتوانی تلفنهایش را کنترل کنی؟!

مرد: گفتم که، لنگرودی هیچ شرم و حیایی در بدن خود ندارد. همان که اسم سخیف "سخیف لنگرودی" براننده آنها است. خودت که خوب میدانی، کسی که تازه به سوئد می آید اعتباری ندارد و بدون اعتبار هم شرکتها چیزی به کسی نمی دهند. چرا بعد از 10 سال که سر کار رفت خودش تلفنی برای خود نگرفت؟ چونکه کنترلی در کار نبود! چونکه پولش را من میدادم برایش می صرفید! و حالا هم میتواند از این موضوع بدین صورت سوءاستفاده کند.

وکیل: ناراحت نباش، اینگونه مسائل را بازجو به خودی خودی الک خواهد کرد.

مرد: ... بله میگفتم که اینها قرارداد و رسید آبونمانگهایی بود که من میدادم. همین قراردادها و سررسیدها را به سازمان تخلیه فرستادم که آنها هم راهی بجز مختومه کردن پرونده نداشتند. احتیاج است که بیشتر بگویم در رابطه با سازمان تخلیه؟ چه کسی از بچه ها نگهداری میکرد وقتی که پدر گور به گور شده اش را به درک فرستاد؟

وکیل: آرام باش، تمرکز خودت را از دست نده. من واقعاً متأسفم که تو و بچه های تو مجبور به این جدایی نفرت انگیز شده اید.

لنگرودی تو را متهم به جرم سنگینی کرده که حداقل حکمش 9 ماه زندانی دارد تا 6 سال. وظیفه من اینست که تو را متوجه جدیت این اتهام سنگین بکنم. بغیر از این هم کاملاً خلاف عرف 2 پلیس مقابل تو جبهه گرفته اند (هانان اریکسون و آنتون آندرشون) بخاطر قانون شکنی که خود مرتکب آن شده اند.

بنابراین به نفع تو است که متوجه عمق این اتهام باشی. پلیس آشکارا طرف آنگرودی را گرفته، فیلمی را که در صحنه گرفته بودند از بین برده اند برای اینکه تو نتوانی راهی به غیر از محکوم شدن داشته باشی.

تنها به آن هم بسنده نکرده اند و حتی مدارک تقلبی علیه تو صادر کرده اند برای اینکه بتوانند به شکل قانونی کودکان را جابجا کنند. پلیسها حتی منتظر جواب پیش تحقیقاتی که ما الان بخاطر آن اینجا نشسته ایم نشده اند چون پیش فرض خود را به محکوم بودن تو گرفته اند ولی من مطمئن هستم که این تحقیقات اولیه منجر به ختم قائله خواهد شد.

البته این را هم باید خاطر نشان کنم که آنگرودی در هر صورت نیاز به اثبات حرفهایش دارد، در غیر اینصورت تو میتوانی بر علیه او اعاده حیثیت کنی، بنابراین پرونده مختومه اعلام خواهد شد. و اینطور که معلوم است آنگرودی پایه و اساسی برای حرفهای مزخرفش ندارد، بنابراین تو نیاز نداری که ناراحت یا عصبانی شوی، در کمال آرامش و خونسردی به سوالات بازجو جواب کوتاه و مشخص بده. "نه و بس" هیچ چیز دیگر. به تو قول میدهم که ظرف یک تا دو هفته دیگر پرونده مختومه اعلام خواهد شد.

مرد: و اگر مختومه اعلام نشد؟

وکیل: منطقی فکر کن. فکر میکنی آنگرودی بتواند تمامی اسناد و مدارک بایگانی شده را غیب کند؟ آنهایی که در سازمان هیئت مدیره اجتماعی بایگانی شده؛ از سال 2006؟ و یا سند مغازه؟ یا مدرک مربی گری! قرارداد استخدام؟ و یا اینکه گواهی اداره مالیات را می تواند وردی بخواند و محو کند؟

در حال حاضر بسیار بعید میرسد. اگر پرونده راهش را به دادگاه پیدا کند، در آنجا برای آنگرودی بدتر هم خواهد شد. تو فقط آرام و متین جواب بده "نه و بس" هیچ چیز دیگر.

مرد: شهادت پلیسها چه میشود؟

وکیل: ناراحت شهادت پلیسها نباش. فکر می کنم که تا حالا متوجه شده اند که از موقعیت خود سوءاستفاده کرده اند. آنها کلاً در این رابطه چیزی برای گفتن ندارند.

مرد: پلیسها این نژادپرستان که من لباس خدمت نتشان کرده ام از نتشان در خواهم کرد.

وکیل: جالب میشود که لباس هانا اریکسون را یکی یکی از نتش در بیآوری، ولی آرام بگیر. دوباره به مانند 18 ساله ها حرف انقلاب میزنی. در سن و سال ما اینگونه افکار ممنوع است. بهتر است سعی کنی هر چه زودتر بچه هایت را پس بگیری و یک محیط آرامی برایشان مهیا کنی. اینطور که به نظر می آید آنگرودی تو را حسابی جلوی بچه هایت تخریب خواهد کرد ولی به تو قول میدهم که بازنده این قضیه در چشم کودکان آنگرودی خواهد بود.

در وقت مقرر همدیگر را در اداره پلیس "وست بریا" میبینیم، شاید هم 15 دقیقه قبل از وقت مقرر اگر سوالی برایت پیش آمد.

تحقیقات اولیه

پس از احوالپرسی متداول، سوالها شروع میشود. مرد در کمال آرامش به سوالها جواب مفید و مختصر میدهد بدون اینکه وارد قضایا شود. پس از اتمام سوالها "بازجو" "اچ" شروع به من و من میکند.

بازجو "اچ": می دانی ... ا ا ا ، می دانی اَنگرودی دوباره شکایتش را کامل کرده و 2 چیز دیگر است که من مجبورم از تو سوال کنم.

مرد: بفرمائید ...

بازجو "اچ": ا ا ا ، می دانی، اَنگرودی ا ا ا اَنگرودی گفته ...

همینطور که مرد شروع به صحبت میکند وکیل حرفش را قطع میکند و می گوید...

وکیل: آرام باش. این دوره زمانه همه زنان اینرا میگویند. متوجه که هستی، اَنگرودی پرونده را تکمیل کرده، یعنی اینکه به اَنگرودی پیشنهاد شده که اینطوری بگوید.

مرد: بله، به اَنگرودی پیشنهاد شد که اینطوری بگوید ولی مگر اَنگرودی هیچ شرمی در بدنش ندارد؟ اَنگرودی به هیچ وجه تربیت ندارد. همین هم یکی از دلایلی است که ثابت میکند اَنگرودی دست به هر کاری میزند. با یک پدر مشروبی، تریاکی و بد دهن دختری بهتر از این تربیت نمیشود. این مادر میخواهد بچه های مرا تربیت کند؟

وکیل: آرام باش، فقط به سوال جواب بده.

بازجو "اچ": خُب چه میگویی؟ چیزی را که اَنگرودی گفته حقیقت دارد؟

مرد: شخصیت من بالاتر از اینست که به چنین سوالی جواب بدهم، خودم را با جواب به این سوال کوچک نمیکنم ...

وکیل: ولی بهتر است که جوابی در این رابطه بدهی.

مرد: بهترین جواب اینست که اَنگرودی را به یک دکتر نشان بدهید.

بازجو "اچ": مورد دیگر که اَنگرودی تکمیل کرده اینست که ...

مرد: اَنگرودی را به یک دکتر نشان بدهید.

بازجو "اچ": خُب فکر میکنم که به سوالها جواب داده شده. من به شما خیر خواهم داد.

دو هفته بعد 2016.10.11 شکایت "زن آزاری مزمن" مختومه اعلام میشود ولی کودکان مرد هنوز در زمان ترجمه این کتاب گروگان دولت سوئد هستند.

حزانت (وکیل شماره 2)

وکیل 2:

می توانی تعریف کنی چرا تو به کمک من نیاز داری؟

مرد: ما اینجا نشسته ایم بخاطر 2 پلیس مسلمان ستیز "هانا اریکسون و آنتون آندرشون". من نیاز به کمک دارم که ثابت کنم که لنگرودی یک مادر خودخواه مبتلا به دروغگویی مزمن (Compulsive liar) که به هیچ وجه به فکر خوبی دخترانم نیست وقتی پای اهداف خودش در میان است. این روزها که لنگرودی فرزندانم را به گروگان گرفته ثابت کرده که برادرش دکتر مهران سخیف لنگرودی مهمتر از فرزندانم است که در شکم خود او پرورش یافته اند.

لنگرودی فقط کودکانم را از من منزوی نکرده بلکه بچه هایم را از دوستانشان که با آنها بزرگ شده اند و محیط آشنای زندگی شان جدا کرده است.

وکیل 2:

بعد از چندین اما و اگر بالاخره میگوید:

من نمی خواهم زیاد تو را امیدوار کنم، برای اینکه طبق روال، یک مرد بطور کلی در موقعیت بدتری نسبت به زن قرار دارد. بغیر از مرد بودن تو یک مسلمان از خاورمیانه هم هستی.

فکر اینرا بکن که آن چند نفری که در دادگاه نشسته اند، که اغلب هم زن هستند، اغلب سوئدی العصل که هیچ پیشیزی در مورد اسلام نمی دانند ولی پُر از پیش فرضها در مورد اسلام و مسلمانان. حالا فکرش را بکن که آن زنان با آن پیشینه و تبلیغاتی که علیه مسلمانان در رسانه های سوئد می شود چیزهایی را که لنگرودی برای گفتن دارد بخواهند بشنوند.

مرد:

پس حتی نشستن من اینجا کلاً اشتباه است. حتی تو که می خواهی کمک کنی اعتمادی به سیستم قضایی سوئد نداری. منظورت کلاً اینست که من هیچ شانسی برای پس گرفتن فرزندانم ندارم. مرسی برای دلداریت!

وکیل 2:

متأسفانه اینجوری است. بهتر است که حالا در اینمورد صحبت کنم تا بعداً امیدی نیست ولی محدوده خسارت را می توانیم کوچکتر کنیم تا بتوانی دخترهایت را هر چه زودتر ببینی.

مرد:

لنگرودی چیزی برای گفتن ندارد.

وکیل 2:

هرگز نمی توان اینچنین گفت.

"یک دفعه آدم از همه جا بی خبر نشسته با 20 عکس جلوی خودش" وکیل 2 بصورت زمزمه به خود میگوید ولی چیزی از گوش مرد ناشنیده نمی ماند.

مرد:

دریغ از یک عکس، حتی یک نصفه عکس هم تو نخواهی دید.

وکیل 2:

آیا تو لنگرودی را تاکنون زده ای؟

مرد:

نه. بوسه زیر گوش برادرش دکتر مهران سخیف لنگرودی بهترین چیزی است که آنها می توانند ارائه دهند.

این ضربه به یک فرد خارجی در سوئد که اجازه نداشت به خانه من در سوئد بیاید بهترین شانسی لنگرودی در طول تمام زندگی ما برای لنگرودی بوده. این کشیده به دکتر مهران سخیف لنگرودی پس

از 10 سال تحمل این جانور، بهترین شانس ننگرودی برای سوءاستفاده از رفاه اجتماعی سوئد بدون در نظر گرفتن چه چیزی برای فرزندانم بهترین است.

نه خیر، به غیر از عکس حتی یک اس ام اس، پست الکترونی، صدا و یا فیلمی جلویت نمیگذارند که من ننگرودی را خوار و حقیر کرده باشم، حتی در کوچکترین حد آن. ولی بین من و تو واقعاً دوست دارم که دکتر را یک مشت و مالی بدهم تا یک کشیده را کُتک نخواند.

وکیل 2: میدانی که حتی فکرش هم در سوئد برای یک مرد مسلمان جرم دارد. استیصال تو را در مورد کودکان می فهمم ولی اگر کمک مرا میخواهی نه تنها به اینگونه مسائل باید فکر کنی بلکه نباید به زبان هم بیاوری.

مرد: اگر این موضوع زدن نامیده میشود! من اینرا تعریف میکنم چونکه میدانم ننگرودی اینرا بعنوان زدن بچه ها جلوه خواهد داد چون چیز دیگری برای گفتن ندارد.

وکیل 2: چطور میدانی؟
مرد: ننگرودی عادت به تقویت این موضوع داشت.

به این قرار است که من دوست دارم بچه ها (حالا 8 سال و 6 سال) ساعت 20.00 – 20.30 آماده خواب شوند ...

وکیل 2: این که در سوئد طبیعی است!
مرد: ... ولی ننگرودی این اواخر از روی قصد و غرض این موضوع را پشت گوش می انداخت فقط و فقط بخاطر اینکه عکس العملی از من ببیند که آنرا تا به این حال به گور پدرش برده. این ماه های آخری بچه های من ساعت 23.00 – 23.30 آماده خواب میشدند بدون در نظر گرفتن اینکه فردای هر روز قبل از ساعت 8 صبح باید مدرسه باشند.

به همین خاطر بعضی شبها وقتی بچه ها سر حال بودند و من دنبالشان میکردم، آنها مثل آهو از تخت بالا میرفتند (تخت دو طبقه) من هم دستم را پرت میکردم و به تشک میزدم و بچه ها خصوصاً کوچولو می بیند با خنده میگفت: نزدی، باختی (Du missar du kissar) ولی شبهایی که حال نداشتند و خسته بودند، من بصورت هُل دادن بر روی باسنشان میزدم که باز هم معمولاً کوچولو میگفت "ماااااااا، باااااااا ما رو میزنه" آنوقت ننگرودی به دو می آمد اطاق، بغلشان میکرد و میگفت "آخه، بچه های من، من میدونم بابا شما رو میزنه" فقط بخاطر اینکه این قضیه را در ذهن بچه ها تقویت کند. بعد ننگرودی کتابی برای دخترانم میخواند یا قصه ای میگفت و می آمد بیرون. بعدش من میرفتم داخل، همدیگر را بغل میکردیم، میبوسیدیم، شب بخیر و آرزوی خوابهای خوش.

من اینرا تعریف کردم که بدانی بغیر از این چیز دیگری نخواهی شنید³⁶.
وکیل 2: نه، مسئله مهمی نیست اینطوری که تو تعریف میکنی. اکثر به غریب بچه ها در چنین سنی در آن ساعت بخواب میروند. چیزی بغیر از آن بی مسئولیتی خوانده میشود.

³⁶ به مدارک آخر کتاب رجوع شود. طبق قانون کودکان در اینگونه شرایط "باید" ظرف حداکثر 3 ماه از افراد متخصص بازجویی شوند ولی کودکان من پس از تحت فشار گذاشتن روزانه پلیس دخترانم را پس از 6 ماه مورد بازجویی از افراد متخصص شدند که نتیجه ای جز رسوایی برای قوه قضایی سوئد نداشت چون کودکانم نگفتند که بابا آنها را زده بود.

حالا تعریف کن لنگرودی چگونه مادری است؟

مرد: لنگرودی چگونه مادری است! سوال سختی نیست. یکی همین در مورد خواب فقط برای اینکه مرا ناراضی کند راضی بود که بچه ها خسته در کلاس حاضر بشوند.

دیگری ضبط محرمانه توسط لنگرودی از یک گفتگوی خانوادگی در خانه مادر او حاجیه خانم فیتحیه شریف پور در ایران. حاضرین: مادر او حاجیه خانم فیتحیه شریف پور، خواهرش مژگان، شوهر خواهرش عباس (مجید) نیری فلاح، پسر خاله اش حسن خسته از املش. پس از یک ساعت صحبت حسن رو به لنگرودی گفت که ما فهمیدیم مرد چه میخواهد! بچه ها قبل از هر چیز دیگر، تو چی میگویی؟ پس از کلی من و من کردن گفت که اول درسش باید تمام شود که من پرسیدم پس از اتمام درست بچه هایم در اولویت قرار دارند که دوباره پس از من و من کردن گفت که بعدش باید شروع به کار بکنند، دوباره پرسیدم: پس از آن چه؟ دوباره پس از من و من کردن گفت که درسش را باید ادامه بدهد! که دیگر گفتم میبینید! هر چیز دیگر بغیر از بچه هایم! بچه هایم حتی در اولویت دهم برای او نیست.

بله، ضبط صدای محرمانه او برد من خورد. خدا را میبینی که چگونه در این ایام سخت کمکم میکند. **وکیل 2:** چرا ضبط؟ چرا محرمانه؟

مرد: چونکه شکاک است. چونکه فکر میکند من بغیر از بچه هایم چیز دیگری از او میخواهم. با اون پدری که آنها داشتند به همه چیز و همه کس شک دارند. شک مزمن به همه راهی برای محافظت خود در مقابل همچنین پدر مشروب خواره تریاکی بد دهن بود.

خلاصه کلام اینکه حتی یکبار هم فقط برای نمایش در این یک ساعت و نیم اسمی از اولویت بچه هایم نیاورد، با اینکه خودش میدانست که دارد این گفتگوی خانوادگی را ضبط میکند!

وکیل 2: شاید فکر نمیکرد که بدست تو میرسد. چگونه به دست تو رسید؟ **مرد:** توی کامپیوتر.

وکیل 2: کامپیوتر لنگرودی؟ میدانی که اجازه چنین کاری را نداری که داخل کامپیوتر لنگرودی بگردد. این کار خلاف جدی در سوئد میباشد. لنگرودی حالا میتواند ادعا کند که تو توی وسایل شخصی او جاسوسی میکردی. که این تویی یک شکاک هستی، چیزی که به همه مردان مسلمان میگویند.

مرد: آرام، آرام باش، تو هم که زود قضاوت کردی! (میخندد) بله، همانطور که شما میگویید متهم به شکاک و جاسوسی هم هستم ولی نه، خانم وکیل خیالت کاملاً راحت باشد. اولاً که کامپیوتر هر دوی ما بود دوماً اینکه مطمئن بود من هرگز به نوشته هایی که اسم او رویش بود دست نمیزنم. کار خودم را انجام میدادم و بس. اینرا هم که الان به دست من افتاده بعد از رفتن او به خانه زنان بوده و بخاطر این بود که میخواستم یک کپی از محتویات کامپیوتر در جای دیگری داشته باشم.

جالبتر اینست که در آن ضبط محرمانه به چیز دیگری هم اعتراف شد که مادر لنگرودی حاجیه خانم فیتحیه شریف پور به دانستن آن اعتراف کرده و همچنین تشویق. حالا دیگر نمیتواند ادعا کنند که من

جلوی روابط نامشروع لنگرودی را می‌گرفتم. بعد که می‌گفتم حاجیه خانم هرزگی را تشویق و ترویج می‌کرده انگ تهمت به من می‌زدند، حالا دیگر مدرک دارم. کار خدا را میبینی! ضبط محرمانه او مدرک برای من!

وکیل 2: چه چیز بیشتری میتوانی از او بعنوان مادر تعریف کنی؟

مرد: "تعریف" منظورت تعریف دقیقتر از لنگرودی! نه من نمیخواهم تعریف دقیق کنم. همانطور که گفתי آنجا چند زن سوئدی نشسته اند که هیچ چیز در مورد مسلمانان نمیدانند. فکر میکنی آنها حتی حرف مرا خواهند شنید؟ من یک ایده بهتری دارم که معمولاً جلوی بسیاری از دروغها را میگیرد و آنها را ائنه اسناد و مدارک است.

وکیل 2: ثابت کردن؟ جایی برای شوخی نیست. چطور میتوانی ثابت کنی که لنگرودی مادر خوبی برای بچه هایش نیست؟ لنگرودی مگر بچه ها را می‌زده و یا اینکه معتاد و مشروبی است؟
مرد: توسط اینکه ثابت کنم او معتاد به دروغگویی مزمن است.

وکیل 2: تو روانشناس هستی؟ نه، پس بهتر است از اصطلاحات کارشناسی اجتناب کنی حتی اگر فکر میکنی که میتوانی اعتماد او به دروغگویی را ثابت کنی. در ضمن دروغگویی مزمن دلیل بر مادر بد بودن نیست.

مرد: بدی که شاخ و دم ندارد! همین که بچه هایم را بر تکیه به دروغهایش از من خلاف میل بچه هایم³⁷ جدا کرده، دلیل بر بد بودن او نسبت به بچه های خودش میباشد. همین که بچه هایم را بر تکیه به دروغهایش از دوستانشان و محیط زندگی شان جدا کرده خود دلیل بر بد بودن اوست.

البته همان صدای ضبط شده هم شاهد بسیار خوبی برای بد بودن لنگرودی نسبت به بچه های خودش است. بچه هایم برای لنگرودی فقط وسیله ای برای رسیدن به اهدافش میباشد. از طرف دیگر وقتی لنگرودی میگوید که من تعادل روحی ندارم و یا اینکه من توهم میزنم همه باور میکنند! چرا کسی به او نمیگوید از اصطلاحات کارشناسی اجتناب کن؟

وکیل 2: برای اینکه تو یک مرد مسلمان هستی. برای اینکه لنگرودی یک زن است و به راحتی میتواند گریه کند (میخندد).

مرد: باشد، من درس را گرفتم. از دروغگویی مزمن او حرفی نخواهم زد ولی هنوز اسرار دارم که لنگرودی زندگی دو بچه بی گناه مرا خراب کرده برای رسیدن به امیال خودش و برادرش دکتر مهران سخیف لنگرودی.

دروغهای آگاهانه بی وجدان لنگرودی صدی برای ملاقات فرزندانم با دوستانی شده که از زمان مهد با آنها بزرگ شده اند. مهد سوئد با مهد ایران فرق صد در صدی دارد. دوستان مهد در اینجا برای یک بچه بسیار مهم است همانطور که خودت میدانی.

دروغهای آگاهانه بی وجدان لنگرودی کودکان مرا احباً برای امیال خود و برادرش جدا از محیطی کرده که به ترتیب 8 سال و 6 سال در آن زندگی کرده و انس گرفته بودند. دروغهای آگاهانه بی وجدان

(37) طبق گواهی معلم که برای آخرین بار دخترم کیمیا را دید: "کیمیا به روی زمین نشست، می گریست، و نمیخواست با مادرش برود"
صدای ضبط شده کیانا: "من می خواهم امشب پهلوی بابا بخوابم ... بابا ما را 4 روز ندیده من دلم برایش میسوزد"

لنگرودی کودکانم را از من جدا کرده پدري که بچه ها راضي به ترکش نبودند، طبق گواهي مدرسه/معلم، پدري که آنها را به مدرسه ميبرده و از مدرسه مي آورد.

با اين همه سوئديها تضاهر به باور کردن به او ميکنند! چرا؟
لنگرودی عادت دارد توهم مرا اينگونه به سوئديها توضيح دهد که من فکر ميکنم "کلاغها با من حرف ميزنند". فقط فکرش را بکن که او چقدر فکر ميکند که یک سوئدی که صادقانه به حرف باور ميکنند احمق است.

وکيل 2: ما احمق نيستم ولي دليلي براي دروغگويي ديگر افراد هم نميبينيم. حالا اگر لنگرودی اينگونه فکر ميکند، آخر کار خودش ميآزد.

مرد: کلاغها پرند هستند و عادت دارند بخوانند. کلاغها پرندگان بدذاتي هستند که معمولاً در کنار جادوگران پرواز ميکنند و طبق یک ضربالمثل ايراني وقتي کلاغي قارقار ميکند ميگويند کسي پشت سر شخصي حرف ميزند که من معمولاً ميگفتم که مادرت حاجيه خانم فيتحيه شريف پور دوباره قارقار کرده که تو دوباره اينگونه آشفته هستي!

تمام اين قضايا، جدابي بچه ها از من و دوستانشان همه و همه انتقام یک زن از شخصي است که به برادرش دکتر خان و مادرش حاجيه خانم در ايران وقعي نمي نهاد.

حالا سوئديها تضاهر به باور اينچنين مادر دروغگو و کينه توز ميکنند. عقل سالم چيز خوبي است چگونه سوئديها ميتوانند تضاهر کنند که به حرف او اعتماد دارند؟

وکيل 2: اُوکي، عجب زني! حالا متوجه ميشوم چرا تو اسرار به اثبات دروغگويي او داري.

مرد: من توسط مدارکي که در ادارات بايگاني شده اند ميتوانم ثابت کنم که لنگرودی دلش براي بچه هاي من نسوخته. ميتوانم ثابت کنم که بچه هاي من فقط یک وسيله براي لنگرودی هستند براي رسيدن به اهداف خودش.

تا به امروز لنگرودی از من استفاده ميکرد چون مطمئن بود که تمام وجود من براي فرزندانم ميسوزد تا بتواند درسش را در کمال آرامش با هزينه من به اتمام برساند و حالا پس از اتمام درسش و شروع کار پس از 10 سال و اطمينان اينکه من ديگر هزينه هاي او را تقبل نمي کنم، کودکانم را به انتقام جلوي من گرفته.

مرا سدی براي مهاجرت برادرش و خانواده او ميبيند و به همين خاطر تنها چيزي که در اين دنيا براي من ارزش دارد با کمک نفرت سوئديها به اسلام و مسلمانان ميخواهد بگيرد. او ميداند که پول، خانه، ماشين، تلويزيون، تفريح براي من بدون کودکانم ارزشي ندارد.

تمام درسش، مهاجرت برادرش، حس انتقام همه و همه بچه هاي مرا به اين روز نشانده بدون اينکه فکر کند مادرش حاجيه خانم فيتحيه شريف پور کيه مرگش را 2 سال ديگر خواهد گذاشت ولي کودکان من خدا سال ديگر پيش رو دارند.

حالا کودکانم در تمامی طول عمرشان از خود خواهند پرسید که آیا آنان مقصر بودند؟

وکیل 2: مهاجرت برادر لنگرودی برای دادگاه سوئد جالب نیست بنابراین گفتنش بی مورد است.

مرد: پس با این مدرک شروع میکنم. این مدرک از اداره مالیات نشان میدهد که لنگرودی قسم به وجدان³⁸ میخورد که مرد (من) آدرسم را عوض کرده ام در حالی که پس از تحقیق مشخص شد که او قسم به دروغ خورده. یعنی اینکه لنگرودی براحتی به وجدان نداشته اش قسم دروغ میگوید. این امضاء او و دست خط اوست.

وکیل 2: بده ببینم (مدرک را بازرسی میکند و صحت آنرا تأیید میکند). البته این نشان میدهد که لنگرودی به راحتی میتواند به وجدان خودش قسم دروغ بخورد ولی این دلیل نمیشود که او مادر بدی باشد.

مرد: برعکس، کسی که به دروغ سعی در تغییر آدرس پدر بچه ها برای ملاقات یک ماه برادرش دارد در یک جامعه مدنی نشاندنده بی مسئولیت مادر نسبت به کودکان خود میباشد. مادری که بخاطر ملاقات یک ماهه برادر خود در سوئد دروغهای اسفناک به سازمان اجتماعی میگوید نمیتواند مادر خوبی برای کودکان خود باشد.

میدانی که من حالا مجرم جنسی هم هستم!

وکیل 2: ناراحت نباش، خیالی نیست. این دوره زمانه این حرف تمام زنهاست. لنگرودی فقط تمام کارتهای زنانه خود را بازی کرده.

مرد: منظورم اینست که لنگرودی هیچ شرم و حیایی ندارد. لنگرودی با من ازدواج کرد که پایش به اروپا برسد و حالا که مطمئن شده یک کرون برای او یا خانواده اش در ایران خرج نمی کند بچه هایم برایش منبع درآمد شده اند. لنگرودی هیچ شرم و حیایی ندارد.

وکیل 2: از رابطه خودت و بچه ها کمی تعریف کن.

مرد: که من اسبشان در خانه هستم! که با هم برنامه های کودکان در تلویزیون را میببینیم! این که کیمیا زانوی راستم را بغل میکرد و کیانا زانوی چپم را! اینکه جلوی تلویزیون بجای مبل یکی بر روی شانه هایم مینشست و آن دیگری قُر میزد که حالا نوبت من است! صبحانه و عصرانه شان را من کلاً میدادم. 99% من بچه هایم را به مدرسه میبردم و از مدرسه می آوردم.

وکیل 2: فکر کنم بهتر است منتظر نتیجه تحقیقات سازمان اجتماعی از کودکان باشیم و بعداً سعی کنیم که تو بتوانی بچه هایت را ببینی.

مرد: لنگرودی و همه آنهايي که تظاهر به باور کردن میکنند یک سفر سختی در پیش خواهند داشت. من اینرا به تو قول میدهم. دولت اجازه ندارد در خانه شهروندان مسلمان را بشکند، بزور وارد شود و فرزندانشان را به گروگان بگیرد.

به لنگرودی گفته بودم "بچه ها را وردار برو و یا بچه ها را بگذار برو ولی مثل آدم برو".

⁽³⁸⁾ در فرم ادارات سوئد نوشته شده که "به وجدانم قسم که اطلاعات ارائه شده حقیقت دارد" اگر چیزی خلاف آن ثابت شود مورد پیگرد قانونی دارد.

روش پروژه هویت زدایی

ارگانیزم سرکوبی

1. حلقه داخلی (دولتی)
 2. حلقه خارجی (دولتی)
 3. حلقه خارجی (شرکتهای خصوصی)، گفتارها، لاشه خوران!
- مقدمه را بیاد بیاورید؛ "سوئدیا... اسکلت بندی مرمرزانه ای ابداع کرده اند تا خود و اروپائیان بتوانند توسط آن بردگی و برده داری نوین را با اشکال کاملاً عامه پسندانه جلوه دهند"

1. حلقه داخلی

از :

a. سازمان اجتماعی صدای ضبط شده از اُسکار نیلسون³⁹ برون پرده نشان دهنده ماهیت این پروژه است. با اینکه اُسکار نیلسون اعتراف به حقایق در جلسات میشود بصورت دیگری برای دادگاه بدوی گواهی میکند حال تمامی آن نوشته های زاویه دار به جای خود بماند.

b. پلیس

- i. طبق پیش فرضها و نفرت دینی برای دیگر ادارات گواهی صادر میکند بدون اینکه از دادگاه حکم داشته باشد.
- ii. مروج تصویر یک فرد مسلمان پرخاشگر بدون هرگونه مدرکی.
- iii. امتناع از تنظیم شکایت
- iv. تغییر غیر قانونی و بدون اجازه از:

1. عنوان جرم
2. محتوای شکایت
3. تحریف شکایت

c. دادستانی

- i. غربال شکایات علیه زن مسلمان بدون توجه به مدارک موثق.
- ii. اعلام جرم علیه مرد مسلمان با آگاهی به این واقعیت که هیچگونه مدرکی علیه مرد مسلمان وجود ندارد.

d. دادگاه ها

در مورد این پرونده⁴⁰ قانونی وجود ندارد که دادگاه اولیه، دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی قضائی کشور نقض نکرده باشند. هم نقض قانون اساسی سوئد و هم نقض قوانین مدنی.

نقض قوانین کشوری توسط ارگانهای دولتی سوئد بلاخص مراتب دادگاهی در تمامی پرونده ها در رابطه با کودکان مسلمان وجود دارد.

<https://kimyana.se/%d8%af%d8%b1%db%8c%d8%a7%d9%81%d8%aa->

[%d9%85%d8%af%d8%b1%da%a9/](https://kimyana.se/%d9%85%d8%af%d8%b1%da%a9/)

⁽³⁹⁾ ت 17-11352

بغیر از نقض قوانین کشوری، دادگاههای سوئد مرتکب نقض تعهدات بین المللی سوئد به عنوان یک کشور عضو سازمان ملل هم میشوند که سوئد بعنوان یک کشور تعهد به اجرای آن دارد.

2. حلقه خارجی تشکیل شده از ادارات پشتیبانی بعنوان اهرام فشار هنگامی که مرد مسلمان خیال مبارزه برای کودکان خود در سر میبروراند، عمل میکنند.

این ارگانها بیشتر در حیطه اقتصادی و اجتماعی اعمال فشار میکنند.

- a. **حیطه اقتصادی** به مانند؛ مصادره نقدینگی، مصادره اموال، مصادره املاک مسکونی- تجاری و همچنین خراب کردن اعتبار مالی اشخاص مبارز.
- b. **حیطه اجتماعی** به مانند درج اخبار در محیط زندگی و محل کار شخص با اشراف کامل به عدم صحت شایعات.

اجحاف قدرت قضائی، اقتصادی و اجتماعی تا به حدی اعمال میشود که حتی ابتداییترین نیازهای یک انسان از قبیل غذا و مسکن "**وابسته**" به سازمان اجتماعی شده تا بدین وسیله فرد یاغی از طریق نیازهای اولیه خود کنترل شود.

تنهایی و بی پشتوانه بودن⁴¹ (خصوصاً برای شهروندان مسلمان) مضاعف به اجحاف قدرت قضائی، اقتصادی و اجتماعی والدین را "**مجبور**" به اطاعت میکند. حال آنکه نیروی جسمانی هر فرد در سوئد که به کاری مشغول است حداقل 62.31% برای دولت درآمد مالیاتی مستقیم دارد! البته 25% مالیات افزوده بر ارزش کالا را نباید از یاد برد.

مهمترین ارگانهای اهرام فشار که غیرمستقیم مقابل یک مرد مسلمان وارد عمل میشوند عبارتند از:

1. اداره بیمه همگانی
2. اداره مصادره اموال
3. شرکتهای دولتی مسکن
4. اداره کاربایی

هیچ جای شکی باقی نمی ماند که دولت سوئد تمامی سعی خود را دارد که نظام مرکزی خانواده منسجم مسلمانان را از هم بپاشد. مضحک اینجاست که این فروپاشی خانواده مسلمانان از پول مالیات خود مسلمانان تأمین میشود.

بله، ما شهروندان سوئد، مالیات میپردازیم که مورد ظلم واقع شویم از نمایندگانی که خودمان به آنها مأموریت آزار خودمان را داده ایم!

⁴¹ سیستم و روابط اجتماعی سوئد طی سالیان سال برپایه خودکفایی فردی برنامه ریزی شده است و در اینگونه موارد فرد مبارز شناسی بغیر از اطاعت برایش باقی نمی ماند چونکه پدر و مادرش خود درگیر مسائل روزانه بوده و وقتی برای به دوش کشیدن بار پسرش که حالا مردی شده ندارد، و به همین ترتیب برادر و یا خواهر شخص نیز درگیر کار خود میباشد. فامیل و دوستان به خودی خود معنایی ندارد.

3. حلقه خارجی (شرکتهای خصوصی) گفتارها، لاشه خوران کراواتی که مترادف آن به فارسی "شرخر" میباشد که از راههای غیر قانونی به دولت سوئد در راستای اهداف دولت عمل میکنند. کم نیستند رستورانهایی در سوئد که شب هنگام بمب جلوی درب ورودی منفجر میشود.

شناسایی و ثبت

a) سازمان اجتماعی

اهداف این سازمان در قوانین مصوبه سازمان اجتماعی (2001:453 کابینال 1، پاراگراف 1) بدین گونه توصیف شده:

سازمان اجتماعی بر اساس دموکراسی و همبستگی اجتماعی پایه گذار ارتقاع

هموعانش در زمینه های:

- اقتصادی و امنیت اجتماعی
- برابری در شرایط زندگی
- مشارکت فعال در جامعه

در این قسمت سعی میشود روش کاری و همچنین چگونگی اجرای پروژه هویت زدایی را که نام "مرکزیت داشتن نیازهای کودکان BBiC⁴²" به آن داده اند را آشکار کرد.

مرکزیت داشتن نیازهای کودکان بروی کاغذ بسیار زیبا و فریبنده است و هر شخصی که با این ظاهر فریبنده مخالفت کند خود زیر سوال میرود. حال آنکه BBiC در عمل باعث آزار روحی و جسمانی همان کودکی میشود که نیازشان باید در مرکز باشد. به وسیله این سیستم نیازهای کودک از سه زاویه تحت کالبدشکافی قرار میگیرد.

اول کنترل توانایی والدین برای والدین بودن است. که آیا آنها افراد مناسبی برای بچه های خود میباشند؟ دوم توانایی خود بچه را کنترل میکند و سوم خانواده به طور کل و محیط اطراف یک بچه تحت تفتیش قرار میگیرد.

هر زاویه این سیستم از چندین زیر سیستم رصد میشود به عناوین زیر:

1. توانایی والدین

- مواظبت اولیه
- قدرت انگیزه دادن و راهنمایی به کودکان
- قابلیت عاطفی
- توان امنیت دادن به کودکان

2. رشد کودکان

- سلامت

⁽⁴²⁾ بهترین بچه ها در مرکز.

- تعلیم و تربیت
- احساسات و رفتار کودک
- روابط اجتماعی
- 3. خانواده و محیط زیست
- وضعیت فعلی خانواده
- پیشینه والدین
- مسکن، کار و امور مالی
- شبکه های اجتماعی و ادغام در جامعه سوئد

به ظاهر این نکات بی آزار و صادقانه، به دولت حق اینرا میدهد که به جزء جزء روابط شخصی یک خانواده نفوذ کند که این به نوبه خود خلاف قوانین سازمان ملل و حتی قوانین سوئد میباشد. نقض آشکارا و بی شرمانه حقوق شهروندی و کودکان⁴³، موجب انتهار حقوق کودکان و یک محیط امن همزیستی کودکان با والدین مشخصه این سیستم میباشد.

انتظار بر این است که نکته یا نکاتی در این سیستم دیر یا زود توسط مسلمانان نقض خواهد شد، در آنزمان سیستم شروع به کار کرده و پروژه هویت زدایی به خودی خود به چرخش در می آید. اما لازم به توضیح است که در این پرونده خاص هیچکدام از این سیستم کنترل نه تنها نقض نشده بود بلکه کودکان نمونه یک فرزند و خانواده سالم اقتصادی اجتماعی یک خانواده موفق بوده اند.

برای اینکه بهترین نتیجه از پروژه هویت زدایی بدست آید، کودکان باید از پدر و نه از مادر جدا شوند چونکه پدر بعنوان والدین برای تربیت فرزندان خود انضباط بیشتری بخرج میدهند و شاهد این اظهار نظر اسناد و مدارکی است که در این پرونده تا بحال به رویت خوانندگان رسیده است. در واقع این سیستم باید در راه نجات کودکان مرد عمل نمیکرده ولی همانطور که مشاهده میشود نتیجه ای بغیر از ادامه گروگان گیری کودکان از تاریخ 2016.09.14 تا بحال نداشته است یعنی در تضاد کامل با این سیستم مردم فریبانه.

در ادامه شرح این داستان واقعی شما شاهد این خواهید بود که در خواست یک مرد مسلمان برای کمک از ادارات ذیربط علاوه بر ارائه اسناد و مدارک در فضای نفرت به اسلام و مسلمانان در سوئد بطور تمام و کمال نادیده گرفته میشود، برای اینکه در خروجی روند پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد اگر حزانت به پدر بچه ها و اگذار شود تأثیر منفی خواهد داشت و بطور کل تغییر خواهد کرد.

بغیر از آن شاهد این خواهید بود که چگونه ترتیب یک شکایت دروغین بر پایه گفته های بدون سند که خود نیز بر دروغ بودن و جعل آن واقف میباشند توسط پلیس و سازمان اجتماعی علیه یک مرد مسلمان سناریو نویسی میشود.

⁴³ نقض حقوق کودکان مرد طبق کنوانسیون سازمان ملل و کشور سوئد در دادگاه مفاد به مفاد بطور مفصل تشریح شده که هیچگونه تأثیری در نتیجه تصمیم گیری نداشته است.

تمامی اینها به نام مُدل سوندی "بهترینها برای کودکان مسلمان" نام گرفته که میبایست به دیگر کشورها صادر شود و آنها را وادار به تقلید کنند بدون اینکه متوجه عمق قضیه بشوند و آن تهدیدی که این پروژه به همراه خود برای کشورهای مسلمان دارد.

حال سوال اینست که آیا کشورهای مسلمان میخواهند کودکانشان هویت زدایی شود به مانند آنچه که سوئد در برابر مسلمانان انجام میدهد؟ آیا حماسه حسین باید محو شود؟ پیشنهاد نویسنده در اینست که قرارداد 2030⁴⁴ سازمان ملل بصورت دقیقتری از طرف کشورهای مسلمان مطالعه شود.

پیشنهاد نویسنده در اینست که کشورهای مسلمان با شک بیشتری به قراردادهای اجتماعی که از طرف سوئد پایه گذاری و از سازمان ملل به کشورهای مسلمان دیکته میشود نگاه کنند. همانطور که از شواهد برمی آید سوئدیاها در تغییر چهره ماهر میباشند⁴⁵.

(b) پلیس حیطة وظایف پلیس در سوئد بدین طریق تعریف شده که: "برقراری نظم و امنیت و همچنین ضمانت امنیت همگانی و کمک به عموم مردم" حال خودتان قضاوت کنید که آیا سازمان پلیس سوئد به مأموریت تعریف شده خود عمل میکند.

⁴⁴ معاهده 2030 توسعه پایدار، بند 5 بدست آوردن برابری همه زنان و ویژگی فردی دختران!
⁴⁵ چه کسی باور میکند که بچه های مرد طبق حکم دادگاه برای نوشتن "همین کتاب" به گروگان گرفته شده اند! سوئدیاها اهمیت افشاکری این کتاب مستند را بخوبی درک کرده اند. پرونده ت 11352 - 17 در سوئد طبق این سند بچه های یک نویسنده را به گروگان میگیرند ولی از شما میخواهند که نویسندگان را آزاد بگذارید. لارش ویلکس که پیامبر 2 میلیارد انسان را با کاریکاتور هایش تخریب، بی حرمتی میکند 7/24 محافظت میکند ولی کودکان یک نویسنده افشاکر در مورد نفرت سوئد به اسلام و مسلمانان را به گروگان میگیرد.

مرد مسلمان

A. فریاد یک مرد مسلمان برای کمک ماه ها "قبل" از ربودن و گروگان گیری کودکان

شماره دادخواست 5000-16-539779 ک 2016.05.16
تیتیر دادخواست "شهادت دروغ" که خودسرانه تبدیل شد به تجاوز به حقوق دیگران!⁴⁶

مرد: میخوام دادخواست علیه مادر بچه هایم را بخاطر شهادت دروغ و اینکه بدون اجازه سعی در عوض کردن آدرس من داشته تنظیم کنم. لنگرودی به وجدانش قسم خورده که اطلاعات ارائه شده حقیقت میباشد در صورتیکه اداره ثبت احوال پس از تحقیقات به این نتیجه رسیده که قسم وجدان او به دروغ میباشد.

پلیس: به حدس تو چرا لنگرودی میخوای آدرس تو را عوض کند.

مرد: حدس نمی‌زنم، بلکه میدانم که برادر لنگرودی برای یک ماه میخواد به سوئد بیاید ولی گفته ام که اجازه ندارد به خانه من بیاید. برادر لنگرودی دکتر در ایران دارد و به همین دلیل خیلی برایشان سنگین تمام شده این اجازه ندادن من.

حالا مادر بچه های من راضی به بیرون کردن من شده تا برادرش بتواند بمدت یک ماه در خانه من بماند تا آنها در ایران مقابل فامیل و دوست و آشنا سرفراز باشند.

پلیس: چرا اجازه نمیدهی که به خانه تو بیاید؟ خُب این خانه لنگرودی هم هست و لنگرودی اجازه دارد که برادرش را به خانه خود دعوت کند.

مرد: گفتش برای تو ساده است! ولی ما همین جوری هم 4 نفر در یک خانه 46 متری زندگی میکنیم، حالا 3 آدم بزرگ دیگر هم بخواهند بیایند! 7 نفر به مدت یک ماه در یک خانه 46 متری غیر قابل تحمل است. من و بچه هایم به این موضوع عادت نداریم. هم من و هم بچه هایم به خلوت خود نیاز داریم.

پلیس: آها، الان متوجه میشوم.

مرد: ولی دادخواست در مورد جای کوچک نیست، شکایت در مورد قسم دروغ میباشد که طبق قانون جرم است، از مونا ساحلین سوال کن!⁴⁷ (میخندد)

پلیس: تو میخواهی که من الان چه کار کنم؟

مرد: !!! یک دادخواست تنظیم کن بعنوان "به وجدان قسم خوردن ولی اطلاعات دروغین به مرجع دولتی" طبق این مدرک از اداره مالیات که لنگرودی به دروغ زیرش را امضاء کرده.

پلیس دادخواست را پُر میکند ولی تیتیر جرم را "تجاوز به حق دیگران میگذازد"

مرد: تجاوز به حق دیگران!؟

پلیس: مستعجل نگاه میکند.

مرد چاره ای بجز قبول ندارد.

⁴⁶ پلیس خودسرانه تیتیر شکایت را برای کم کردن ارزش موضوع شکایت عوض میکند که این نیز به توبه خود کارشکنی و تخلف می باشد.

⁴⁷ مونا ساحلین سیاستمدار حزب سوسیال دموکرات که دقیقاً به همین خاطر به دادگاه رفت.

شماره دادخواست 5000-ک-16-582503

2016.05.18

تیتیر دادخواست "افتراء"

مرد: میخوام از مادر بچه ها بعنوان شایعه پراکنی دادخواستی تنظیم کنم. لنگرودی تصویر یک انسان بد از من در ادارات دولتی شایعه پراکنی میکند.

پلیس: چه اتفاقی افتاده؟

مرد: دسامبر 2015 گفتم که برادر لنگرودی اجازه ندارد به خانه ما بیاید اگر دکتر سخیف لنگرودی اصرار به آمدن داشته باشد.

پلیس: چرا نه؟

مرد: ما در یک خانه کوچک زندگی میکنیم.

پلیس: اوکی، چیز بیشتری؟

مرد: من نمیخوام که مادر و برادر لنگرودی خانواده مرا تحت تأثیر منفی در سوئد قرار دهد. به همین خاطر دوست ندارم که برادرش دکتر سخیف لنگرودی به خانه ما بیاید.

من میخوام مشخصاً توضیح دهم که لنگرودی برای سازمان زنان مرا مجرم به زدن او میکند، هم جسمانی و هم روحی. چیزی که هرگز اتفاق نیافتاده.

لنگرودی تهدید کرده که برای پلیس خواهد گفت که من او را میزنم اگر من اجازه ندهم برادر او به خانه ما بیاید⁴⁸.

شماره دادخواست 5000-ک-16-747470

2016.06.21

تیتیر دادخواست "استراغ/سمع/ورود بی اجازه"

مرد: میخوام از مادر بچه ها بخاطر استراق سمع و پنهان کردن نامه هایی که به اسم من پست میشود.

پلیس: میتوانی بیشتر توضیح بدهی؟

مرد: لنگرودی بدون اجازه نامه های مرا میخواند - تلفن، اس ام اس، مرا کنترل میکند. خیلی از شماره هایی که به تلفن من زده شده و نامی برای آنان ثبت نشده برای لنگرودی ناشناخته است. لنگرودی قبول نمیکند که آنها شاگردان من و یا والدین آنها هستند.

به تازگی بعضی از والدین مؤنث اظهار میکنند (به تمسخر) که "همسرت تو را خیلی دوست دارد!!!" وقتی دلیل حرفشان را پی گیر میشوم نشان از تماسهایی دارد که لنگرودی به شماره های ناشناخته میزند و دلیل تماس آنها را با من جویا میشود.

⁴⁸ تمامی روند این پرونده و بلاهایی که به سر مرد و کودکان او بعد از 2016.09.09 می آید شاهد واقعیتهای است که مرد چندین ماه قبل از وقوع این جنایت ادارات اجرایی سوئد را در جریان گذاشته بود.

بدتر از آن پنهان کردن نامه هایی است که از ادارات به اسم من فرستاده میشود و نیاز به پاسخ در وقت مقرر دارد و یا اینکه دستورالعملی باید اجراء شود لنگرودی از من پنهان میکند. حالا حدس من بر اینست که لنگرودی نامه های مرا میخواند و چون چیزی در آن نمییابد و اینکه حالا نامه باز شده را نمیتواند به من نشان دهد، آنها را از بین میبرد در صورتی که نمیداند ادارات به طرُق مختلف خلاصه تماس حاصل میکنند.

پلیس: به نظر تو چرا لنگرودی همچین کاری میکند؟

مرد: میخواهد نقطه ضعفی از من داشته باشد. آتو بگیرد.

پلیس: نقطه ضعف برای چه؟

مرد: برادرش دکتر سخیف لنگرودی بزودی برای تفریح به سوئد خواهد آمد ولی اجازه ندارد به خانه من بیاید به همین خاطر دنبال دلیل موجه برای خراب کردن زندگی من و 2 دخترم میگردد.

شماره دادخواست 5000-ک-16-747117

2016.06.21

تیتُر دادخواست "تحریک به قتل"

مرد: میخواهم از مادر بچه هایم برای برانگیختن دیگران به قتل من دادخواست تنظیم کنم.

پلیس: میتوانی بیشتر توضیح بدهی؟

مرد: به اطلاع من رسیده که مادر بچه های من برای سفارت ایران در سوئد نوشته است که من "مرتد" هستم. حکم "مرتد" بودن در اسلام مرگ است. بغیر از آن بعنوان "مُلحد" من مناسب برای تربیت کودکانم نیستم خصوصاً که کودکانم دختر میباشند.

پلیس: تو مگر خدا را انکار میکنی؟

مرد: نه. کلاً بخاطر معتقد بودن لنگرودی و خانواده اش به خدا من با او ازدواج کردم. مادر هرزه صفت او حاجیه خانم فیتحیه شریف پور همیشه سر در قرآن دارد. همین قرآن خواندن آنها بخاطر اعتقاد من به خدا گولم زد.

پلیس: پس از چه میترسی؟

مرد: این سوال را از سیستم قضایی رشوه خوار ایران بپرس⁴⁹.

به همین خاطر من هم تقاضای ترک تابعیت ایران را داده ام. ولی در سوئد هم من از پخش شدن این شایعه میترسم چون که چنین چیزی میتواند حتی اینجا برای من خطر ساز شود.

⁴⁹ ابلاغیه دادگستری لنگرود - شهادت دروغین پلیس دیوشل - فاز 2 در

<https://kimyana.se/%D9%81%D8%A7%D8%B2-%DB%B2/>

<https://kimyana.se/%d8%af%d8%a7%d8%af%da%af%d8%b3%d8%aa%d8%b1%db%8c-%d9%84%d9%8e%d9%86%da%af%d8%b1%d9%88%d8%af-%da%af%db%8c%d9%84%d8%a7%d9%86/>

شماره دادخواست 5000-ک-916004-16

2016.07.29

تیتیر دادخواست "خطر قریب الوقوع ربودن کودکان من"

مرد: میخوام گزارشی برای خطر قریب الوقوع ربودن کودکانم را بدهم.

پلیس: کمی بیشتر در اینمورد توضیح بده؟

مرد: بنابر گزارش به سفارت ایران در سوئد من مجرم به "انکار خدا" هستم. به همین خاطر من هم تقاضای ترک تابعیت ایران را کرده ام و طبق قوانین پاسپورت و مدارک شناسایی ایرانی خودم و کودکانم زیر 18 سال را همزمان با تقاضای ترک تابعیت خودم تحویل سفارت ایران در سوئد داده ام.

بغیر از "انکار خدا" و ترک تابعیت، 10 سال است که دعوا مرافعه بین من و ننه بچه ها حاجیه خانم فیتحیه شریف پور و دایی بچه ها دکتر مهران سخیف لنگرودی در جریان است.

دکتر سخیف لنگرودی بخاطر مشکل مشروب در ایران به یک خبر چین برای سازمان امنیت اطلاعاتی نوشهر تبدیل شده و در همین رابطه دوستانی در سازمان امنیت پیدا کرده که میتوانند کارهایی برای او انجام دهند.

دکتر سخیف لنگرودی برای تفریح به سوئد آمده و این خطر وجود دارد که دکتر سخیف لنگرودی از طریق دوستان امنیتی خود پاسپورت بچه های مرا گرفته بعنوان اینکه پدر بچه "منکر خداست" و کودکانم را به ایران انتقال دهد تا بدین طریق پای مرا به ایران بکشاند و بعنوان "منکر خدا" تحت آزار و اذیت قرار بگیرم. همزمان لزومی ندارد که پاسپورت سوئدی کودکانم را مسدود کنم و رفت و آمد کودکانم را در اروپا محدود کنم چونکه خودمان برای مسافرت برنامه ریزی کرده ایم.

به منظور پیشگیری از چنین امری که کودکانم به ایران منتقل شوند و در راستای قانون که والدین را موظف به همکاری و اطلاع رسانی در مورد کودکان میکند، میخوام که مسافرت برنامه ریزی و یا برنامه ریزی نشده کودکانم در زمان مناسب و از طریق مادر بچه ها به من خبر داده شود.

به نظر من ملاقات کودکانم با بستگانمان برای کودکانم مفید میباشد بنابر این مطلوب است که شخصی از سازمان کانون خانواده ملاقات کودکانم را با بستگان مادری آنها زیر نظر داشته باشند.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است"

⁽³⁰⁾ فکر اینرا بکنید که اگر پلیس استکھلم قبل از وقوع کشیده زدن به دکتر سخیف لنگرودی این شکاینها و گزارشها را بصورت حرفه ای بررسی میکرد؟ آنوقت کودکان مرد نیازی به تحمل این همه ظلم نداشته ولی همه چیز قربانی پروژه هویت زدایی

B. فریاد یک مرد مسلمان برای کمک ماه ها "بعد" از ربودن کودکان و گروگان گیری

2016.09.09 شماره دادخواست 5000-16-1156010
تیتیر دادخواست "با کودکان خودسرانه عمل کردن"

طبق قانون با توجه به حکم حزانت مشترک در سوئد یکی از والدین اجازه ندارد کودکان مشترک را از والدین دیگری پنهان کند ولی در اینمورد علارغم حکم دادگاه مبنی بر اینکه هر دو والدین بطور یکسان باید از بچه ها نگهداری، مراقبت، تعلیم و تربیت شریک باشند. کودکان من از تاریخ 2016.09.14 ربوده شده اند، با این حال سازمان اجتماعی ان ش ده⁵¹ و پلیس کودکانم را بطور مطلق از دیدار با من محروم کرده است.

پلیس استکهلم، سازمان اجتماعی ان ش ده، وکیل ماریا پوله بی و لنگرودی همه و همه میدانستند که "لنگرودی به نقل از پلیس گفته که هیچ مدرکی در هیچگونه زمینه ای علیه مرد نداریم⁵²" به عبارتی دیگر، حتی زمانی که ادارات قضایی و اجتماعی سوئد بصورت موثق میدانستند که هیچ مدرکی در یک دعوای خانوادگی طی 10 سال وجود ندارد، با این حال یک مرد مسلمان بصورت اتوماتیک مجرم است.

(فقط و فقط همین یک جمله که "لنگرودی به نقل از پلیس گفته که هیچ مدرکی در هیچگونه زمینه ای علیه مرد نداریم⁵³" شاهدهی بر پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد میباشد. علارقم تمامی قوانین دنیا فریبانه سوئدی و همچنین تعهداتی که دولت سوئد در سازمان ملل و اتحادیه اروپا تقبل کرده است، چه برسد به دیگر مدارکی که در اینمورد بعداً به دست مرد رسیده بود).

2016.11.16 شماره دادخواست 5000-16-1581598
تیتیر دادخواست "افتراء" (این دادخواست بر علیه شکایت لنگرودی در مورد "زن آزاری مزمن" تنظیم شده بود).

طبق قانون در سوئد افراد اجازه ندارند که افراد دیگری را به دروغین متهم به جرمی کنند. از طرف دیگر شاکای طبق قانون موظف به اثبات موارد شکایت شده دارد که در غیر اینصورت میتوان از شاکای بعنوان مجرم دادخواست تنظیم کرد فقط دال بر اینکه شاکای نتوانسته حرفهای خود را به اثبات برساند.

میشود. همه چیز باید قربانی پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان شود و به همین خاطر ماهیت این پروژه مستلزم نقض قانون و دوگانگی ادارات میباشد. حتی شکایت بعد از آن "روز ویرانگر" بطور کلی نادیده گرفته شده، همه چیز برای اینکه این پروژه به اهداف خود برسد.

Enskede⁽⁵¹⁾

⁽⁵²⁾ تحقیق BoU 2016.10.21 طبق قانون حقوق اجتماعی کاپیتل 11 پاراگراف 1.

⁽⁵³⁾ تحقیق BoU 2016.10.21 طبق قانون حقوق اجتماعی کاپیتل 11 پاراگراف 1.

در اینمورد بغیر از اینکه شاکلی، لنگرودی، حتی کلمه ای از موارد شکایت شده را نتوانسته بود به اثبات برساند بلکه اسناد و مدارک در بایگانی ادارات گوناگون شاهد بر دروغگویی آگاهانه لنگرودی مورد چشم پوشی قرار گرفت. بنابراین تمامی حقوق قانونی یک شهروند مسلمان مذکر مسلمان سوئدی با آگاهی کامل و اغماض مراجع قضائی مغرضانه زیر پا گذاشته میشود).

شماره دادخواست 5000-1472840-16

2016.11.27

تیتیر دادخواست " افتراء "

این دادخواست در مورد هتک حرمت و افتراء سال قبل لنگرودی که در آن اظهار کرده بود "شوهر سابق من داد و بیداد کن (پرخاشگر) و روانپزشان" است تنظیم شده بود.

کریستمس سال 2014 مرد اجازه نداده بود که مادر لنگرودی حاجیه خانم فیتحیه شریف پور و دخترخاله لنگرودی پرستو خان عمویی از کومه به خانه ما در سوئد بیاید که در نتیجه کل مسافرتشان لغو شد. به همین خاطر ماه بعد شبی به پلیس زنگ زده و اظهار داشت که "شوهر سابق من داد و بیداد کن (پرخاشگر) و روانپزشان" است.

وقتی پلیسها به خانه مرد آمدند، پلیس زن در آشپزخانه به صحبت با لنگرودی نشست و پلیس مرد با مرد شروع به صحبت کرد.

پلیس: میخواهی تعریف کنی چه اتفاقی افتاده؟

مرد: چه اتفاقی؟ هیچ اتفاقی، اتفاقی نافتاده!

پلیس: پس چرا ما نیاز داشتیم به اینجا بیائیم؟

مرد: برای اینکه من مسلمان هستم.

پلیس: واقعاً به این خاطر فکر میکنی که ما اینجا هستیم؟

مرد: فکر نمیکنم، مطمئن هستم.

ببین همسایه ها به شما زنگ نزدند بنابراین ما داد و فریاد نمیکردیم و به سر و کله هم نمیزدیم. به عقده نیامدن مادرش و دخترخاله اش پرستو خان عمویی از کومه، لنگرودی گفت که به پلیس زنگ میزنم و این من بودم که تلفن را به دست او دادم و گفتم شماره اش 112 است!

از همسایه ها مهمتر؛ 2 کودک خردسال من در اطاق بغلی در کمال آرامش خواب خوش می بینند، پس ما حتی به صدای نیمه بلند هم صحبت نمیکردیم. حالا تو میتوانی بگویی که شما چرا در خانه من هستید؟ پس از آن پلیس و مرد در کمال سکوت به تلویزیون که صدایش بسته بود خیره نشستند.

پس از 30 دقیقه کامل و گریه و زاری لنگرودی در آشپزخانه، پلیس زن و لنگرودی به اطاق آمدند.

پلیس زن شروع کرد به اینکه آی آی آی، ای مرد مسلمان ...

مرد: هر آنچه را که لنگرودی به تو گفته واقعتاً زندگیمان خلافتش را ثابت میکند.

پلیس زن: دوباره قصیده ای بافت که آی آی آی، ای مرد مسلمان ...
مرد: هر آنچه را که لنگرودی به تو گفته واقعیت زندگیمان خلافتش را ثابت میکند.
دو پلیس با هم اداء و اشاره ای کردند و خانه را ترک گفتند.

بنابراین حالا که کودکان مرد به گروگان گرفته شده است مرد دیگر دلیلی برای سکوت خود نمیبند،
بنابراین این دادخواست تقریباً 2 سال پس از وقوع آن از طرف مرد به اجراء گذاشته شد.

شماره دادخواست 5000-ک-1591477-16

2016.12.29

تیترا دادخواست "سوئیچ ماشین"

لنگرودی چندین ماه متوالی از برگرداندن سوئیچ ماشین به مرد امتناع میکرد.

نتیجه (برای مردان مسلمان)

با وجود اینکه برای تمامی این موارد اسناد و مدارک بایگانی شده ادارات وجود داشت با اینحال از تمامی این دادخواستها چشم پوشی و سرپوشی بطور کامل شد.

مرد حتی بغیر از پلیس با سازمان اجتماعی ان ش د هم تماس برقرار کرد و تمامی این اسناد و مدارک را به نمایش گذاشت با این حال کودکان مرد تا به امروز 2019.10.27 در گروگان دولت سوئد میباشند.

شما بزودی شاهد حکم قاضی دانیل اریکسون خواهید بود که "قانون اساسی" سوئد را بطور آشکارا زیر پا میگذارد.

در قسمت "کنترل و سرپوشی" شاهد گواهی مدرسه خواهید بو که در آن معلم فرزندان مرد آخرین مشاهدات عینی خود را گواهی میکند بدین مضمون که:

- کیمیا 8 ساله، روی زمین نشست، گریست، و نمیخواست با مادر خود برود⁵⁴.
- کیانا 6 ساله، گفت "من میخواهم کنار بابا امشب بخوابم"

آیا کودکانی که از طرف پدر خود مورد تنبیه قرار میگیرند، اصرار بر این دارند که با مادرشان نروند، در کنار پدر بمانند و در آغوش پدر بخوابند؟

عقل ناسالم شما چه میگوید؟ چونکه عقل سالم سوئدی میگوید که در هر صورت بچه باید از پدر خود جدا شود، و کودکان مرد یکی از هزاران کودک مسلمان در سوئد میباشند که میبایستی از پدر خود به ناحق و خلاف میل خود بچه جدا شوند.

فرزندان مرد از تاریخ 2016.09.09 علا ر غم میل خود که این هم خود خلاف قانون در سوئد میباشند مجبور شده اند که با مادرشان بمانند و نتوانند در بغل آرام و مطمئن پدر شبی را پس از آن تاریخ در آرامش بخوابند.

ظلم مطلق علیه کودکان مسلمان و بی قانونی مطلق علیه حقوق کودکان مسلمان در سوئد حد و مرزی به خود نمیشناسد و تابع هیچگونه ضابطه و قانونی نمیشد.

⁵⁴ (به مدارک آخر کتاب رجوع شود.

زن مسلمان

طبق انتظار که مرد از قبل اعلام خطر کرده بود، آنگرودی با سازمان اجتماعی این ش ده تماس میگیرد و دروغهای ثابت شده را به خورد آنها میدهد. از طرف دیگر سازمان اجتماعی این ش ده با دانش کامل به دروغهای آنگرودی چرخ دنده پروژة هویت زدایی را به چرخش در می آورد.

در منطقه این ش ده، یکی از حومه های استکهلم، چندین وزیر و سیاستمدار در دولت زندگی میکنند و همچنین چندین هنرپیشه، خبرنگار و فعالین فرهنگی، سیاسی زندگی میکنند. آمار رأی دهندگان در این منطقه نشان از یک سیاست "دست راستی" دارد که از روی طبیعت راستگرایانه مخالف اسلام و مسلمانان در سوئد میباشد.

حالا مرد پس از کند و کاوش متوجه میشود که آنگرودی هم دادخواستهایی بر علیه مرد به جریان گذاشته بود.

مفادش مشخص نشده	2016.07.09	-
مفادش مشخص نشده	2016.08.04	-
"زن آزاری مزمن" 5000-ک-831684-16	2016.09.09	-

همانطور که تا حالا خوانده اید شکایت "زن آزاری مزمن" پس از تحقیقات اولیه در کمتر از 3 هفته مختومه اعلام شد. جالبتر اینجاست که "بازجو" "اچ" کمی پس از آن کارش را تغییر داد! اسمش این بود که یک شغل دیگری گرفته.

یک پرونده کاملاً ساخته شده بروی دروغهای خود دانسته که شما مدارکش را طی "زن آزاری مزمن" شاهدش بوده اید کودکان مرد تا به امروز وقت ترجمه این کتاب 2019.10.27 در گروگان دولت سوئد برای هویت زدایی میباشد.

کمکهای ارئه شده از طرف سازمان اجتماعی این ش ده به این دروغهای آنگرودی در همان اوایل شکایت 2016 به شرح زیر میباشد.

- خانه محافظت شده
- کمک تخصصی به چگونگی به واژه کشاندن "خشونت"
- کمک تخصصی به فهمیدن اثرات "خشونت"
- نمایان کردن و روشن شدن اینکه آنگرودی مورد اذیت و آزار قرار گرفته
- اثر خشونت را کم کردن ... دوباره بدست گرفتن کنترل زندگی و فضای زندگی

کیم شرن کویست⁵⁵ کارمند دایرة خشونت خانوادگی

به عبارتی دیگر، سازمان اجتماعی مغرض این ش ده متنفذ از اسلام، به یک دروغگو راه دروغگویی قانونی در سوئد را به آنگرودی یاد میدهد.

Kim Tjernqvist⁽⁵⁵⁾

قابل توجه است که بدانید رئیس سیاسی سازمان اجتماعی منطقه ان ش ده فردی است به نام پروین عراقی. فکر میکنید که او چگونه به این پست دست یافته؟ توضیحاتش خواهد آمد.

2016.10.04 "تنبیه کودکان" محرمانه 5000 ک-1226390-16
 محتوای این دادخواست به اطلاع مرد پس از 7 ماه در تاریخ 2017.04.11 میرسد با اینکه میدانستند طبق گواهی مدرسه:
 طبق گواهی معلم کیمیا از آخرین دفعه ای که کیمیا (8 ساله) را در کلاس دید اینگونه بود که؛ "کیمیا به روی زمین نشست، میگریست، و نمیخواست با مادر خودش برود"

سوال اینست که آیا کیمیا میخواست کنار پدری (مرد) بماند که او را هر روزه میزد؛ در آن لحظه که کیمیا به روی زمین نشست، میگریست، و نمیخواست با مادر خودش برود، مرد حتی آنجا نبوده که کیمیا را تحت تأثیر قرار بدهد! و وقتی که مرد سر رسید کیانا (6 ساله) بطور ناخواسته و بدون اینکه کسی چیزی بگوید گفت که "من میخوام امشب کنار پدرم بخوابم"

سوال اینست که آیا بچه ای را که هر روزه پدرش او را میزد، خود را در آغوش پدر مطمئن و امن میشناخته تا آن حد که نمیخواست با مادر خود بطرف آزادی پرواز کند! فیلم و صدای ضبط شده از کیانا در محل شاهد این تعریف میباشد.

بعداً مرد متوجه شد که در گواهی مدرسه پس از سالها مشاهده رفتار کودکان با والدین گواهی شده بود که:

- هر وقت که پدر بچه ها به دنبال آنها می آید بچه ها بطرف پدرشان میدوند و خود را در آغوش پدرشان می اندازند ولی وقتی مادر به دنبالشان می آید بچه ها بهانه گیر و لجوج میشوند.
- مدرسه پس از سالها مشاهده کودکان گواهی میکنند آنان "دختران پدر" میباشدند.
- طبق گواهی بازرسان کودک در سازمان اجتماعی ان ش ده "ارزبایی نیاز به امنیت کودکان: مامان (لنگرودی) میگوید که هیچ نگرانی در مورد کودکان ندارد وقتی که بچه ها با پدرشان تنها هستند. پدر به راحتی از عهده ایاب و ذهاب کودکان بر می آید و هیچ مشکلی برای غذا و بهداشت کودکان وجود ندارد. مادر همچنین میگوید وقتی که کودکان با پدر هستند، پدر همیشه آرام است"

پدر در تاریخ نگارش فارسی 2019.10.27 نه بچه ها اجازه داشته اند به پدرشان یک "سلام" تلفنی بگویند و نه پدر توانسته به کودکان خود "سلام" تلفنی بگوید.

بله؛ این است واقعیت زندگی در سوئد. این است عمق نفرت سوئدیهای خوش برخورد از اسلام و مسلمانان.

بله؛ این است تعریف سوئدیها از "بهترین برای کودکان مسلمان". اینکه کودکان را از ریشه فرهنگی، دینی و قومیتی خود جدا کردن بهترین است برای کودکان مسلمان.

نتیجه (برای زن مسلمان)

سازمان اجتماعی سوئد طبق دستورالعمل پروژه هویت زدایی، راجحهٔ 2 کودک مسلمان به مشامشان خورده و از طریق زن مسلمان در این پرونده، لنگرودی، 2 کودک را بطور بی احساس و وحشیانه از پدرشان، دوستانشان و محیطی را که در آن بزرگ شده بودند و حتی عروسکشان جدا میکنند. کودکانی که کاملاً بطور واضح و روشن، هم با حرکاتشان و هم با کلمات توضیح داده بودند که نمی خواهند از پدرشان جدا شوند.

اینکه کودکان را مخالف خواستهٔ خود از زندگی سابقشان جدا کنند، سوئدیها اسمش را گذاشته اند "بهترین برای کودکان مسلمان" و این آن تعریفی است که سوئد میخواهد به خورد دیگر کشورها علی الخصوص مسلمانان بدهد.

هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد پروژه ای است که دولت سوئد سرمایه گذاری وسیعی در این رابطه انجام میدهد. چه کسی با توجه به شهرت و حرکات دنیا فریبانه سوئدیها باور میکند که سوئد بخاطر عمق نفرت خود به اسلام و مسلمانان⁵⁶ اینگونه در صدد برافکندن ریشه ای اسلام و مسلمانان میباشد!

در این پرونده مرد پس از نامه نگاریهای بسیار با دولت، وزراء مختلف، ادارات و رسانه ها چاره ای جز شکایت از استفان لوفن⁵⁷ نمیبیند و نخست وزیر را مجرم به کمک در گروگان گیری دخترانش میکند بخاطر اینکه قانون بطور یکسان برای همهٔ شهروندان بدون در نظر گرفتن نژاد، جنسیت، فرهنگ، دین، عقبهٔ ملیتی و غیره میباشد و در اینجا بصورت هدفمند قوانین تبعیض قائل میشوند.

در مورد اینگونه مسائل در قسمت "کنترل و درپوش گذاشتن" بیشتر توضیح داده خواهد شد و مشخص میشود که دادخواست علیه نخست وزیر، وزراء، سیاستمداران، قاضی، دادستان و حتی کارمندان عادی طبق دستورالعمل قوانین سوئد نه تنها به ثبت نمیرسد بلکه خودسرانه، بدون اجازه، حتی مفاد دادخواستها نامه را تغییر میدهند و در نتیجه سرپوشی از جنایت دولتی علیه کودکان مسلمان.

⁵⁶ عمق ریشهٔ نفرت سوئدیها مقابل اسلام و مسلمانان را باید در حیطهٔ اقتصادی جستجو کرد.

⁵⁷ Stefan Löfven نخست وزیر سوئد 2014 – 2018

روز ویرانگر

روز 9 سپتامبر 2016 لنگرودی میگوید که بچه ها به دیدن دایی خود همان دکتر سخیف لنگرودی به خانه ای که به خرج مرد اجاره شده بود میخوانند بروند و شب را در آنجا بخوابند چیزی که مورد قبول مرد نیست.

روز 9 سپتامبر 2016 یک روز جمعه است و شنبه یعنی 10 سپتامبر ایران ایر به ایران پرواز دارد. دکتر سخیف لنگرودی (دایی بچه ها) با خانواده یک ماه بود که در سوئد مانده و به خرج مرد آلمان، چک و فنلاند را شخم زده بودند، حالا بر طبق اجازه ویزا وقت برگشت به ایران رسیده، واقعیتی که مرد دوست ندارد بچه ها دقیقاً آن شب را کنار دایی و خانواده او باشند.

مرد با خود فکر میکند "فکر کن اگر دکتر سخیف لنگرودی پاسپورت کودکانش را از طریق دوستان و یا رشوه گرفته و حالا میخوانند کودکانم را به ایران ببرند؟"

مرد که تابعیت ایرانی خود را پس داده و همچنین پاسپورتهای خود و کودکانش را به سفارت ایران در سوئد تحویل داده دیگر نخواهد توانست به ایران برود و کودکان خود را ببیند. زهی خیال باطل که سوئد خود برای بچه های مسلمان برنامه دارد!

لنگرودی: حرف خود را عوض میکند و این دفعه ادعا میکند که با بچه ها به رستوران میخوانند بروند.

مرد: کدام رستوران؟ خُب من میتوانم شما را به آنجا برسانم.

لنگرودی: دوباره حرف خود را عوض میکند. ایندفعه لنگرودی میخواهد به خانه همسایه برود. همان همسایه ای که از کودکان مرد نگهداری میکرده وقتی که لنگرودی دنبال بللی تللی زمانی که مرد سر کار بود به نام مقصودلو از گرگان⁵⁸.

مرد: خُب، من هم میتوانم همراهتان بیایم. خیلی وقت است که او را ندیده ام، میتوانم سلامی به او بگویم.

لنگرودی: با دستپاچگی حرف خود را برای چهارمین بار تغییر میدهد؛ نه ما میخواهیم به پارک کنار خانه برویم.

مرد: باشد، شما به پارک بروید ولی حالا که حرف مقصودلو شده من میروم آنجا یک چای با هم بنوشیم.

مرد در تعجب کامل متوجه تغییر قیافیه و دستپاچگی بدون حد لنگرودی میشود که از مرد میخواهد به خانه مقصودلو نرود!

مرد: به فکر فرو میرود. کاملاً کنجکاو میشود. قبلاً هرگز به خانه مقصودلو رفتن مشکلی نبود! مرد عادت داشت آن پیرزن بی دین و ایمان را گه گاهی ملاقات کند بدون اینکه لنگرودی نظری داشته باشد. چرا لنگرودی نمیخواهد که مرد آنجا برود؟ این سوال کنجکاوای مرد را بیشتر تحریک میکند.

⁽⁵⁸⁾ مقصودلو از گرگان بعداً شهادت دروغین در دادگاه میدهد و به همین خاطر مرد اسمش را گذاشته مقصودلو پیرزن خرفت نامتعادل عقلی از گرگان، که آن نماز و روزه گردنش را بزند.

مرد: پافشاری میکند و لباس را میپوشد که به خانه مقصودلو برود.
لنگرودی: دوباره حرف خود را تغییر میدهد و میگوید که برادرش خانه آن پیرزن میباشد.
مرد: ظرف نیم ساعت، لنگرودی پنج مدل مختلف حرف زده و مرد نمیداند که به کدام یک از حرفهای لنگرودی اطمینان کند. حتی اگر اینگونه باشد دکتر سخیف لنگرودی چه ایده هایی را در مغزش میپوراند؟

آنها تصمیم میگیرند که همه با هم به خانه مقصودلو بروند و به همین منظور بچه ها را آماده رفتن میکنند. در خانه آن پیرزن مرد چشمش به سخیف لنگرودی می افتد و مرد بطرف آنان میرود. سخیف لنگرودی دستش را بلند میکند ولی مرد چابکتر از اوست و کشیده ای به صورت دکتر سخیف لنگرودی می نوازد. آنوقت همه چیز در هم و بر هم میشود.

بچه ها که تا آنزمان در درب ورودی خانه کفششان را در می آوردند به داخل آمدند و دیدند که دایی سخیف لنگرودی روی مبل افتاده و زن دایی بروی دایی دکتر افتاده. اولش بچه ها فکر میکنند که این بازی میباشد ولی از صدای زن دایی که داد میزند "من چشمانم را به تازگی عمل کرده ام، او را بیشتر زن" آنوقت است که بچه ها متوجه میشوند که بابا دایی را بوسیده.

بچه ها شروع به گریه میکنند. مرد سرش را برمیگرداند و کودکش را میبیند. سپس مرد به طرف کودکش میرود، آنها را در آغوش میکشد و به اطاق دیگر میرود.

در این هاگیر و انگیر لنگرودی و آن پیرزن مقصودلو وارد اطاق میشوند و لنگرودی شارلاتان بازی ایرانی را شروع میکند. مرد با کودکش ساکت و آرام در اطاق دیگر نشسته اند. کیانا روی پای پدرش (مرد) مینشیند و کمیها روز تخت کنار پدرش (مرد). همگی بخاطر نقشی که زن دایی، مژگان اسمائیل پور، بازی کرده بود لیخنه به لب دارند. در آنطرف صدای لنگرودی می آمد که می گفت "عجله کنید، برادرم را کشت"

لنگرودی: کاملاً هیجان زده درمورد صحنه ای صحبت میکند که آنرا ندیده است. لنگرودی تصویر از یک مرد کاملاً خطرناک و؟ نشئه؟ (pätänd) را تشریح میکند. لنگرودی تلفنی توضیح میدهد که مرد چگونه هیجان زده و خارج از تعادل روحی است در صورتی که مرد با کودکش در کمال آرامش در اطاق کناری به این شارلاتان بازی ایرانی می خندند.

مرد و کودکش سعی میکنند آرام بخندند و صحبت کنند تا لنگرودی بیشتر هیجان زده نشود در صورتی که لنگرودی از تعریفات تلفنی خود بیشتر گُر میگیرد و به قول عارف⁵⁹ زنده باد "پدر پدرسگ خودش را در می آورد".

لنگرودی از پلیسها می خواهد که خودشان را هر چه زودتر به محل حادثه برسانند چونکه مرد هر لحظه امکان دارد برادرش سخیف لنگرودی را بکشد. مرد و بچه ها سعی در آرام بودن دارند ولی نمیتوانند جلوی خنده شان را بگیرند.

⁵⁹ عارف لرستانی هنرپیشه ایرانی

به ناگهان دو سوالیه نجات سر میرسند! پلیس مذکر به اطاقی که مرد با کودکش در آنجاست میرود. البته بزودی متوجه خواهید شد اسپیرانت آنتون آندرشون چندان مذکر هم نیست! اسپیرانت دوره پلیسی را می گذراند و هنوز پلیس نشده. این ببر بدون کارت پلیسی حتی گربه ملوس هم نیست.

آسپ: آنتون آندرشون مرد را با دو بچه هایش آرام در اطاق میباید. بیرون اطاق لنگرودی به همانگونه شارلاتان ایرانی هیجان زده راه میرود و واژه هایش تعریف از یک انسان بسیار خطرناک و عصبی را دارد.

آن پلیس زن نژاد پرست، هانا اریکسون، یک سوئدی که احتمالا تا بحال شارلاتان بازی زنان ایرانی را بدینصورت ندیده بود بدون مضمون شدن به لنگرودی و برادرش دکتر سخیف لنگرودی در مورد خواسته های پنهانی آندو، دنبال لنگرودی راه میرود و دل میسوزاند و سعی در آرام کردن لنگرودی دارد.

اینگونه شارلاتان بازی ها برای ایرانیان و پلیس ایران عادی میباید ولی سوئدیها نمیدانند با این رفتار دروغین چگونه برخورد کنند. لنگرودی متوجه حماقت نژادپرستانه پلیس زن هانا اریکسون میشود و با خود می اندیشد حالا و یا هرگز. این بهترین فرصت برای لنگرودی برای به دام انداختن مرد و به کرسی نشاندن حرفهای خودخواهانه خود میباشد.

بدینوسله لنگرودی می توانست انتقام نیامدن سال قبل مادرش حاجیه خانم فیتیه شریف پور و دخترخاله اش پرستو خان عمویی از کومه و اکنون انتقام برادرش دکتر سخیف لنگرودی و خانواده اش را بگیرد.

آسپ: آنتون آندرشون سوال میکند که آیا آندو میتوانند تنها صحبت کنند؟
مرد: از بچه ها میخواهد که در اطاق دیگر منتظر بمانند.
آسپ: سوال میکند که چه اتفاقی افتاده است.
مرد: اجازه میخواهد که مکالمه را ضبط کند.
آسپ: شکه میشود و نمیداند چه جوابی بدهد. پس از لحظه ای سوکت میگوید؛ نه!⁶⁰ و اجازه ضبط مکالمه را نمیدهد.

مرد: از اختلاف 10 ساله خانوادگی تعریف میکند و میگوید که با سفارت سوئد در ایران مکالمه داشته و از اهداف مخفیانه دکتر سخیف لنگرودی برای آنها تعریف کرده است و اینکه مرد نگران ر بوده شدن کودکش به ایران میباشد.

مرد توضیح میدهد که لنگرودی به سفارت ایران گذارش داده که مرد "منکر خداست". به همین خاطر نمیتواند به ایران برود اگر کودکان مرد به ایران ر بوده شوند.

مرد توضیح میدهد که فردا هوایی ایرانی ایر به ایران پرواز دارد و مرد نمیخواهد که کودکش امشب از خانه بیرون بروند.

⁶⁰ جرم اول. طبق قانون اساسی در سوئد شهروند بدون اجازه حق ضبط و پخش (تبصره بسیار نادر) تصویری، صوتی و غیره را بدون اجازه گرفتن دارد.

مرد همچنین در مورد چگونگی کشیده خوردن دکتر سخیف اُنگرودی توضیح میدهد.
آسپ: آنتون آندرشون با همکاری هانا اریکسون مشاوره میکند و صحبت از "جرم ناچیز" میکنند.

هانا اریکسون دوباره از اطاق خارج میشود و بدنبال اُنگرودی که به همانگونه شارلاتان بازی ایرانی خود را هیجان زده نشان میدهد میرود. پلیس هانا اریکسون بیشتر و بیشتر از نقش حرفه ای خود دور و دورتر میشود.

آسپ آنتون آندرشون و همکاری هانا اریکسون بین خود صحبت میکنند و هانا اریکسون ادعا میکند که این بیشتر یک جرم "شرافتی"⁶¹ است! (چونکه بی شرافتی در سوئد عُرف میباشد).
آسپ: برای مرد تعریف میکند که همکاری هانا اریکسون فکر میکند که تو به جرم "شرافتمندی" محکوم هستی!

مرد: چی؟ چی داری می گویی؟ چطور؟ جرم "شرافتمندی" به ادعای شما مختص مسلمانان است، من که محکوم به "بی خدایی" هستم! چگونه یک "ملحد" میتواند "با شرف" هم باشد؟⁶²

شهروندان در سوئد یا ملحد بی شرف هستند و یا اینکه مسلمان تعصبی با شرف. ایران میخواهد مرا بعنوان ملحد بی شرف محاکمه کند و تو مرا بعنوان مسلمان با شرف؟! عقل سالم تو چه میگوید؟
آسپ: آنتون آندرشون به ناگهان برمیگردد و به اطاق دیگر میرود. در صورتی که مرد صدای آنان را میشنود، آسپ کیمیا را به آشپزخانه میبرد و در آشپزخانه را میندند.
مرد: به محض اینکه آسپ کیمیا را به آشپزخانه میبرد مرد دوربین تلفن همراه را روشن و شروع به ضبط میکند.

کمتر از 5 ثانیه آسپ بیرون می آید و کیمیا را تشویق میکند. آفرین، آفرین دختر زرنگ. رو میکند به اُنگرودی و می گوید تو یک دختر زرنگ و باهوش داری. بعد آسپ به اطاقی که مرد نشسته میرود.

مرد: در کمال آرامش از آسپ آنتون آندرشون سوال میکند؛ آیا تو آموزش بازجویی از کودکان را دیده ای؟ آیا مادر کیمیا در اطاق بازجویی بود؟⁶³
آسپ: منفجر می شود و میگوید "کله سیاه ملعون، میخواهی جلوی چشمهای کودکانت لِه شوی؟ خفه میگیری حالا؟ حتی یک کلمه هم نیمخواهم از تو بشنوم"

پس از آن به مرکز زنگ میزند و تقاضای وسیله نقلیه برای بردن مرد به زندان میکند ولی به او میگویند که باید منتظر بماند.

مرد: تو مرتکب اشتباه بزرگی میشوی.

آسپ: نگاه تلخی به مرد میکند.

⁶¹ بله دوستان درست شنیدید "شرافت" در سوئد جرم است.

⁶² مسلمانان در سوئد بخاطر دین اسلام متهم به "شرف" داشتن هستند. به عبارت دیگر یک فرد غیر مسلمان یک فرد "منکر خدا" نمی تواند شرف داشته باشد.

⁶³ 2 جرم دیگر که آسپ آنتون آندرشون و پلیس هانا اریکسون در محل جرم "شرافتمندی" مرتکب میشوند.

مرد: میخوامی خودم بروم به زندان خودم را معرفی کنم.
آسپ: دوباره نگاه تَلخی به مرد میکند و میگوید "خفه شو، همتجا بنشین و از جایبت حرکت نکن"

همه این سخنان ظبط میشود بدون آنکه آسپ متوجه شود.

یک ماشین دیگر پلیس از راه میرسد با 2 پلیس دیگر. 2 پلیس تازه از مرد میخوانند که جیبهای خود را خالی کند. پس از آن مرد بازرسی بدنی میشود. همزمان مرد تعریف میکند که همکارانشان مرتکب اشتباه بزرگی میشوند. مرد میگوید که همکارانشان در حال حاضر خود را مجرم به نژاد پرستی و جرم حقوق کودکان مرتکب شده اند.

پلیس مذکر میگوید که کاری از دست آنان بر نمی آید! پلیس مذکر تأکید میکند که باید به آنان به چشم یک تاکسی نگاه کرد که فقط دستور رساندن مرد به زندان را دارند، هیچ چیز دیگر.

پلیس مذکر به آسپ آنتون آندرشون محتویات جیب مرد را نشان میدهد و سوال میکند که آیا او میخواهد چیزی از آنها را نگه دارد؟

آسپ: 2 تلفن همراه مرد را نگه میدارد و بقیه را تحویل همکاران خود میدهد.
 مرد از 2 پلیس تاکسی سوال میکند که آیا او میتواند سر راه کاپشنش را از ماشین بردارد! فکرش را بکنید که نصف شب آزاد شوم، آنوقت هوا سرد است و بهتر است کاپشنم همراه من باشد. پلیسها اول تردید میکنند ولی بعد اجازه میدهند که مرد کاپشنش را از ماشین بیاورد.

حالا در خانه آن پیرزن خرفت فرنگیس مقصودلو گرگانی پلیسها وقت کافی و در آرامش کامل برای گواهی ساختگی و جعلی وقت کامل دارند. بدین صورت اولین بیل از پروژۀ هویت زدایی کودکان مسلمان در مورد این خانواده مسلمان در سوئد زده میشود.
 اولین قسمت ثبت کردن آسیب دیدگی ناشی از سیلی خوردن دکتر سخیف لنگرودی است.



آیا شما چیزی از آسیب در صورت این انگل کچل پیدا میکنید؟ توجه داشته باشید که این عکس دقیقاً پس از ورود پلیسها توسط پلیسها گرفته شده یعنی چیزی حدود 5 دقیقه بعد از سیلی خوردن دکتر.

بخاطر موقعیت حساس این منطقه از استکهلم پلیس برای اتفاقاتی که در این منطقه اتفاق می افتد آلوبیت خاصی برخوردار است و خود را زود به صحنه میرساند.

حتی دادستان مالین اریکس دُتر⁶⁴ در روز دادگاه تعجب در واضح و بزرگ بودن عکسها دارد. دکتر سخیف اُنْگرودی بنابر گزارش پلیس نیازی به کمکهای پزشکی نداشته و فقط سوسولی دچار کمی سر درد شده بود و فقط نیاز به عوض کردن شلوارش⁶⁵ داشت.

دکتر سخیف اُنْگرودی دنبال راه حلی است که بتواند به سوئد مهاجرت کند و پسرش را در سوئد نگه دارد. این خانواده از اُنْگروُد شمال ایران بطور کلی نادیده گرفته اند آنچه که به سر 2 فرشته کوچک می آید، حتی که اگر آنها خواهر زاده خود او باشند.

این خانواده از اُنْگروُد شمال ایران با پول مرد که با آن تمام اروپا را گشته بودند، قانع نبودند⁶⁶. حالا مرد در سلول بروی تخت دراز میکشد و خوابش میبرد. پس از چندی درب سلول باز میشود و نگهبان میخواهد که مرد بدنبالش برود. مرد به اطاقی راهنمایی میشود و مطلع میشود که باید صبر کند تا بازجو بیاید.

بازجو می آید و مرد سعی میکند صندلی را نزدیکتر به میز بکشد که ناگهان متوجه میشود که صندلی به زمین پیچ شده است. مرد شروع به خنده میکند و صحنه را برای بازجو تعریف میکند. بازجو لبخندی میزند و اظهار میکند که در تعجب بود که مرد میخواهد با صندلی چه کار بکند.

مرد میخواهد تمام ماجرا را تعریف کند ولی بازجو علاقه ای به شنیدن تمام ماجرا ندارد و فقط در مورد صحنه حادثه میخواهد بداند.

مرد تعریف میکند که خطر رבוده شدن فرزندانش وجود دارد و اینکه دایی بچه ها شاید بچه هایش را به ایران ببرد. همچنین مرد تعریف میکند که نگرانیش را حدود 2 ماه قبل گزارش داده و حالا در این سلول نشسته. حالا این پلیس است که وظیفه مراقبت از کودکان را دارد. بازجو اظهار میکند که اینها را در گزارش خواهد آورد. ولی حالا نوبتش است که در مورد حادثه توضیح بدهی.

مرد تعریف میکند که اُنْگروودی مادر بچه هایم ظرف نیم ساعت 5 بار حرفش را در مورد کجا و چرا رفتنش عوض کرد. به همین خاطر گفتم که من هم برای احوالپرسی آن پیرزن مقصودلو خواهم آمد. در خانه آن پیرزن دکتر سخیف اُنْگروودی روی میل نشسته بود. من رفتم جلو، سخیف اُنْگروودی از جایش بلند میشود، دستش را بلند میکند ولی عکس العمل مرد سریعتر است و کشیده ای میزند که سخیف اُنْگروودی حتی به زمین نمی افتد با اینکه میل پشت زانوی او بوده.

بعد از کشیده، زن سخیف اُنْگروودی، مژگان اسمائیل پور، خودش را میان مرد و شوهرش قرار میدهد، هر دو به عقب می افتند و زنش میگوید "من چشمهایم را عمل کرده ام، دیگر نزن!" همزمان مرد

⁶⁴ Malin Eriksdotter

⁶⁵ دادگاه حکم به 5000 کرون جریمه نقدی داد. انگاری که دکتر سخیف اُنْگروودی یک ماگردش در اروپا به همراه خانواده اش با پول مرد برایش کافی نبوده! و آن انگشتر الماسی که از خانه مرد دزده اند.

⁶⁶ اقامتشان طی یک ماه سفر به اروپا برای مرد 70000 کرون خرج داشت، که مرد عادت داشت بگوید سگ خورد چونکه بچه هایم در آرامش هستند.

صدای بچه هایش را از پشت سرش میشنود، برمی گردد بطرف آنها می رود و بچه ها را به اطاق دیگر میبرد.

مرد: همانگونه تعریف میکند که در بازجویی به ثبت رسیده، همانگونه که حتی برای آسپ آنتون آندرشون تعریف کرده بود.

بازجو: مرد را به سلول⁶⁷ هدایت میکند.
کمی پس از آن دوباره نگهبان می آید و در را باز میکند و میگوید "تو میتوانی بروی". با هم به اطاق تحویل لباس و وسایل می روند تا وسایل را تحویل بگیرد. تمامی مبلغ که بیشتر از 5000 کرون بوده، پس داده میشود.

مرد: آن پول را همان روز جمعه از بانک گرفته بود و تصمیم داشت که با بچه هایش به شهربازی برود چونکه مرد روز یکشنبه 50 ساله میشده. بله، آن روز تاریخی، 11 سپتامبر روز تولد مرد است.

بیرون از زندان مرد به ساعت خود نگاه میکند 23,34 – مرد به خانه زنگ میزند تا به کودکانش خبر دهد که از زندان بیرون آمده ولی کسی جواب تلفن را نمی دهد.

مرد: به تلفن همراه آنگرودی زنگ میزند ولی از آن هم جوابی نمی شنود. مرد نگران میشود. در همین حال مرد متوجه میشود که صدای ضبط شده آسپ آنتون آندرشون در تلفن همراه او مفقود شده است!

بله، مدرکی که ثابت میکرد پلیس ها مرتکب جرم شده اند حالا در تلفن همراه مرد وجود نداشت. پلیسها مدرک جرم را از بین برده بودند. بزودی متوجه خواهید شد که این آخرین مرتبه نبوده که این دو پلیس آنتون آندرشون و هانا اریکسود مدرک را از بین میبردند و یا باعث جعل گواهی میشدند.

مرد: بالاخره به خانه میرسد و می بیند که بچه ها خانه نیستند. مرد دستپاچه میشود و به پلیس زنگ میزند. مرد با چند نفر صحبت میکند که هر یکی تماس را به دیگری وصل میکنند. در آخر نوبت به افسر نگهبان پاسگاه، رئیس بخش داخلی پاسگاه وست بریا میرسد.

مرد: مختصراً ماحرا را تعریف میکند و افسر پلیس میخواد که مرد منتظر بماند تا او بتواند از همکاریاش در مورد قضیه سوال کند.

افسر نگهبان: دوباره وصل میشود و میگوید "بنظر نمی آید خنگ باشی" همسر سابق تو بچه هایت را به ایران نمیبرد. خوبه که چند روزی از هم دور باشید بعد از آن میتوانید از طریق قانون خانواده مشکلاتتان را حل کنید.

مرد: افسر پلیس اجازه ندارد در مورد بچه های من اظهار نظر کند. بچه ها باید برگردند به آن خانه ای که آدرشان طبق قانون آنجاست. حزانت مشترک به مادر حق ربودن و پنهان کردن بچه ها را به او نمی دهد.

افسر نگهبان: پیشنهاد میکند که مرد امشب را بخوابد تا سرمستی روز از سرش ببرد.

⁶⁷ جالب است که بدانید فردی روز بعد در یکی از سلول های آن پاسگاه خودکشی می کند. چطور؟ من هم نمی دانم! همه چیز از زندانی گرفته میشود. هیچگونه تشک، روتشکی، بالش و یا اجزاء متحرک مرد در سلول خود ندید. با این حال فردی موفق به خودکشی میشود!؟

مرد: مطابق پیشنهاد افسر نگهبان تمام تعطیلات را استراحت میکند! و صبح روز دوشنبه 2016.09.12 مستقیماً به اداره پلیس، دایره تخلفات ویژه می‌رود. در آنجا مرد از دو پلیس که در انجام مأموریت خود تخلف نژادپرستانه و قوانین مدنی مرتکب شده بودند، شکایتی تنظیم میکند.

خلاف مدنی پلیسها بدون در نظر گرفتن خلاف نژادپرستانه آنان عبارتند از:

1. بازجویی از بچه بدون آموزش لازم.
2. بازجویی از بچه در اطاق بسیار کوچکی که برای بچه خوف آور بود با شخص تنومندی که خودش بزور در آن اطاق جایش میشد. درخواست نوسازی صحنه در محل را دارم.
3. بازجویی از بچه بدون اجازه والدین.

این نکات مخالف قوانین مدنی سوئد میباشد.

مرد: همچنین از افسر نگهبان که در زندگی خصوصی مرد اظهار نظر کرده و خودسرانه به آنگرودی اجازه ر بودن بچه ها را داده بود شکایت میکند. طبق قوانین در سوئد و همچنین تعهدات بین المللی سوئد افراد حقیقی و حقوقی بدون رأی قضائی، دخالت در زندگی خصوصی دیگران پیگرد قانونی و مجازات دارد چه برسد به اینکه در کودک ربایی هم نقش به سزایی داشته باشند.

مرد: همچنین درخواست دارد که فیلمی که توسط دوربین نصب شده بروی سینه هانا اریکسون گرفته شده بعنوان مدرک حفظ شود. بعنوان دیگر مدارک که دال بر حقایق مرد دارد، رونوشت وسایل تحویل داده شده به زندان موقت وست بریا و همچنین مکالمه اضطراری به پلیس توسط آنگرودی است که مرد اسرار به حفظ آنها هم دارد.

مرد: تضمین میکند که تمامی مفاد شکایت علیه پلیسها توسط تماس اضطراری، فیلم ضبط شده و همچنین رونوشت لیست وسایل زندانی ثابت میشود.

مرد: شروع به تماس با ادارات مختلف میکند ولی هیچکدامشان اطلاعی درز نمیدهند. در هر تماسی مرد سوال میکند که آیا ما واقعاً در یک کشور متمدن قانونمند زندگی میکنیم؟

پس از چندین تماس بی ثمر مرد به پاسگاه پلیس می رود و شکایتی در مورد ربوده شدن کودکانش تنظیم میکند. مرد در مورد حادثه تعریف میکند و مطالبه میکند که اگر کودکان از طرف ادارات دولتی تحت مراقبت هستند باید به او که پدرشان است توضیح داده شود وگرنه کودکانش گروگان گرفته شده اند و پلیس موظف است که به مأمورین مرزی هوایی، دریایی و زمینی اطلاع رسانی کند.

پلیس: از مرد میخواهد که منتظر بماند تا اولین کنترل انجام شود.

پس از چندی پلیس می آید و اطلاع میدهد که بچه ها از طرف ادارات مورد مراقبت نیستند. بچه ها با مادرشان هستند و مادرشان "تصمیم" گرفته که تا زمان خروج برادرش دکتر سخیف آنگرودی با آنها بمانند.

مرد: طبق قوانین سوئد مادرشان اجازه ندارد چنین تصمیمی بگیرد. ولی من دلیلی برای بیشتر آشفته کردن کودکانم ندارم بنابراین تا زمانی که فرزندانم را از مرز سوئد خارج نمیکند من هم اشکالی در این کار نمی بینم بشرطی که فرزندانم به مدرسه بروند.

پلیس خاطر نشان میکند که طبق قانون مدرسه مادر بچه اجازه ندارد آنان را به مدرسه نبرد⁶⁸.

مرد: به مدیر مدرسه زنگ میزند و آنان را در جریان ماجرا میگذارد.

⁶⁸ بعداً معلوم شد که کودکان بمدت 3 ماه اجازه نداشتند به مدرسه بروند (این هم از این قانون).

(c) دادستانی مأموریت دادستانی بدین صورت تشریح شده که: "افرادی که مرتکب جرم میشوند در برابر قانون جوابگوی اقدامات خود بوده و اعمال قانون باید بصورت موثر اعمال شده و امنیت قانونی در نظر گرفته شود (منظور تخلف قانونی توسط مراجع قضائی صورت نگیرد)"

ولی این جمله بندی قشنگ شامل حال کارمندان اداره سازمان اجتماعی، پلیس، دادستانی، قاضی ها، سیاستمداران و همه کسانی که جیره خوار مالیات مردمی هستند نیست!

بطور مثال:

2016.12.28 بازرس دان آندرشون به دادستانی مینویسد "آنگرودی مرتکب جرم شده، تحقیقات اولیه شروع میشود" و برای نظر پرسی پرونده را به دادستانی میفرستد.
2017.01.11 دادستان ماتییاس لیدبری با توجه به عمق قضیه تصمیم به "تحقیقات مقدماتی بسته میشود!"

این پرونده پُر از افراد متشخصی است که هرگز مقابل قانون جوابگو نیستند!

(d) دادگاه مأموریت توصیف شده برای دادگاه ها: "پرونده را بصورت بی غرضانه و بی طرفانه مورد بررسی قرار دادن حق بنیادی هر شهروندی است. وظایف دادگاهها اینست که امنیت قانونی هر پرونده و قضیه ای را بصورت موثر مورد بررسی قرار دهند."

امنیت قانونی پرونده مسلمانان در دادگاههای سوئد همیشه مغرضانه و جانب دار اعمال میشود. موارد زیر را مطالعه فرمائید.

دادگاه اولیه (سیلی به دکتر سخیف لَنگرودی)⁶⁹

مسئله ای بسیار تعجب آور که در این دادگاه رخ داد این بود که قاضی بطرف لَنگرودی خم میشود، به او میگوید که 'شهادت زیر قسم نیست'⁷⁰!!! " این حرف را تکرار میکند و اطمینان حاصل میکند که لَنگرودی منظور او را فهمیده است!

بنابراین شاهی که بدون قسم و با اطمینان از هیچگونه بار مجازات مدنی دهنش را باز میکند هر آنچه را که میخواهد خواهد گفت.

لَنگرودی شهادت میدهد که مرد 3-4 مشت به صورت برادرش دکتر سخیف لَنگرودی میزند و مرد با شیطنت و تمسخر میگوید "مگر خرگوش است که دارد بچه می سازد! (ضربلمثل سوئدی)"

مرد: درخواست این دارم که از یک متخصص (پزشک قانونی) سوال شود که نظر خود را در مورد این عکسهای بسیار واضح بطور مستند بنویسد که آیا این قرمزی نشانه 3-4 مشت پیاپی به یک نقطه صورت است یا حاصل یک سیلی.

نتیجه (حکم)

50 ساعت کار با عمال شاقه! 5000 کرون به دکتر سخیف لَنگرودی + بهره!؟

⁶⁹ Södertörns Tingsrätt/Avdelning.4 16 – 58 B119 قاضی گلشنک فتاحیان
⁷⁰ امیدوارم که تا به اکنون بر همگان دروغوییهای لَنگرودی ثابت شده و اینکه دولت سوئد با توجه به تمامی مدارک باز هم از دروغگو دفاع میشود. جواب این سوال که چرا ادارات سوئد تمامی قوانین را زیر پا میگذارند و از یک دروغگوی مادرزادی دفاع میکنند در آخر این کتاب خواهید خواند.

دادگاه تجدید نظر⁷¹

مرد: من و وکیل مدافع من ظاهراً به هنگام دادگاه اولیه چند صفحه را از دست داده ایم و آن مطلب را به کسی نگفتم تا شخصی نتواند اظهار به دروغگویی من داشته باشد. در ضمن از طریق دادخواست علیه پلیسها با توجه به جرائم مرتکب شده علیه فرزند نام و من میتوان قسمتهای پنهان شده را آشکار کرد. من حالا مجبور به چسباندن تکه هایی هستم که در آنروز اتفاق افتاده ولی پلیسها در گزارششان درج نکردند بدون اینکه سوءظنی متوجه من شود.

صفحه 14، کامل کردن بازجویی از آسپ آنتون آندرشون 2016.09.19 یعنی 10 روز کامل بعد از روز وقوع حادثه، تنظیم شده از فردریک ساگ استروم، یک قسمت به جا مانده بود که باید در آخر بازجویی گذاشته شود بدین مضمون که *«ایرانی (دکتر سخیف آنگرودی) دستش را دراز کرد»*.

به عبارت دیگر، چیزی که باید در اول گزارش نوشته می شد، در گزارش پس از 10 روز و در آخر بازجویی از آسپ آنتون آندرشون آمده است! حالا با این سند میتوان به حق گفت که اولین قدم از طرف دکتر سخیف آنگرودی بوده و من هم به اجبار اقدام متقابل کردم بدون اینکه آسیبی به او برسانم، همچنان که در عکسها به وضوح دیده میشود.

بر اساس عکسها و این حقیقت که دکتر سخیف آنگرودی نیاز به کمک پزشکی نداشته اثبات از این دارد که فقط یک ضربه زده شده تا مانع حملات بیشتری شود. حتی دادستان در دادگاه اولیه شگفت زده از این عکسهای بزرگ شده که حتی کوچکترین قرمزی را نشان نمیداد بود.

دلیلی که باعث قانون شکنی و دروغ در گزارش پلیس شده را میخواهم با کلمات خود پلیس هانا اریکسون شرح دهم که در صفحه 6 به ثبت رسیده *«مضاء کننده (هانا اریکسون) و همکارم (آنتون آندرشون) هر دو احساس کردیم که این یک جرم شرافتی میباشد»*

بنابراین من در محل حادثه محکوم شده بودم بدون اینکه دادگاه بروم و از خود دفاع کنم، بدین ترتیب همه آن اطلاعات زاویه دار، بدون آنکه بدانند مادر بچه های من مرا بعنوان *«ملحد»* به سفارت ایران در سوئد معرفی کرده بود برای آنکه به مقاصد خود برسد و در سوئد تصویر یک مسلمان تعصبی شرافتمند از من ساخته اند!

قابل توجه برای دادگاه تجدید نظر است که بدانند من یک قاتل مسلمان شرافتی در سوئد هستم و یک غیر مسلمان خائن بی خدا در ایران! که در هر صورت حکمش به عناوین مختلف اعدام است، هم در اینجا و هم در ایران!

پس از آن واقعیتهای بیشتری در مورد موضع پلیسها نسبت به من یک مرد مسلمان نمایان میشود. طبق گزارش *«مجرم 2 تا 3 مشت به شاکی زده»* یک پلیس کارآموده که جرم شرافتی را میشناسد نمی تواند جراحات 2 تا 3 مشت را از یک کشیده تشخیص بدهد!؟

⁷¹ Svea Hovrätt B37 – 17



پس از 10 روز بطور واضح و مشخص از یک بازجویی اجباری از اسپ آنتون اندرشون مشخص میشود که "شاکای دستش را بطرف مجرم "اول" دراز کرد"

روز 12 سپتامبر 2016 کمتر از 3 روز بعد از حادثه مرد طبق شکایت شماره 16-k3602-0150 از سازمان پلیس درخواست حفظ 3 مدرک جرم را میکند.

1. صدای ضبط شده توسط آر-ک-س⁷²

2. فیلم ضبط شده گشت پلیس

3. لیست وسایل مجرم در بازداشتگاه

هیچکدام از این مدارک حفظ نشد!

چونکه:

صدای ضبط شده توسط مرکز تماسهای اضطراری ثابت کننده دروغهای لنگرودی هنگام تماس ضروری بوده است. بسیار جای تعجب بود که قاضی دادگاه اولیه، گلشنک فتاحیان، خاطر نشان میکند که "تو زیر قسم نمی باشی و شهادت تو هیچگونه پیگرد قانونی ندارد!" عجیب تر از آن اینست که حالا شما در این دادگاه تجدید نظر همان شهادت بدون قسم را مد نظر قرار میدید!؟

طبق بازجویی از شاکای، صفحه 18، دکتر مهران اصفهانی زاده سخیف لنگرودی در محل حادثه توسط مترجم ادعا میکند "سوزش داشت، سردرد و تپش قلب" حالا شما بگویید 2 تا 3 ضربه مشت طبق گفته پلیسها انسان سوزش دارد؟ یا خونریزی؟ سردرد میگیرد؟ یا استخوان گونه میشکند؟ جواب به این سوالها برای یک شنونده بیطرف متوجه خواهد شد، آنچیزی را که مرد از همان دقیقه اول میگفت صحیح میبوده که آنها بعلت بالا آوردن دست شاکای مجبور به عکس العمل شده بدون آنکه مجروحش کند.

برمیگردیم به گزارش "لکتر سخیف لنگرودی میخواهد به دکتر برود و گواهی پزشکی بعداً تحویل خواهد شد" آیا گواهی پزشکی وجود دارد؟ نه! آیا دکتر سخیف لنگرودی اصلاً به دکتر رفت؟ نه!

⁷² 112 مرکز تماس اضطراری

برای چه دکتر سخیف آنگرودی به دکتر نرفت و گواهی پزشکی نگرفت؟ بله، بخاطر اینکه هیچ جراحاتی وجود نداشت! بخاطر اینکه احتیاحتی به این کار نبود! چونکه حتی قرمزی هم پس از ساعتی از بین رفته بود.

حالا پلیسها و شاکی اضهار دارند که 2 تا 3 مشت بوده؟ و شما باور میکنید! چرا؟
بغیر از آن، فیلمی که گشت پلیس که به محل حادثه رسیده بود میتواند بطور کاملاً واضح شارلاتان بازی زنان ایرانی را نشان بدهد و شما براحتی میتوانید از آن در دانشگاه پلیس بعنوان فیلم درسی استفاده کنید که پلیسهای تازه فارغ التحصیل شده مرتکب جنایت نژادپرستانه نشوند.

لیست از وسایل شخصی زندانیان به وضوح ثابت میکند که اسپ آنتون آندرشون 2 تلفن همراه مرد را ضبط کرده بود و بدون اجازه بطور غیرقانونی وارد تلفن همراه مرد شده و فیلم ضبط شده از او و همکارش هانا اریکسون را پاک کرده بود. البته این هم خود یک جرم طبق قوانین کیفری کشور میباشد.

صفحه 6 از همان گزارش که هانا اریکسون در روز حادثه نوشته بود "امضاء کننده (هانا اریکسون) به عیسی گفتم که کلید خانه را همین جا بگذارد، امضاءکننده (هانا اریکسون) به عیسی گفتم که دیگر به خانه خود در آدرس ... خوش آمد نیست" اینکه کلید خانه مرا بخواهند از من بگیرند طبق قوانین کیفری سوئد جرم است. اینکه مرا از آمدن به خانه خودم منع میکردند طبق قوانین کیفری سوئد جرم است.

اینکه پلیس حریم خصوصی شهروندان را نقض میکند جرم است. اینکه با توجه به لهجه و قیافه شهروندان خود را محق به ادعای غیرقانونی دانستند جرم است.

حکم دادگاه تجدید نظر

خودتان حالا بخوبی میتوانید حدس بزنید که حکم دادگاه تجدید نظر نسبت به یک مرد مسلمان که برای بچه های خود بی محابا کتاب قانون را به صورت آنان میکوبد و تقاضای احترام به قانون بدون در نظر گرفتن نژاد، جنسیت، فرهنگ، دین و غیره مطابق با قانون اساسی سوئد را از آنان مطالبه میکند چه میباشد.

بله، بغیر از آن چیزهایی که دادگاه اولیه حکم کرده بود (5000 کرون + 50 ساعت کار با اعمال شاقه) مرد محکوم به 2000 کرون دیگر برای تشکیل دادگاه تجدید نظر میشود. یک مسلمان نباید به حکم اعتراضی داشته باشد!

این است حقوق شهروندان مسلمان در سوئد، این کشور دنیا فریب.

دیوان عالی قضائی

فرستادن دادخواست به دیوان عالی قضائی

"امنیت قانون" در تصمیم دادگاه تجدید نظر مورد نظر نبوده و همچنین من برای وکیل این پرونده هیچ اعتمادی ندارم.

هنگام دادگاه اولیه تقاضای نظر پزشک قانونی را داشتم که این مهم در دادگاه تجدید نظر اعمال نشد. امنیت بی طرفانه این پرونده از بابت قانونی رعایت نشده و شبهه ایجاد میکند.

تقاضا بر این بود که پزشک قانونی نظر خود را در مورد تعداد ضربه به صورت دکتر سخیف آنگرودی و همچنین در مورد مشت یا سیلی بودن ضربه را اظهار دارد که این مهم انجام نشد.

پلیسها در گزارش خود نوشته بودند "امضاء کننده، مانا اریکسون، و همکارم آنتون آندرشون، هر دو احساس کردیم که این یک جرم شرافتی میباشد". به عبارت دیگر پلیسها مرا در محل مجرم تشخیص داده و در نتیجه همه گزارش خود را مغرضانه و زاویه دار نوشته بودند.

بنابر این پلیسها برای سرپوشی جرایم مرتکب شده ذیل تمامی سعی خود را در مورد تقلب انجام داده بودند.

1. بازجویی از بچه 8 ساله بدون اینکه صلاحیت بازجویی داشته باشند.
2. بازجویی از بچه 8 ساله بدون حضور والدین
3. بازجویی از بچه 8 ساله در محیطی برای بچه ترسناک و وحشت انگیز با یک فرد مخاصم
4. و چیزهای بیشتر که در این مقوله نمیگنجد.

شهادت شاهدی (لنگرودی) که هیچگونه مرزی برای دروغ‌گویی نمی شناسد و این در پرونده های دیگر به اثبات رسیده است.

- بسته شدن تحقیقات اولیه پس از تحقیقات و ثابت شدن افتراء در مورد "زن آزاری مزمن" به تاریخ 2016.10.11 سه هفته پس از شروع تمام این غاغله ها.
 - خودکامه بودن غیر قانونی در مورد فرزندانم با توجه به حرانت مشترک
 - بسته شدن تحقیقات اولیه پس از تحقیقات محرمانه در مورد "زدن کودکانم" 2017.06.17
- آیا میشود شهادت لنگرودی را در چهارچوب قوانین "امنیت قانونی" گمارد! زنی (لنگرودی) که مرا بعنوان "ملحد" به ایران معرفی کرده و بعنوان مسلمان تعصبی شرافتی به سیستم قضائی سوئد!

حکم دیوان عالی قضائی!

پرونده مختومه اعلام شد.

یک انسان بد گمان، بدون توجه به نتیجه پرونده و ظلم به یک پدر و 2 بچه، میتواند ادعا کند که مرد همه گونه شانس در این سیستم قضائی داشته که حق خود را بگیرد! بنابراین سیستم دموکراتیک و منصفانه میباشد.

نه خیر، وقتی قوانین مدنی اجراء نمی شود و زمانی که قاضی ها با اشراف کامل به دروغ لنگرودی و مغرض بودن پرونده قوانینی را که باید پشتیبانش باشند زیر پا میگذارند آن سیستم قضائی دموکراتیک با سیستم قضائی غیر دموکراتیک عربستان سعودی و مصر هیچ فرقی ندارد.

بله، بر ای یک شهروند مسلمان در سوئد نتیجه روند قانونی در تمامی اشکال آن مطابق است با صفر "0".

کنترل بحران و سرپوشی پروژه هویت زدایی

در این قسمت شما بعنوان خواننده، شاهد اطلاعاتی که سیستم تربیتی (مدارس) سوئد پس از سالها مشاهدات عینی از کودکان و والدین گواهی کرده بود در ذهنتان همراه داشته باشید.

در این پرونده بخاطر نامه نگاریهای مرد که مدرسه باید مبرا از نفرت باشد، وزارت آموزش سوئد، تنها سازمانی بود که اعتدال خود را در این پرونده توانسته بود کمی حفظ کند. البته ترس مرد بر اینست که حتی این سازمان در آینده نه چندان دور پس از انتشار این کتاب معایب و نقطه های رخنه این سازمان را کور کرده و در راه پروژه هویت زدایی از کودکان مسلمان قدم موثرتری داشته باشد.

مشاهده عینی معلم کیمیا در آخرین باری که کیمیا را دیده بود بدین صورت گواهی شده و به ثبت رسیده بود "اختار بزرگ (کیمیا 8 ساله) به روی زمین نشست، میگریست، و نمیخواست با مادر خود برود" به عبارت دیگر دختر بزرگ مرد میخواست با شخصی (پدرش) بماند که او را هر روزه میزد؟! البته که نه. کیمیا انتخاب کرده بود که با پدر مهربان خود باشد تا مادر. بنابراین کیمیا برخلاف میل خود مجبور به رفتن شده و در نتیجه "گروگان" کلمه مناسبی برای تشریح اعمال آنگرودی و دولت سوئد میباشد.

همان روز وقتی مرد از راه رسید، بچه کوچک مرد (کیانا 6 ساله) نا خودآگاه به محض دیدن مرد (پدرش) به زبان می آید و میگوید "من میخوام امشب کنار پدرم بخوابم" به عبارت دیگر دختر کوچک مرد میخواست در آغوش مردی (پدرش) بخوابد که او را هر روزه میزد؟! البته که نه. کیمیا انتخاب کرده بود که با پدر مهربان خود باشد تا مادر. بنابراین کیانا برخلاف میل خود مجبور به رفتن شده و در نتیجه "گروگان" کلمه مناسبی برای تشریح اعمال آنگرودی و دولت سوئد میباشد.

مستند در این گواهی آمده که "بچه ها بطرف پدر خود میروند و او را در آغوش میکشند وقتی پدر به دنبالشان می آید، ولی بچه ها کمی بهانه گیر میباشند وقتی مادرشان میخواهد آنها را به خانه ببرد" در جایی دیگر "بچه ها مشخصاً دختر پدر میباشند" و یا اینکه "بچه ها با مادر خود نمیخواستند بروند!" با توجه به این همه شواهد طی سالیان دراز، زیر نظر بودن محصلین دختران مرد میخواستند با پدر خود بمانند و در آغوش گرم و مطمئن پدر خود بخوابند.

بچه ها تا بدان حد با پدر خود خوشحال و راضی بودند که پدر را به مادر ترجیح میدادند، با این حال سازمان اجتماعی آن ش ده بچه ها را مجبور به اطاعت و همراهی با مادرشان کرده بود. این گروگان گیری تأثیر بسیار منفی در روحیات کودکان در آینده خواهد داشت از نظر اعتماد به نفس، اعتماد به بزرگترها و امثالهم.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

مرد به تاریخ امروز 04.oct..2020 کودکان خود را ندیده و با اینکه بچه ها اجازه نداشته اند که با پدر خود یک تماس تلفنی داشته باشند.

کنترل و سرپوشی (در این پرونده)

1. شروع پرونده در سازمان اجتماعی
 2. شروع پرونده در سازمان پلیس
 3. پلیسها وارد تلفن همراه مرد میشوند و مدرک صوتی را از بین میبرند
 4. سازمان پلیس مدارک را از بین میبرد⁷³
 5. پروندهٔ تخیلی "زن آزاری مزمن" بسته میشود 2016.10.11 ، بازپرس شغل دیگری میگیرد
 6. پلیس گواهی جعلی به ادارات مختلف صادر میکند
 7. سازمان اجتماعی ان ش ده اعلام شکایت جعلی به پلیس در مورد "زدن کودکان"
 8. پلیس کنترل کامل به روی بچه ها از طریق مهر محرمانه
 9. بچه ها به مدت سه ماه در انزوای کامل در خانهٔ زنان نگهداری میشوند.
 10. بچه ها به مدت سه ماه حق رفتن به مدرسه را ندارند
 11. بچه ها به مدت یک ماه در سازمان زنان مورد ضرب و شتم قرار میگیرند
 12. مدرسهٔ قبلی بچه ها بخاطر گواهی مشاهدات خود بطور کامل قرنطینه میشوند
 13. محققان کودک⁷⁴ سازمان اجتماعی ان ش ده گواهی دروغ به دادگاه صادر میکنند⁷⁵.
 14. رئیس تیم خشونت خانوادگی، فریبا روستا، و گابریلا مارتینسون از سازمان اجتماعی ان ش ده، چاره ای جز اعتراف حقه بازی خود و آنگرودی ندارند.
 15. مشاورین سازمان زنان که کودکان را زده بودند، طی ¼ یک ورق 4-آ گواهی جعلی به دادگاه صادر میکنند.
- مرد توانسته بود با کمک هجویات قبلی آنگرودی ثابت کند که بچه ها حرفهای مادر خود را کلمه به کلمه تکرار کرده بودند.
- مرد در 9 مورد این نیم صفحهٔ 4-آ از شهادت قبلی آنگرودی در ادارات مختلف، بدون هیچگونه شک و تردیدی جعل گواهی مشاورین سازمان زنان را به اثبات رساند ولی نتیجه "0"
16. پلیس دادخواستها قانونی علیه آنگرودی را از بین میبرد.
 17. یک مورد از دادخواستها "افتراء شدید 5000-ک-16-1472840" که به دادگستری رسیده بود، دادستان ماتیااس لیدیری دستور به سرپوشی میدهد.
 18. بازجو اسرار به بازجویی بدون حضور وکیل مدافعه.
 19. وکیل مدافع کودکان در مقابل مرد که حق وکیل مدافعه نداشت.

⁷³ فیلم روز حادثه "دوربین پرو-گو" - لیست وسائل مرد در زندان - پاک کردن محتویات تلفن مرد

⁷⁴ نادیا چاک هورا و آزگل نیلسون

⁷⁵ صدای آزگل نیلسون و گواهی فرستاده شده به دادگاه اولیه

این همان روندی است که دولت سوئد برای جدا سازی پدر از فرزندان اتخاذ میکند. تقریباً با کمی پس و پیش با توجه به پرونده ها و اخلاقیات افراد مسلمان دیگر، دولت سوئد پس از سال 1994 آغاز هویت زدایی به همین شکل عمل کرده است.

ناگفته نماند که این پرونده مشکلترین پرونده تا بحال بوده است و امید نویسنده بر آن است که این پرونده زمینه آخرین پرونده ای باشد که کودکان مسلمان بدین گونه ریشه ای آزار و اذیت میشوند.

سازمان اجتماعی ان ش ډه "انتخاب" میکند که حرفهای یک زن مسلمان را قانون خود قرار بدهد، صرفاً بدلیل پیش فرضهایی که در جامعه سوئد در مورد مردان مسلمان نهادینه شده است؛ که این خود چیزی به جز نژادپرستی و نفرت از دین اسلام نمیشود، کاملاً خلاف قوانین و مقررات جهان فربیانۀ سوئدینها.

پس از آن سازمان اجتماعی ان ش ډه شکایتی را در آب نمک میخواباند به انتظار یک موقعیت مناسب و در این پرونده اشراف کامل به یک دعوی 10 ساله خانوادگی میان مرد و مادرزن حاجیه خانم فیتحیه شریف پور دارد.

برادر لنگرودی، دکتر سخیف لنگرودی در راه سوئد است با یک ویزای خریداری شده. بنابراین شانس درگیری بسیار میباشد، دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. پس از ورود دکتر سخیف لنگرودی، مرد کاملاً متوجه شرایط است و در کنار بچه هایش آرام و حتی اجازه میدهد که کودکانش با بستگان مادری خود دیدار و گردش کنند و مرد وقعی نمی نهد که دکتر سخیف لنگرودی به همراه خانواده اش با پول مرد به گردش و تفریح در سوئد، آلمان، چک و فنلاند آمده اند.

برخلاف پیش فرضهای نفرتی دینی علیه مسلمانان هیچ اتفاقی نمی افتد و مرد راضی به تحمل مخارج دکتر و خانواده اش میشود که قند در دل کودکانش آب نشود. حال فرصت برای پیش برد اهداف هویت زدایی 2 کودک مسلمان ذیغ میباشد.

بنابراین باید کاری کرد! عقلشان را روی هم میگذارند و دکتر را به همراه زنش (بدون پسرشان) در نزدیکی مرد در خانه آن پیرزن خرفت مقصودلو گرگانی جاگذاری میکنند، آن هم یک روز قبل از پروازشان به ایران. بدینوسیله مقدمات درگیری خانوادگی مهیا میشود.

پس از سیلی به دکتر سخیف لنگرودی 2 پلیس، هانا اریکسون و آنتون اندرشون دستور جلب مرد را خلاف عرف داده و مأمور پرونده سازی جعلی مطابق دستورالعمل هویت زدایی کودکان مسلمان عمل میکنند.

طبق گزارش پلیس، بازجویی تکمیلی ... 2016.09.19 "سخیف لنگرودی دستش را بلند کرد، و مرد 2-3 مشت به او نواخت"



عکسهای دکتر سخیف لَنگرودی دقیقاً پس از نوازش پدانه و طبق گفته دادستان بسیار بزرگ شده به ثبت رسیده، با این حال شما چیزی به نام جراحت میبینید؟

آیا این عکس نشانی از 2-3 ضربه مشت توسط یک مربی ورزش رزمی دارد؟ 2016.09.09 ساعت 20:30 پلیسها همچنین در گزارش خود مینویسند "امضاء کننده هانا اریکسون و آنتون آندرشون هر دو احساس جرم شرافتی کردیم" که کلاً این ادعا از دو پلیس در محل حادثه که هنوز چیزی مشخص نیست در سوئد خود جرم میباشد، چه برسد به اینکه در گزارش هم ثبت شود که در نگاه اول کسی را به جرمی محکوم کردن و طبق آن تمامی حقوق قانونی یک شهروند را نادیده گرفتن.

پلیسها حتی به آن هم اکتفا نکردند و آن پلیس زن با اطمینان کامل به دروغهای لَنگرودی شروع به تهدید مرد مسلمان میکند و در گزارش خود هم به ثبت میرساند در تاریخ 2016.09.09 "امضاءکننده (هانا اریکسون) به مرد گفتم که کلیدهای خانه را به لَنگرودی بسپارد ولی مرد از دادن کلید سر باز زد به بهانه اینکه اونجا خانه من است! امضاءکننده (هانا اریکسون) به مرد گفتم که او دیگر به خانه خودش خوش آمد نیست!"

تمامی این جملات خلاف قوانین مندرجه سوئد میباشد و مجرم بودن مرد از نظر پلیسها که اجازه قضاوت در محل حادثه را ندارد نشان دهنده پیش فرضهای نفرتی دینی این زن پلیس در محل حادثه بوده است. این تنها قسمت کوچکی از گزارش است که مرد با تلاش فراوان توانست به آن دست یابد. مابقی گزارش محرمانه و مرد تا به امروز دسترسی به آن را ندارد!

گزارشهای خود پلیس پرده از این واقعیت برمیدارد که پلیسها در سوئد آموزش میبینند که خودآگاهانه قوانین مصوبه را به کنار بگذارند و حرفهای یک زن مسلمان را ملاک پیش فرضهای خود بدانند. پلیسها در سوئد آموزش میبینند که در برابر یک زوج مسلمان شکایات و گزارشات گذشته بر علیه زن را نادیده بگیرند و فقط و فقط تصمیمات خود را بر پایه سخنان زن مسلمان پایه ریزی کنند، تا بدان حد که گواهی پیشین لَنگرودی که با قسم به وجدان که پس از تحقیقات دروغ بودن آن ثابت شده بود، هیچگونه زنگ خطری را به صدا در نیاورد. اینکه یک زن میتواند به راحتی به وجدان خود قسم دروغین بخورد در اینمورد نکته مثبتی هم تلقی میشده!

سازمان اجتماعی و اداره پلیس دستور دیگری دارند و آن اینکه بچه های یک خانواده مسلمان، بدون حکم و راست آزمایی در دادگاه باید از پدرشان جدا شوند، بنابراین دستور "خانه محافظت شده"، علاوه بر گواهی اینکه هیچگونه اسناد و مدرکی علیه مرد وجود نداشته، را میدهند و با بی شرمی کامل

بدون حکم دادگاه به اُنگردی حق گروگان گیری کودکان مُرد را می‌دهند. حکم قبلی دادگاه مبنی بر حرانته مشترک جای خود را با دستورالعمل هویت زدائی کودکان مسلمان در سوئد عوض میکند.

سرپوشی اینگونه پرونده ها سالهای سال است که انجام میشود، بنابراین پلیسها هیچ واهمه ای در هنگام نوشتن گزارش و از بین بردن مدارک در تلفن همراه و یا صدور گواهی جعلی به دل خود راه نمیدهند. ولی مُرد طی تنظیم شکایت نامه ای⁷⁶ درخواست "تضمین نگهداری" فیلمی که توسط پلیس هانا اریکسون گرفته شده بود، صدای ضبط شده توسط مرکز تماسهای اضطراری و همچنین لیست بازداشتهگاه را دارد.

البته این دادخواست و دیگر دادخواستها با دانش کامل از بین رفتند. حتی رئیس دادستان نیروی ویژه پلیس، مائس اریکسون هم طبق شماره پرونده 16-117467-AM تمایلی به اجرای قانون نداشت.

مُرد بالاخره پس از سه ماه کوشش و دوندگی بی ثمر توأم با هیچگونه نشانه ای از کودکش از نخست وزیر⁷⁷ سوئد و دیگران به تاریخ 2016.12.20 بعنوان تبعیض نژادی و همچنین کمک به گروگان گیری 2 کودک دادخواستی تنظیم کرد، چونکه مسئولین این کشور موظف به نظارت اعمال قانون یکسان برای همه میباشند. البته که این دادخواستها مطابق انتظار همگی مختومه اعلام شد.

این است اعدام مخملی در سوئد. یک شهروند اجازه دارد از هر شخصی و هر مقامی دادخواست تنظیم کند ولی نه تنها دادخواستش به جایی ختم نمی شود بلکه به شاکی هم مهر دعوایی و مریض بودن میزنند، روشی که باید دُولی همچون عربستان سعودی از آن بجای قطعه قطعه کردند نویسندهگان خود پیروی کند! بنابراین سوئدیها در مقابل دیگر کشورها ادعای آزادی کامل شهروندانشان را دارند و بدین صورت گروگان گیری کودکان را به یک موقعیت تبلیغاتی تبدیل میکنند و پرونده از قبل مختومه را نشان افتخاری برای کشور سوئد میدانند.

قدم بعدی این بود که مُرد را بعنوان "زن آزاری مزمن" در بازداشتهگاه نگه دارند، خوار و حقیر کنند، با تفهیم کامل از دروغهای اُنگردی سعی در تقلب و جهل مدرک. ولی در اینجا اتفاق نامتقارنی می افتد! وقتی که بازپرس برای جرایم نامبرده مدرکی نمی یابد، خلاف دیگران به قانون احترام میگذارد و کاملاً مخالف دستورالعمل پروژۀ هویت زدایی پیشنهاد به اختتام پرونده میدهد. این تصمیم تمام محاسبات پلیس و سازمان اجتماعی آن شِده را به هم میریزد.

مُرد بدین وسیله از بازجو "اچ" بخاطر صداقتش و احترام به قوانین مدنی سوئد تشکر و قدردانی میکند. در این پرونده بازجو "اچ" تنها فردی بود که قانون را بطور یکسان بدون توجه به دین، جنسیت، ملیت مُرد اعمال کرد. البته او مجبور به عوض کردن بخش شد.

پس از مختومه شدن پیش تحقیقات در مورد "زن آزاری مزمن" سازمان اجتماعی ان ش ده و پلیس وست بریا، دست آویز بچه ها میشوند. ولی این بار برای اینکه جلوی سوال و جواب غیر ضروری و غیر مفید را برای خود بگیرد مهر محرمانه به پرونده الصاق میکنند. در ضمن پلیس با کمک مهر محرمانه توانست بدون هیچگونه مزاحمتی گواهی صادر کند بدون اینکه سازمانی و یا شخصی بتواند از چگونگی موضوع مطلع شود.

مهر محرمانه مزایای دیگری هم داشت. پلیس توانست بدین وسیله زندگی فرزندان مرد را کاملاً تحت کنترل داشته باشد و حرکات آزادانه کودکان را محدود و در بعضی موارد کاملاً ممنوع کند. توسط مهر محرمانه فرزندان مرد محکوم به زندگی در خانه زنان میشوند که بیشتر به زندان شبیه است تا یک زندگی آزاد که یک بچه باید بتواند از آن لذت ببرد. این هم یک جنایت دیگر در مورد کودکان مسلمان در سوئد.

بله، کودکان هم در سوئد به زندان محکوم میشوند. بله، اینست تعریف دقیق سوئدیها از بهترینها برای کودکان مسلمان در سوئد.

در طول زندان و حتی پس از آن فرزندان مرد اجازه نداشتند و ندارند هیچگونه تماسی با پدر خود داشته باشند، حتی برای یک "سلام" از طریق تماس تلفنی! در طول زندان و حتی پس از آن بچه ها اجازه نداشتند، علازم درخواستشان، با پدرشان بمانند و در آغوش پدرشان بخوابند.

بله، همه و همه اینها تعریف دقیق سوئدیها از بهترین برای کودکان مسلمان در سوئد است. ولی ای کاش مسائل به همین جا ختم میشد!

در زندان زنان، فرزندان مرد بخاطر اعتراف نکردن به کتک خوردن از پدرشان مورد اعمال فشار روحی شدید قرار گرفتند. سازمان ان ش ده، پلیس و آنگرودی نیاز مبرمی به اعتراف فرزندان مرد در این مورد داشتند. روز و شب برای بچه ها قصه هایی در مورد خشونت مرد تعریف میکردند تا بدین طریق بتوانند ذهن کودکان را در طول زمان مخشوش سازند. فرزندان مرد سه ماه کامل هیچگونه ملاقاتی با همکلاسیها و یا کودکان دیگر که با آنان خوشحال بودند نداشتند. "منزوی" به معنای واقعی کلمه.

طبق قوانین در سوئد کودکان در طول حداکثر سه ماه باید از افراد متخصص بازجویی شوند ولی با وجود سه ماه انزوای مطلق دو کودک هشت ساله و شش ساله در سوئد نتوانستند در ذهن دو کودک هشت ساله و شش ساله حک کنند که پدرشان آنان را زده است. فرزندان مرد بالاخره شش ماه پس از به گروگان گرفته شدن و با فشارهای ممتد مرد بر روی سیاستمداران بازجویی شدند!

نتیجه؟ افشای زدن کودکان مرد در زندان زنان! بله، درست خواندید. فرزندان مرد در طول بازجویی توسط افراد متخصص بازجویی از کودکان اعتراف کردند که در طول اولین ماه زندگی خود در زندان

زنان مورد ضرب و کودک آزاری قرار گرفتند. بله، طبق گواهی دادستانی، پلیس های متخصص (نیروی ویژه بازجویی از کودکان) به ثبت رساندند که فرزندان مرد مورد شکنجه جسمانی قرار گرفته بودند.

در این مدت وحشتناک، مرد بدون وقفه مقامات اداری، دولتمردان و سیاستمداران را در جریان روند این پرونده میگذاشت. همگی و همگی از رئیس مجلس، نخست وزیر، وزراء، کمیته انضباطی مجلس تا مسئولین سیاسی شهرداریها در جریان روند این پرونده و دورویی مراجع قانونی در برخورد با مسلمانان خبر میداد.

مرد خاطر نشان میکرد که شهروندان بطور جمعی به سیاستمداران قدرت سیاسی و همچنین ابزار اعمال قدرت را داده اند که جلوی اینگونه بی عدالتی ها را بگیرند و قانون بطور یکسان بدون در نظر گرفتن تعلقات دینی، فرهنگی، اجتماعی، جنسیت و غیره اعمال شود. در عوض برخی از آن سیاستمداران تقاضا کردند که دیگر نامه ای از جریانات روزمره مسلمانان در سوئد به آنان فرستاده نشود، برخی هم بعنوان پست غیر آشنا مستقیماً به سطل زباله فرستاده میشد.

ولی از همه مهمتر گروهی از مسئولان سیاسی دورویی را به حد اعلا رسانده بودند. این گروه مدعی بودند که طبق [قوانین] سوئد آنان اجازه ندارند که در روند یک پرونده فردی که در آن کودکان مورد اذیت و آزار ادارات دولتی قرار گرفته اند، دخالت کنند؟! در صورتی که در قوانین "حکومتی" که خود یکی از چهار اصل قانون اساسی سوئد میباشد دقیقاً بدین صورت تشریح شده است که "اگر دلیل خاصی وجود داشته باشد، دولت اجازه دارد که تصمیم بگیرد، اقدامات بعدی برای تحقیق و یا پیگرد قانونی در مورد یک عمل که جرم محسوب میشود، انجام نشود"⁷⁸

در همین مابین مرد در ارتباط با دیگر سیاستمداران و کارمندان مطلع از پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد میشود. بعضی از آنان برای تسکین درد مرد میخواستند به او بقبولانند که این پروژه جزئی از سیستم سوئد شده و چاره ای بجز قبول آن و ادامه زندگی! عادی! ندارد. دیگران از این گروه خود ناراحت این سیستم بودند. این افراد در مورد روش کار سازمان اجتماعی، پلیس و همچنین افراد مورد اطمینان این پروژه صحبت میکردند. ولی مضحکتر از همه همکاری وفادارانه محض ایرانیان داخل این سیستم بود که با جان و دل برای این پروژه کار میکردند! فقط بخاطر نفرتی که این زنان ایرانی با خود به سوئد آورده بودند.

در عوض این خوش خدمتی به آنان فضای آزاد کاری بیشتری و همچنین شانس بهتری در ارتقا شغلی میدهند. بطور مثال رئیس سیاسی سازمان اجتماعی این زن ایرانی به نام پروین آراقی و رئیس قسمت تیم خشونت سازمان اجتماعی این زن دیگر ایرانی به نام فریبا روستا (با او در کتاب "سودنیها احمق هستند به نقل از لنگرودی، زن ایرانی" بهتر آشنا خواهید شد).

⁷⁸ قوانین حکومتی که یکی از چهار پایه قانون اساسی کشور سوئد است، قانون 2010:1408، بدین گونه آمده که "اگر دلیل خاصی وجود داشته باشد، دولت اجازه دارد که تصمیم بگیرد، اقدامات بعدی برای تحقیق و یا پیگرد قانونی در مورد یک عمل که جرم محسوب میشود، انجام نشود".



پروین اراقی



فریبا روستا

رئیس سیاسی سازمان اجتماعی ان شین د تیم خشونت سازمان اجتماعی ان شین د به عبارت دیگر اولین حلقه گروگان گیری کودکان مسلمان برای پروژه هویت زدایی در سازمان اجتماعی ان شین ده دو زن ایرانی مسئولش میباشد.

همه افرادی که در مورد این پروژه خبر داشتند در یک مورد متفق القول بودند و آنهم این بود که اگر مرد بخواد به نوشتن و اعتراض خود ادامه بدهد کمترین عواقب آن چندین سال زندان خواهد بود، چیزی که دیگر پدران را بر سر عقل می آورد. برای به زندان فرستادن شهروندان نیازی هم به ادله داشتن نیست، فقط کافی است که زیپ شلوارت پائین باشد، تو که دیگر "از آسانتر مهمتر و پُر سر و صداتر نمی توانی بشوی"، ادعای بعضی از کارمندان بود. شاید هم تو بتوانی زیپ شلوارت را بالا نگه داری، حساب بانکی تو که دیگر در اختیار تو نیست، مطمئن باش پرونده ای آنجا برایت باز خواهند کرد. خلاصه کلام اینکه به زندان انداختن مرد ساده ترین کار است.

برخی هم یا فراتر می نهادند و اظهار می داشتند که دولت سوئد برای مخفی نگه داشتن این پروژه حتی راضی به قتل میباشد ولی بدترین سناریو در میان این افراد آنهایی بودند که ادعا میکردند که دولت برای درس عبرت دیگران مرد را به راحتی در بازداشتگاه پلیس حلق آویز خواهند کرد همانطور که تاکنون کاملاً آشکارا در مواردی ثبت شده انجام داده اند.

آنوقت بود که مرد تصمیم به نوشتن کتاب مستند درباره این پروژه هویت زدایی گرفت. مرد نمیخواست بیهوده بمیرد. مرد با خود فکر میکرد که دنیا باید از این پروژه دولت سوئد که در مورد مسلمانان سوئد اتخاذ میشود مطلع شوند. مرد فکر میکرد، حالا که کودکان او را به اسارت و در آینده به بردگی خواهند کشاند، این کمترین ادای دین به فرزندان خود است.

در برخی از کشورها که سوئد آنها را دیکتاتور مینامند به مانند عربستان سعودی و مصر، افراد به مانند مرد را در همان دم اول از بین خواهند برد. البته پس از این کتاب به نفع عربستان سعودی و مصر خواهد بود که از روش سوئدپها پیروی کنند و کودکان افراد نامساند را به گروگان ببرند تا بدینگونه صدای همه گان را در گلو خفه کنند و هم اینکه نویسندگان و معترضان بطور مداوم روز و شب در عذاب دائمی بسر برند.

روز و شب را می شمارم روز و شب
انتظارم، انتظارم روز و شب

در هوایت بی قرارم روز و شب
جان روز و جان شب، ای جان تو

این سیستم خفقان سالهاست که در سوئد انجام میشود و در ترکیب با کمک هزینه اجتماعی (حق السکوت)⁷⁹ جواب خوبی از آن تا بحال گرفته اند ولی در این مورد بخصوص مرد با خود فکر میکنند "من که دیگر چیزی برای باختن ندارم! و خودم را هم برای چندر غازی نمی فروشم". مرد بدون فرزندانش خود را مُرده متحرک میدانست و تنها چیزی که مخیلهٔ مرد را روز و شب پُر می کرده و خواهد کرد حتی پس از دیدار فرزندانش انتقام از دولت سوئد است و انتقام.

این سیستم در سوئد نسبت به اینکه بچه ای و یا والدین آزار و اذیت میشود کاملاً بی تفاوت است. تا جایی که میتوان به راحتی ادعا کرد که این سیستم بصورت هدفمند به دنبال آزردن فرزندان فرد متخاصمی میباشد. در اینگونه موارد دیگر تنها هویت زدایی مد نظر نیست بلکه دیگر اعلام خطر به دیگر والدین مسلمان که اینگونه بلا به سر شما هم خواهد آمد اگر شما لام تا کام باز کنید. و از بابت مالی هم شما را به صفر میکشایم. پس ساکت بمیرید و به همین غذایی که جلوی شما به مانند سگها میگذاریم بسنده کنید.

این سیستم کاملاً متمرکز به هدف است و آن هدف چیزی کمتر از هویت زدایی یک کودک در سنین کم و در نتیجه یک برده در سنین بالا نمیشود. مستند این جمله را در کتاب "مسلمانان، بردگان مدرن" از همین نویسنده خواهید خواند.

البته چیزی را که سیاستمداران منتخب مردم، این قشر نوین دیکتاتور با آرای مردم، در متغیرات خود محاسبه نکرده اند، قدرت تحمل مردم است. بدینصورت که هر قشر و گروهی میتواند تا به یک درجه ای از ظلم و ستم مقاوم باشد، پس از آن سطح بقول سوئدیها "حتی قطره ای کافی است که آب سرریز شود"

این پروژه سال 1994 توسط به قدرت رسیدن یوران پَرشون در حزب سوسیال دموکراتهای سوئد کلید خورد. این پروژه تا کنون 25 سال، یک چهارم قرن، قدمت دارد و مردمان مسلمان در گوشه و کنار سوئد کم کم به اعتراض بلند میشوند و حتی دست به خشونت زده اند.

تیراندازی و اعمال خشونت نسبت به پلیس و سازمان اجتماعی چندین سال است که اتفاق می افتد و برخی از پدران ایرانی سالهای سال است که به ایران پناه برده اند و فرزندان خردسال خود را به ایران میبرند و با تربیتی که خود فکر میکنند برای فرزندانشان مفید است آنان را بزرگ میکنند. البته در بسیاری از موارد دولت سوئد با وقاحت کامل از طریق اینترپول پی گیر قضایا میشود و به قول ما موج سواری در شهرت خوب خود دارد⁸⁰.

حتی خود سوئدیها هم جانشان به لبشان رسیده و این را میتوان در آرای 18% حزب دموکراتهای سوئد (SD)، سومین حزب بزرگ این کشور به وضوح دید. مردم دیگر تحمل ضد و بندهای سیاسی پشت

⁷⁹ خیلی از شهروندان سوئد برای امرار معاش نیاز مبرم به کمک هزینه اجتماعی دارند که بطور طنز آمیزی از همان مالیاتهای پرداخت شده همان فرد تأمین میشود!

⁸⁰ آیا تا به اینجای این کتاب مستند هرگز فکر میکردید که سوئد اینگونه با مسلمانان رفتار میکند؟

دریهای بسته به نفع گروه خاصی را ندارند. مردم خسته از این هستند که بهترین روزها، ماه ها و سالهای عمرشان سر کار، کاری که بیشترین عاعدی مالی را برای دولت دارد میگذرانند ولی همه چیز از روز قبل بدتر و بدتر میشود. امور بهداری، مدارس، حقوق بازنشستگان⁸¹، خانه، ساختار زیربنایی کشور و غیره، همه و همه روز به روز بدتر و بدتر میشود ولی مالیاتها روز به روز بیشتر و بیشتر میشود.

بله، حتی سوئدیهها هم از این سیستم دیکتاتوری و خفقان نوین خسته شده اند و به همین خاطر افرادی حاضر به افشای راز خود با مرد شدند.

مرد از طرف دیگر بخاطر ندیدن فرزندانش بیشتر و بیشتر مستاصل میشود و این فکر که فرزندانش هم امید به دیدار او دارند ولی این اجازه به آنها داده نمیشود بیشتر او را از خود بی خود میکند. مرد بیشتر و بیشتر مستاصل آن اطلاعاتی میشود که تقریباً روزانه به او میرسد. مرد به تحمل و بردباری عادت دارد ولی این واقعاً بیشتر از توان اوست، بنابراین در حالت به مانند خلسه، بی اختیار و بدون وقفه مینویسد.

مرد هر چه بیشتر به مراجع مینویسد و قانون تساوی شهروندان نسبت به قانون را خاطر نشان میکرد، کارمندان سازمان اجتماعی و پلیس بیشتر مخالف مرد و قانون عمل میکردند. البته این کارشان به خودی خود مدرکی شد برای نمایش آزار و اذیت دینی و سلب آزادی بیان برای جهانیان ولی به چه فایده؟ مرد دلنگار فرزندانش و فرزندانش او این بار روحی را تا آخر عمر به دوش خواهند کشید.

مرد در حماقت خود نسبت به باور دموکراسی در سوئد، به امید اینکه فرزندانش را از چنگال زندان زنان برهاند به دادگاه چند نامه ای مینویسد و اطلاعاتی در مورد لنگرودی و اینکه سازمان اجتماعی مطلع از دروغهای لنگرودی بوده اند هیچگونه شانس برای آنان در جلسه علنی دادگاه نخواهد گذاشت پس چرا فرزندانش مرد را همین الان آزاد نگذارند؟ زهی خیال باطل، برای اینکه این اطلاعات موثق باعث شد که فرزندانش مرد از چنگال لنگرودی به چنگال دولت بافتد با این استدلال که "لنگرودی دیگر نمی تواند منافع قانونی کودکان را حفظ کند"

در اینگونه موارد وقتی که سیستم متوجه نقطه ضعفی میشود به طور خودکار به ترفند دیگری متوصل میشود با این استدلال که "یک وکیل میتواند بهتر از منافع قانونی کودکان را تأمین کند" آیا مزورانه تر از این میتوان پیدا کرد؟ بله، اینست تعریف سوئدیهها از "بهترین برای کودکان مسلمان" در سوئد. اینکه بزور کودکان را از والدین مخالف خواسته کودکان جدا کردن، بهترین برای کودکان خوانده میشود.

این قسمت از روند پرونده به عقیده برخی کارمندان که این پروژه را برای مرد تشریح میکردند، مرحله دوم خفه کردن یک پدر مزاحم است که در این مرحله 99% از پدران مزاحم راهی زندان خواهند شد،

⁸¹ سن بازنشستگی در سوئد 67 سال میباشد. یعنی در عمل یک فرد پس از 18 سالگی تا 67 سالگی موظف به کار کردن و بارآوری برای دولت میباشد.

فقط کافی است که بچه‌ها کوچکترین، کوچکترین اشاره به تنبیه شدن از پدر خود بکنند، مابقی کار توسط وکیل انجام خواهد شد.

پس از این اطلاع، مرد به دولت و رسانه‌ها مینویسد "من از آن دسته پدرهایی نیستم که اجازه بدهم پس از 10 سال تبریئه شوم به اسم اطلاعات جدید که در واقعیت از همان اول همه از آن مطلع بودند ولی به عمد نادیده می‌گرفتند، بنابراین هرگونه سلب آزادی منجر به اعتصاب غذا خواهد شد". مبارزه در شرایط نامساوی چیزی است که مرد/مسلمانان در کودکی به آن عادت میکنند با دستان خالی و پاهای برهنه.

جالب اینجاست که همه اینها را سوئدیها برای دیگر کشورها "بهترین برای کودکان" توصیف میکنند و افراد بیسواد (غرب زدگان دانشگاهی) آن دُول کورکورانه آزار معنوی کودکان را به خورد ملت خود میدهند و احساس متمدن بودن میکنند!

در واقعیت همه اینها نشان دهنده تجاوز بی حد و حصر به حقوق کودکان علل خصوص کودکان مسلمان در سوئد میباشد. اینها همه نشان دهنده عمق تجاوز سوئدیها به حقوق بشر و حقوق کودکان صرف اینکه کودکان در سوئد از یک خانواده مسلمان به دنیا آمده اند.

عجب در این است که روش کنونی سوئد در مقابل مسلمانان یادآور روزگار و عملکرد 400 سال پیش سوئدیه در کشورهای غربی افریقا میباشد. در آنزمان هم این سوئدیها بودند که کودکان- نوجوانان و جوانان سالم و قوی افریقایی را از روستاهای محل سکونت و والدینشان می ربودند و آنها را کمی دورتر از خانه و کاشانه و والدین خود بعنوان برده به انگلیسی‌ها و هلندیها میفروختند و برای دائم آنان را از ریشه‌های خانوادگی، فرهنگی و دینی خود جدا میکردند و به قاره آمریکا به بردگی فرستاده میشدند توسط سوئدیها.

حال، 400 سال بعد زمان آن رسیده که این مُدل را با کودکان مسلمان در همان خانه و کاشانه خود (کشور) به اجراء در بیاورند و کودکان را بعنوان نیروی کاری و همچنین مصرف کننده همان تولیدات خود به سرمایه داران چند ملتیتی بعنوان برده بفروشند (برده امیالی که از کودکی در کودکان به جای ریشه خانوادگی کودکان ریزی میشود) و اینبار در جلد کاملاً بشردوستانه بطوری که تحصیل دیگران را هم به دنبال خواهد داشت به نام "جدایی از هویت خود، مشکلات کمتری برای کودکان در آینده به همراه خواهد داشت!"

تمامی ابعاد این جنایت به نام "بهترین برای کودکان مسلمان" خوانده میشود.

ملاقات فیلیپ با سیاستگذار

فیلیپ:

چه قهوه خوش طعم و عطری!

سیاستمدار:

مگه نه⁸²! من هم از رایحه شیرین مخفی آن خوشم می آید.

چه اتفاقی در بیرون می افتد فیلیپ! این مرد کیه که اینگونه مینویسد؟ اطلاعاتی در مورد مرد داری؟

فیلیپ: اطلاع بله، ولی خبر خوش نه. تمام وجود مرد یک خبر بد است! البته خبر بد برای

سیاستمداران ولی خوب برای سوئد. ما مرد را 10 سال است که زیر نظر داریم.

سیاستمدار:

ما فکر نمیکنیم که مرد حتی برای سوئد هم خوب باشد. مرد صحبت از هرج و

مرج میکند. واقعاً فکر میکند که ما کارمندان را بخاطر آنچه‌ای که او خشونت می نامد معارضه خواهیم

کرد؟ برای مرد و دو تا بچه؟ آنها مسلمان! خداییش حتی شوخی آن هم چندان آور است.

اگر ما پلیس، کارمندان سازمان اجتماعی و سیاستمداران را اخراج کنیم فکر میکنی که دیگر کسی جرأت دارد سر کارش برود؟ کاری که ما فکر می کنیم سوئد را به پیش میراند. دستورالعمل من برای اجرای این پروژه است، و من هم معتقد هستم که این پروژه برای آینده کشور خوب است. فعلاً که یک نسل گذشته و ما جواب خوبی از آن تا به حال گرفته ایم و هر چه عمر پروژه بیشتر شود جواب بهتری خواهیم گرفت.

فیلیپ:

تو نیازی نداری که "بخاطر" مرد آنان را معارضه کنی! تو وظیفه داری که آنها

را بخاطر قانون شکنی مجازات کنی و مرد هم چیزی بغیر از این را نمیخواهد. پرونده مرد بی شرمانه شدن این سیستم را نشان میدهد و مرد بدبخت واقعاً معتقد به دموکراسی و عدالت است و مرد "واقعاً" کسی است که شما را به گریه خواهد انداخت.

سیاستمدار:

دموکراسی نسبت به نیاز کشور متغیر است، کلاً همه چیز نسبی است حتی گریه

ما (میخندد).

فیلیپ:

ولی نه برای مرد.

سیاستمدار:

تو گفتی که مرد را 10 سال زیر نظر دارید؟ برای چه؟

فیلیپ:

بخاطر فعالیت اجتماعی! در حقیقت مرد مبارزه خودش را مخالف حقه بازی به

نام دموکراسی از سال 1992 شروع کرده بود وقتی که مسئولیت خودش را نسبت به شاگردانش در پشت پرده انجام می داد. ولی ما وقتی خبردار شدیم که او مقاله ای تحت عنوان "پادشاه کرد است؟" به چند خبرنگار فرستاده بود.

سیاستمدار:

باز هم می گویی که از مرد چیزی برای به زندان انداختن او نداری؟ این که خیانت

به کشور است وقتی که پادشاه فقید سوئد را با کُردهای غارنشین مقایسه می کند!

فیلیپ:

تو هم شوخیت گرفته! در اینصورت تو نیاز داری که چندین و چند تن از دوستان

خودت را در قسمت چپ خودتان روانه زندان کنی و یکی از آنها خود تو که در مورد پادشاه فقید سوئد همچین تفکرات مثبتی نداری.

⁸² یک اصطلاح سوئدی که مکرر تکرار میشود.

با این حال باید خاطر نشان کنم که مرد همیشه به نیکی از پادشاه فقید سوئد و خانواده او صحبت میکند و آنان را مظهر ریشه سوئد در تمدن میدانند.

سیاستمدار: و این به ذائقه یک کارمند پیر وطن پرست خوشایند می آید! تمدن؟! تمدن پس از

ناپلئون که معشوقه خود را با معشوقه اش به سوئد برای پادشاهی فرستاد!

فیلیپ: طنز و کنایه بعضی وقتها مضّر است.

سیاستمدار: خُب بگذریم. دیگر چه پیدا کردید؟

فیلیپ: پیدا و پیدا. خیلی چیزها پیدا کرده ایم ولی با این حال چیزی نداریم که بخواهد

امنیت کشور را به خطر بیاندازد.

سیاستمدار: کی از کشور حرف میزند؟ چیزی پیدا کردید که سیستم بتواند او را چند سالی به

زندان بیاندازد؟ از طرفی هم این مسئله به هیچ وجه به یک سوال کشوری نباید تبدیل بشود. مرد فقط

یک خلاف کار خُرده پا است. جرم زدن فرزندان در اینمورد بسیار مناسب است. مرد همچین نجسب

به نظر می آید.

فیلیپ: من فکر میکردم تو طرفدار دموکراسی بودی.

سیاستمدار: دموکراسی بله ولی من فکر میکنم که مرد دیوانه است.

فیلیپ: اینطورییه واقعا؟ این یکی را نمیتوان همچین برجسبی زد. ما تمام نوشته های او

را در هوا می قابیم قبل از اینکه به دست تو و یا دیگران برسد. ما چیزی پیدا نمی کنیم که یک فرد

اجازه نداشته باشد در مورد آن به یک سیاستمدار و یا به یک کارمند عالی رتبه در یک کشور مُدرنی

به مانند سوئد نتواند بنویسد.

سیاستمدار: یک چیز مشمنز کننده ای در نوشته های مرد است.

فیلیپ: مشمنز کننده؟! مرد تهدید نمی کند. مرد بی ادب نیست. مرد حتی از شما در مورد

این پرونده کمک نمی خواهد. تنها چیزی که مرد مینویسد و در مورد آن صحبت می کند اینست که

قوانین سوئد باید طبق قوانین برای همه شهروندان بدون در نظر گرفتن نژاد، فرهنگ، دین، جنسیت و

غیره یکسان باشد، همانطور که در قانون اساسی سوئد هم آمده است.

سیاستمدار: بله همین است که مشمنز کننده است. ما مسلمانان را وارد نکردیم که حقوق یکسان

داشته باشند چه رسد به اینکه به ما درس قانون هم بدهند. اینکه هر روز نامه ای از یک خارجی مسلمان

بگیری که تو را محکوم به این و آن میکند بدون اینکه بتوانی از او اعاده حیثیت کنی مشمنز کننده

است.

فیلیپ: اولاً مسلمانان که نمی دانند شما چرا واردات مسلمانان به راه انداخته اید و همان

بهتر برای کشور که ندانند. ولی آن چیزی که تو می گویی مشمنز کننده، نشانه هوش و زکاوت بی حد

اوست، چیزی که شما باید از آن بترسید. در ضمن مرد حکم شهروندی اش را 1996 گرفت و حالا

سوندی به حساب می آید (کم تخریب کننده می گوید).

تنها چیزی که حالا مرد می خواهد اینست که دیگر هیچ شهروندی و کودکی وارد این راه مخرب روحی

نشوند. خلاصه کلام اینکه ما مدرکی برای دستگیری او نداریم.

سیاستمدار: حال و حوصله نامه های بی انتهای او را هم ما نداریم، حالا شکایت از ما بماند.

فیلیپ: در حال حاضر عاشق فرزندان خود بودن و در راه سلامت فرزندان خود در سوئد مبارزه کردن جرم نیست. حتی دلسوزی برای کشور هم فعلاً جرم خوانده نمی شود.

سیاستمدار: بوی همدردی می آید؟ تو دلت برای مواضع او می سوزد؟ به مرد، دیگران و همچنین کودکان دیگران ربطی ندارد که ما برای آینده سوئد چه مسائلی را مناسب میدانیم.

فیلیپ: در مورد همدردی و دلسوزی مرد عادت دارد که بگوید؛ با یک کرون به یک گدا می توان از شرش خلاص شد!

نه، من هیچ همدردی با مرد ندارم ولی یکدلی (empati) برای میهن و کشورم سوئد دارم. من نمی خواهم که کشورم ویرانه شود برای اعاض و طمع شرکتهای چند ملیتی که اگر نیاز داشته باشند خانواده خود را هم می فروشند اگر سودشان در آن باشد، چه رسد به یک کشور کوچکی همچون سوئد. برای آن که دیگر دلشان هرگز نمی سوزد.

سیاستمدار: بله، دقیقاً همین، ویران کردن. مرد دارد نام خوب جهانی سوئد را ویران 2 بچه میکند. این مسلم است که خلاف میباشد.

فیلیپ: نه برای هر بچه ای. دو تا بچه های "او". و خاطر نشان کنم که "ویران کردن" کلمه خوبی است، این دقیقاً همان چیزی است که مرد در مخیله خود تصمیم انجام آنرا دارد و جالبتر از همه اینست که جرم هم نمی باشد. او فقط دارد واقعیتها را بازگو میکند.

سیاستمدار: منظورت چیست؟

فیلیپ: مرد به دنبال نام خوب سوئد است و از طریق برملا کردن این پروژه که شما نسبت به کودکان مسلمان در سوئد و اروپا اعمال میکنید به هدف خود خواهد رسید. طی چند سال آینده عکس العمل مسلمانان را در برابر پرچم سوزان سوئد خواهیم دید. خود کرده خودسوز را تدبیر نمی باشد.

سیاستمدار: نه، من اینگونه فکر نمی کنم. مرد یک بازنده ساده پُر سر و صدا است.

فیلیپ: مرد را دست کم نگیر. ساده، پُر سر و صدا آری، ولی بازنده نیست. من اینرا به تو قول میدهم.

در طول زمان، این سوئد است که بازنده میشود. مرد بالاخره از ته و توی این پروژه سر در می آورد و این برای سوئد خوب نیست.

سیاستمدار: ناراحت نباش. مسلمانان کلاً احمق هستند.

فیلیپ: دوباره تکرار میکنم، مرد را دست کم نگیر. شنود ما چیز دیگری در مورد مرد میگوید. شما با آتش بازی میکنید و این آتش کشور مرا میسوزاند.

سیاستمدار: سوئد کشور من هم هست.

فیلیپ: بله، کشور مرد هم هست. بنابراین در مورد مرد طور دیگری عمل کنید. این قضیه را دست کم نگیر که مسلمانان از بدن خودشان به صورت اسلحه استفاده میکنند.

این موضوع تعریف کننده اینست که زندگی شان در برابر یک هدف و الاثر ارزشی ندارد.

سیاستمدار: میخوای بگویی که مرد آنقدر دیوانه است که جلیقه بمب به خود ببندد؟

فیلیپ: نه، به هیچ وجه نه. مرد زرنگتر از این حرفهاست و اینجاست که تو در مورد مرد اشتباه فکر میکنی. مرد جلیقه بمب را به تن ما کرده است.

اطلاعاتی را که مرد در مورد این پروژۀ و خیانت سیاستمداران به سوئد و مسلمانان سوئدی در جهان در حال تشریح است آن جلیقهٔ بمبی است که مرد به تن شما سیاستمداران کرده و شما اینرا نمی فهمید. متوجه نمی شوید که مرد با اسناد و مدارک شما را خلع سلاح کرده! مرد 2 اهرام فشار دنیا فریبانه شما را بی تأثیر خواهد کرد. مرد با افشای اینکه چگونه حقوق کودکان و حقوق بشر در سوئد بخاطر خفقان دینی پایمال می شود شما را خلع سلاح خواهد کرد.

سیاستمدار: بنابراین طبق نظر تو مرد حتی خطرناکتر از آن شخصی است که جلیقهٔ بمب به خود میبندد! پس چارهٔ دیگری بغیر از محدود کردن او در محیط زندان میماند؟

فیلیپ: زندان، زندان، دائماً میگوی زندان! به چه جرمی؟ فقط برای یک لحظه فکرش را بکن، آیا این چیزی نیست که او میخواهد! نقض حقوق کودکان، نقض حقوق بشر و حالا نقض آزادی بیان؟! بله، کلمات او مخرب است، حتی مخربتر از کاریکاتورهای لارش ویکس⁸³، ولی ما که گره شمالی نیستیم.

اگر او را در زندان میخواهی ببینی اول باید قانون اساسی سوئد را عوض کنی چون هیچگونه جرم مدنی مرتکب نشده، و در اینصورت او هم به هدف خود خواهد رسید، بعداً می توانی او را در سیاه چالهای کاخ پادشاهی تان باندازی ولی تا زمان تغییر قانون اساسی مرد نه تنها هیچ جرمی مرتکب نمی شود بلکه به راحتی می تواند ادعا کند که اطلاع رسانی از وظایف شهروندی او میباشد. مرد فقط طبق دستور العمل قوانین دموکراسی دست به قلم برده. حال دیگران چگونه حرفهای مستند او را استنباط میکنند دیگر او را نمی توان مقصر خواند.

سیاستمدار: افکار افراطی را ترویج کردن نه تنها خلاف قانون بلکه در تضاد با قانون آزادی بیان است.

فیلیپ: پس چرا شما از لارش ویکس و نقاشیهای او دفاع میکنید؟ آیا بی حرمتی به 2 میلیارد مسلمان ترویج افکار افراطی نیست؟ این حرفها را تحویل بچه چپی ها و راستی ها بده، من پیرتر از این حرفهای مردم فریبانه میباشم.

بله، افکار افراطی نباید تشویق و ترویج شوند، ولی مرد کلاً خود را آنقدر کوچک و محدود در کلاس لارش ویکس و توهینهای او به اعتقادات دیگران نمیکند. مرد حتی خود را محدود به افکار کسانی که بر ضد روش زندگی کشورهای دیگر سرمایه گذاری مالی و فرهنگی میکنند.

مرد یک شهروند سوئدی با پیشینهٔ مسلمان به دنبال آزادی فرزندان اسیر خود میباشد. مرد فقط و فقط در مورد چیزهایی مینویسد که در رابطه با خود و فرزندانش آنرا طی میکنند. برای جملاتی هم که در کتابهایش مینویسد، مدارک و اسناد کافی دارد و در همین نامه ها به شما خیلی چیزها را افشاء میکند. در واقع مرد زندگی نامهٔ خود را مینویسد که این بخودی خود هرگز جرم نمیباشد. ولی اینکه با زن همسایه همخوابی کردن⁸⁴ جرم است و خیانت و تخریب سوئد.

⁸³ لارش ویکس شخصی که کاریکاتور پیامبر اسلام را به اشکال تحقیر آمیز کشیده بود.

⁸⁴ یک ضربالمثل سوئدی؛ در اینجا زن اصلی و شرعی هر سیاستمدار سوئدی کشور سوئد است و زن همسایه شرکتهای بزرگ چند ملیتی.

- سیاستمدار:** وارد آن مقوله نشو. اجازه بده ما سیاستمداران در مورد سوئد دل بسوزانیم.
- فیلیپ:** و برای اینکار شما افرادی با خصوصیات تخصصی ما را به کار گرفته اید.
- سیاستمدار:** و پیشنهاد تو اینست که؟
- فیلیپ:** بچه های مرد را به او پس بدهید. مرد دیگر این آش شعله قلم کار را بیشتر هم نخواهد زد و شما هم میتونید با خیال راحت همخوابی را با زن همسایه ادامه بدهید.
- سیاستمدار:** این تنها پیشنهاد توست؟
- فیلیپ:** نه. پیشنهاد دیگر اینست که اجازه بدهید ما او را از میان برداریم، این وظیفه ماست که از سوئد دفاع کنیم.
- سیاستمدار:** بله؟! این دیگر چه مدلی است! یک لحظه از او و افکار او دفاع میکنی لحظه دیگر میخواهی او را بگشی! نه جانم، ما سیاستمداریم نه قاتل.
- فیلیپ:** شوخی میکنی حتماً! تو مرد را همان ثانیه که فرزندانش را به اسارت گرفتی، گشتی. یک مسلمان میمیرد وقتی خانواده اش را از دست میدهد. حالا به تنها چیزی که او فکر میکند و این فکر او را آرام نگه میدارد، فکر انتقام از سوئد است حتی اگر به قیمت جان او تمام شود. برای یک مسلمان مردن در راه خانواده و آرمان یک مرگ شرافتمندانه است و مرد با کمال میل شهید خانواده خود میشود. مرد با افساءگری نام خوب سوئد را به سیاهی خواهد کشاند، پس اشتباه نکن وقتی من میگویم که بچه هایش را به او پس بدهید منظورم دفاع از او نیست بلکه این به نفع سوئد میباشد.
- این وظیفه من است که تمامی جوانب یک مشکل را با تمامی معایب و محاسن تشریح کنم و تصمیم گیری را به عهده شما سیاستمداران بگذارم و امیدوار باشم که شما تصمیم صحیح میگیرید.
- سیاستمدار:** زیر لب زمزمه میکند "بکشیم او را!"
- فیلیپ:** همانطور که توضیح دادم با شناختی که ما از مرد داریم 2 راه برای شما وجود دارد. یکی اینکه با رئیس صحبت کن که اگر میشود فرزندان او را به برگردانید و خلاصو والا هرچه زودتر او را از سر راه بردارید. مرد در حال حاضر برخی از مدارک و اسناد را از کشور خارج کرده است.
- سیاستمدار:** مدارک از کشور خارج کرده! برای چه؟ برای که؟
- فیلیپ:** تو به حرفهای من توجه نمی کنی. مرد آنقدر مدرک جمع کرده که با آن بتوان یک ملت مسلمان را گرم کرد. اگر به او اجازه عمل بدهید آن جماعت مسلمان از ظلم و ستم سوئد آتش خواهند گرفت، آتشی که شعله هایش ما را خواهد سوزاند.
- سیاستمدار:** من هنوز فکر میکنم که مسلمانان احمق هستند و فعلاً نیازی برای دستپاچه شدن نیست.
- فقط کافی است که به رهبرانشان کمی پول بدهی و حتی قول یک قرارداد هم میتواند آنها را آرام کند، بنابراین مشکل رفع خواهد شد. مثل اینکه جلوی یک سگ تکه نانی پرت میکنی.
- یک چند بار تعظیم کردن مقابل یک رهبر مسلمان او را به خدمتکار تو تبدیل خواهد کرد. چرا راه دوری میروی، به این رهبران عربستان سعودی نگاه کن. فقط به آنها نشان بده که هم عقیده هستی و چند باری سرت را برای تصدیق تکان بده آنوقت آنها فکر میکنند که آقای تو هستند.

اگر هم همه اینها کفایت نکرد، یک تکه گوشت مو طلایی ول کن بطرفشان، آنوقت به یک ثانیه تو آقای آنها خواهی شد.

فیلیپ: این دفعه فرق میکند. تو فکر میکنی که مرد اسناد را به عربستان یا قطر فرستاده؟ مرد به وضوح میدانند که سعودیها کلاً مال این حرفها نیستند. شاید هم فکر میکنی که او آنها را به ایران فرستاده؟ زهی خیال باطل. مرد خیلی خوب میدانند که ایران بخاطر تحریم، اجازه زندگی به فرزندان بعضی آقایان نوکری شما را میکند بنابراین مرد کلاً تابعیتش را پس داده. این هم از این. مرد فرد (کشور) سومی را پیدا کرده! واقعاً تو فکر میکنی که مرد تمام این نامه ها را برای هیچ برای شما فرستاده؟!

چه ساده لوحانه! مرد کاملاً بصورت هدفمند برای شما تعریف کرده و مدرک نشان داده که او بی گناه است حتی محققان خودتان هم تأکید به بی گناهی او دارند، و من هم اینجا کنار تو به بی گناهی او اقرار میکنم، پس از 10 سال شنود برای یک نامه احمقانه. حالا با تمامی آن نامه ها و مدارک شما میتوانید این ظلم را انکار کنید؟ در عوض مرد میتواند ادعا کند که کسی تمایلی به اجرای قانون نداشته چونکه یک مسلمان بصورت اتوماتیک در سوئد مجرم است حتی اگر تمامی تحقیقات به نفع آن فرد مسلمان باشد. البته اینرا مرد به کرار و کاملاً آشکارا به قلم آورده ولی کو مغز شنو؟!

بله، او مینویسد و میدانند و حتی خشنود از اینست که شما به نامه هایش جواب نمیدهید. مرد میخواهد شما را از روی عصبانیت بطرف قانون شکنی صوق دهد، هم قانون کشور و هم قوانین بین المللی و اینرا شما هنوز نفهمیده اید! بله، مرد به قصد نامه هایش را تند و زنده مینویسد که عکس العمل بدون پرده شما را به جهانیان نشان بدهد. بله، او یک سوئد لخت را دارد به جهانیان به تصویر میکشاند و تو او را ساده لوح، احمق بازنده میدانی!

حالا شما بیایید برای کشورهای مسلمان پیش شرط آزادی دینی، اعتقادی بگذارید، چیزی که سوئد در صف اول این ادعا است. میفهمی مرد کجا را نشانه گرفته! مرد میدانند که شما چیزی علیه او بغیر از نفرتتان به اسلام ندارید. حالا متوجه میشوی که چرا پیشنهاد اول من آزادی فرزندان اوست؟ و اگر این کار میسر نیست او را در اسرأ وقت از سر راه بردارید.

سیاستمدار: فیلیپ، فیلیپ، با اینهمه مسلمانی که وارد سوئد در این سالها شده اند میتوانی بگویی چه کار باید کرد؟ هر کدامشان بیشتر از موشها زاد و ولد میکنند. تنها چیزی که از آنان بر می آید بچه زایی است و ما این بچه ها را به آنصورتی که ما میخواهیم باید تربیت شوند نه به آنصورتی که والدینشان سعی در تربیت آنان دارند.

فیلیپ: سیاست را به شما سیاستمداران واگذار میکنم ولی بهتر نبود و نیست که شما اینهمه مسلمان را وارد نمی کردید؟

سیاستمدار: فیلیپ، سوئد به مصرف کننده نیاز دارد. مصرف کننده ای که کالاها را ما را حرام نخواند.

فیلیپ: نه سوئد، بهتر است بگویی سرمایه داران چند ملتیی نیاز به مصرف کننده دارند و دولت نیاز به تولید کننده، که تولید خزانة ملی را پُر میکند⁸⁵. در هر صورت سیاست را به شما سیاستمداران واگذار میکنم.

سیاستمدار: آن شیاطین⁸⁶ کالاها را مصرف نمیکنند.

فیلیپ: اینکه فرزندانشان را به گروگان ببرید، تنها خشم آنها را تحریک خواهد کرد، نه میل به مصرف.

سیاستمدار: ما برای آینده برنامه ریزی میکنیم، منظورم آینده 5 سال جلوی روی ما نیست.

فیلیپ: ولی شما برای افرادی به مانند مرد هیچ راه چاره ای ناندیشه اید.

سیاستمدار: یک مسلمان کون گوهی⁸⁷ مثل مرد چه از دستش به تنهایی بر می آید؟

او هم به مانند دیگران بزودی خسته خواهد شد و پی تشکیل زندگی جدید خواهد رفت به مانند دیگران.

فیلیپ: مرد را دست کم نگیر. تا به حال من اینرا چندین بار تکرار کرده ام. او به مانند دیگران عمل نمیکند. البته این همانند که مرد هم به مانند دیگر ایرانیان دوست دارد کمی متفاوتتر از دیگر مسلمانان خود را بداند و عمل کند.

بقول تو همین مرد مسلمان کوچک؛ دارد به دنیا اطلاع رسانی میکند درباره آنچه که سوئد به سر کودکان بی پناه مسلمانان، شهروند سوئدی می آورد. آنوقت تو شاهد یک دنیای ناامن برای سوئدنیها خواهی بود. نوشته های قبلی او را خوانده ای؟

سیاستمدار: چه ساده فکر میکنی تو فیلیپ. کشور های عقب مانده مسلمان و آفریقایی ها نیاز به تکنیک و پول ما دارند. آنها برای بدست آوردن قرارداد با ما باسن ما را هم میبوسند. اگر هم آنطوری که تو میگویی بشود، چند کرونی به شکل قراردادهای بلند مدت جلوییشان پرتاب میکنیم، آنوقت مشکل حل خواهد شد. حتی امید به یک قرارداد هم برای بعضی از کشور های عقب مانده مسلمان بیشتر از کافی میتواند باشد.

فیلیپ: استدلال و دلیل در برابر تو بی ثمر است. کلاسهای ابتدایی بچه گانه ات را برای نوجوانان بله قربان گو بگذار. تو 2 راه داری، یکی اینکه بچه های مرد را به او پس میدهی و یا اینکه او را از سر راه بردار چونکه مرد یا خوب را میفهمد یا بد را، یا سفید است یا سیاه، یا بچه هایش با او هستند یا نه. راه سومی برای مرد وجود ندارد.

سیاستمدار: من نیاز دارم با دیگران هم مشورت کنم ولی اینرا بگویم که ما قاتل نیستیم و همچنین راضی به زانو زدن مقابل یک مسلمان کثیف که همه چیز را حرام میخواند نیستیم، بنابراین فکر نمی کنم که دیگران با این 2 راه حلهای تو موافقت کنند.

فیلیپ: حلال و حرام در دینهای دیگر هم وجود دارد، اینرا تو خودت بهتر از همه میدانی!

⁸⁵ جسم هر فرد شاغل در سوئد ماهیانه تا سن بازنشستگی (67) 1,32,32% مالیات مستقیم برای دولت تولید میکند به اضافه 25% مالیات بر ارزش افزوده در قبال خرید هر کالا.

⁸⁶ مسلمانان

⁸⁷ Skitmuslim

بله، اینرا هم میدانم که سیاستمداران نوین قاتل نیستند! قاتل ما وطن پرستان هستیم که دستورات شما را اجراء میکنند. ما همه کاری را برای سوئد انجام میدهیم و هر آنچه را که شما منتخبین ملت به اسم سوئد به ما تلقین میکنید بدون چون و چرا اجراء می کنیم در حالی که با آنانی که جلوی چشمانمان سوئد را ژنتیکی و اقتصادی نابود میکنند به اسم بهترین برای کشور سوئد کنار می آییم!

سیاستمدار: فیلیپ تو داری کم کم پیر و احساساتی میشوی!

فیلیپ: بهترین برای همه گان اینست که فرزندان مرد را به او پس بدهیم. 2 تا بچه مسلمان که از این پروژه جان سالم در ببرند که به جایی بر نمیخورد!

سیاستمدار: از بابت قانونی چگونه برای مرد پیش میرود؟

فیلیپ: مرد با بازجو "اچ" شانس داشته و دادستان پرونده دستور به خاتمه پیش تحقیقات در جرم "زن آزاری مزمن" را صادر کرده. شانس و شانس که نمی توان گفت، آنگردی هیچ، هیچ به معنای واقعی هیچ نتوانسته مدرکی نشان بدهد. البته بازجو هم به شغل دیگری مشغول شده!

بغیر از این بقیه مسائل به ضرر مرد تمام شده، که البته برای پروژه خوب است ولی مرد برای کارمندان پیروی از دستور العمل پروژه را بسیار مشکل کرده ولی در هر صورت مرد تا به حال حتی نتوانسته به بچه های خود حتی "سلام" تلفنی خشک و خالی هم بگوید. آنوقت ما به سینه خود میزنیم⁸⁸ که در قرن 21 در سوئد خوشنام زندگی میکنیم.

اینرا میتوانی از من در همه جا ثبت کنی و بخاطر بسپاری که هر آنچه شما سخیف تر و سقی تر باشید نخواهید توانست از مرد یک حرکت خشونت آمیز بیرون بیاورید.

مرد کاملاً واقف به اینست که به شما دلیلی برای اظهار "دیدید تمام مسلمانها تروریست و بربر هستند" ندهد.

مرد کاملاً واقف به اینست که شما به راحتی میتوانید مسائلی که یک مسلمان را مجبور به عکس العمل میکند، سانسور کنید. مرد باهوش تر از این حرفاست.

مرد کلاً باهوش تر از آنست که به شما دلیلی برای سلب آزادی او در زندان بدهد. مرد واقف به ارزش آزادیش میباشد.

مرد در کارت ویزیت تکواندوی خود پنج کلمه را نوشته:

Artighet	ادب – فروتنی
Hederlighet	شرافت – مردانگی
Uthållighet	مقاومت – پایداری
Självkontroll	اراده نفس
Okuvlig anda	روح تسلیم نشدنی

به شما قول میدهم شما او را نخواهید توانست که بشکنید، ولی او خواهد توانست نام خوش آوازه سوئد را به قهقرا بکشاند. بچه هایش یا مرگ.

⁸⁸ ضربالمثل سوئدی؛ به مانند گوریل به سینه خود زدن، سر و صدا و هیاهوی بیبوده کردن.

ناگفته نماند که مرد هم به نوبه خود این آش شعله قلم کار را حسابی به هم زده و بوی گند آنرا بالا آورده. مرد حتی وکیلش را هم اخراج کرده. مرد آن بازی را که ما جلوی پایش گذاشته ایم بازی نمیکند. **سیاستمدار:** چی گفتی؟ وکیل ندارد؟ جای تعجب نیست که کسی نمی تواند جلو دارش باشد. شیاطین ایرانی. چگونه نتوانستند او را با یک وکیل مهار کنند؟
فیلیپ: حالا مرد با دست باز از تک تک افرادی که سعی در نشان دادن او سر حایش دارند شکایت میکند و آنها هم شکایت بی دلیل. بی آن به تن تو هم خورده!

همانطور که خودت هم خوانده ای، استدلال و دلیل مرد مستقیم، مبنی بر مدارک و ریشه در قانون مدنی سوئد دارد، ولی دستور صریح وزارتخانه به پلیس و دادستانی اینست که تمامی شکایات مرد از کارمندان را مختومه اعلام کنند.

احمق ها حتی 2 روزی هم صبر نمیکنند که بعداً پرونده را مختومه اعلام کنند. بعضی از این شکایات پس از 2 "دقیقه" فقط 2 دقیقه مختومه اعلام شده اند و تو فکر میکنی که این از چشم مرد دور مانده؟ و حالا هم که پلیس مهر محرمانه به روی پرونده او گذاشته تا افراد مزاحم را دور نگه دارند.
سیاستمدار: مرد با این حال توانسته از چنگ ما فرار کند؟ حتی بدون وکیل! چه کسی او را راهنمایی میکند؟ حتماً از جایی پُر میشود!
فیلیپ: نه، اینگونه نیست. مرد از جایی پُر نمی شود. وقتی که میگویم مرد را دست کم نگیرید، دلایل موثق خودم را دارم. مرد حالا وکیل خودش شده و بلوف شما را رو کرده و در مورد پروژه هم خیلی چیزها را فهمیده است.

مرد گه گاهی پشت تلفن و یا اینکه در اوقاتی که با خود بلند بلند در خانه صحبت میکند به چیزهایی در مورد این پروژه اشاره میکند. مرد متوجه شده که چرا ما بچه های مسلمان را از خانواده خود جدا میکنیم ولی لج باز تر از آنست که این واقعیت را قبول کند.

مرد برای فرزندانش و دیگر فرزندان مسلمان در سوئد تصمیم به مبارزه گرفته. مرد در حال آماده شدن برای جلسه دادگاه اصلی است و ما او را میشنویم وقتی که تمرین میکند.

سیاستمدار: مرد جایی نوشته بود که بخاطر فرزندانش شهید هم خواهد شد!
فیلیپ: نمونه اصلی، مگر نه؟ و دقیقاً به همین خاطر شما مجبورید که فرزندانش را به او پس بدهید.

سیاستمدار: آیا مرد میدانند که شنود میشود؟
فیلیپ: مطمئن باش. همان 10 سال پیش متوجه شده بود که همه چیز کمی مشکوک پیش میرود.

سیاستمدار: نمیتوانیم او را به عنوان پارانوید بگیریم؟
فیلیپ: توانستن و توانستن! البته که میتوانیم. حتی لنگرودی هم این انگ را به او میزند، ولی بعداً شلوار همه مان را روی سرمان خواهد کشید همان کاری که او حالا پس از 10 سال دارد با دایی بچه های خود دکتر مهران سخیف لنگرودی میکند.

سیاستمدار: به همین سادگی هم که نیست فقط بچه هایش را به او پس بدهیم. بعد از آن حتماً میخواهد همه ما را تحت پیگرد قانونی قرار دهد!

فیلیپ: در این هیچ شکی نیست، 100% روی آن حساب کن. ولی مرد یک راهی جلوی شما گذاشته که فقط ما می‌شنویم و آن اینست که با هزینه دولت سازمانی برای حفاظت حقوق مردان با ریاست او و با قدرت اجرایی نامحدود.

سیاستمدار: چی؟ واقعاً که مرد احمق است و در بهترین حالت خود بزرگ بین. واقعاً فکر میکند که پس از این همه سرمایه و حیثیت در این پروژه به او و یا امثال او این چنین نقشی خواهیم داد که همه چیز را با خاک یکسان کند؟

فیلیپ: میخواهد بگوید که فرزندانش چقدر برایش عزیز هستند و حالا که شما اینگونه با فرزندانش رفتار کرده اید، کاری خواهد کرد که مادران به عزایمان بنشینند. مرد میدانند که شنود میشود و دارد با ما صحبت از دردش میکند.

سیاستمدار: خوب اگر ما فرزندانش را به او پس ندهیم چه میشود؟

فیلیپ: مرد بارها و بارها نوشته که چیزی برای باختن ندارد چون که ما همه چیز مرد را از او گرفته ایم. بنابراین شروع کرده به نوشتن یک کتاب و در حال ریزنی است که از روی کتاب فیلمی هم درست شود.

مرد واقعاً چرندیات سیاستمداران را در مورد دموکراسی، حقوق کودکان، حقوق بشر را جدی گرفته بود. حال او واقعاً نمی خواهد که یک چنین دردی برای دیگر پدران و فرزندان تکرار شود. هنوز نه به باره نه به داره با یک کارگردان سرشناس ایرانی صحبت کرده که فیلمی به نام "هرگز بدون دخترانم در سوئد" بسازد ولی کارگردان محترمانه برای زمان حال عذر خواهی کرده، که این دائمی نخواهد بود. مرد خلاصه کسی را برای تعریف جنایت سوئد در برابر فرزندان او در فیلمی را پیدا خواهد کرد.

سیاستمدار: میخواهد خشم مسلمانان را بر علیه سوئد برانگیزد!

فیلیپ: پس من از چه دارم یک ساعت و نیم حرف میزنم؟! بله، بله، بله، میخواهد برای تمام مسلمانان دنیا تعریف کند که چه سوئدیها بر سر کودکان مسلمان، شهروندان سوئد می آورد.

سیاستمدار: این که خیلی خطرناکه؟ فکرش را بکن که به شهروندان سوئدی در کشورهای مسلمان مورد تعارض واقع شوند! و یا اینکه مسلمانان شروع کنند از در و دیوار سفارتخانه های ما بالا بروند و یا اینکه شیشه ها را بشکنند، حتی احتمال اینکه مسلمانان در سوئد بصورت دستجمعی اعتراض کنند.

فیلیپ: پس من از چه دارم یک ساعت و نیم حرف میزنم؟!

البته تو حالا هم سعی در این داری که دلیلی برای زندانی کردن مرد پیدا کنی، ولی به گفته تو احتمال این کارها از مسلمانان بسیار ضعیف است چونکه شما میتوانید سیاستمداران کشورهای مسلمان را با پول و یا با یک دختر مو طلایی بخريد، مگر نه!

تو واقعاً حریت را دست کم گرفته ای و اینکه مسلمانان در حال بیدار شدن هستند. خصوصاً پس از نشر کاریکاتورهای لارش ویکس در مورد پیامبر مسلمانان، نگاههای نفرت آمیز بطرف سوئد بیشتر شده، حالا هم که برملا شدن پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد.

سیاستمدار: در اینمورد حتی ذره ای هم ناراحت نیستم تا زمانی که ما سیاستمدارانشان را انتخاب میکنیم.

خُب، خلاصه اینکه من خیرت میکنم که چه تصمیمی در مورد مرد و یا فرزندان او خواهیم گرفت.

دادگاه حزانت

(حزانت کودکان، دادگاه سوئد تورن 2017.04.27، پرونده شماره T12484-16)

هر آنچه در این قسمت خواهید خواند از طریق صدای ضبط شده توسط دادگاه و همچنین ضبط صدا توسط مرد در جلسه اصلی دادگاه به اثبات میرسد. به همین خاطر یک بار دیگر مرد تضمین میکند که او چیزی به جز حقیقت، حقیقتی مبنی بر مدارک که میتوان با آن ادعاهای خود را برای خوانندگان اثبات کرد، ننویسد.

جلسه با معرفی رئیس دادگاه آندرش. ا. لارشون آغاز میشود و مرد در کمال تعجب در مییابد که رئیس دادگاه فرد دیگری است بغیر از آن قاضی مسن با تجربه ای که در جلسه شفاهی شرکت کرده بود (قاضی گوستاف لیند ا ستند)

مرد بیاد تماس تلفنی خود با قاضی گوستاف لیند ا ستند می افتد⁸⁹ در مورد اینکه "طرف مذاکره تقاضا دارد که دادگاه از یک قاضی (Lagfaren⁹⁰) و هیئت ژوری⁹¹ تشکیل شود" مرد در آن تماس این جمله را به شوخی ادا کرد و تحلیل در این کرد که این نشان دهنده اینست که طرف مذاکره به دنبال یک قاضی کم تجربه است و یک محیط سیاسی متنفر از اسلام است که با خنده قاضی گوستاف لیند ا ستند همراه شده بود.

حالا مرد جلوی یک قاضی به مراتب کم تجربه تر نشسته ولی بنابر دلایلی، دلیلی هم برای اعتراض نمیبیند که تجربه قاضی را زیر سوال ببرد. مرد برای اینکه جلسه اصلی هر چه زودتر انجام شود مبارزه سختی کرده بود و حالا دلیلی نمیدید که بخاطر بی تجربه بودن قاضی جدید وقت جلسه را به عقب باندازد. مرد فکر میکند که قانون نوشته ثابتی است و قانون بر همه در سوئد بطور یکسان اعمال میشود آنها هم در دادگاهی در سوئد. زهی خیال باطل!

وکیل لَنگروودی زنی است به نام ماریا توله بی که در شرکت "سوارت و یوله بی" کار میکند و مرد خود، بدون وکیل مدافع از فرزندانش دفاع میکند. قاضی اطلاع میدهد که یک شاهد به نام "فرنگیس مقصودلو از گرکان" برای لَنگروودی شهادت میدهد.

پس از معرفی هیئت ژوری و افرادی که به قاضی کمک میکنند، همه بغیر از مرد از اطاق خارج میشوند. قاضی شروع به خواندن تقاضای لَنگروودی و اینکه درخواست حزانت کامل بچه ها. قاضی همچنین از درخواست مرد در مورد حزانت کامل بچه ها هم صحبت میکند. قاضی ادعا میکند که بهترین شکل ممکنه به تفاهم رسیدن مرد با لَنگروودی است ولی در اینمورد بنظر می آید که غیر ممکن

⁸⁹ ضمیمه 64 در پرونده

⁹⁰ Lagfaren در زبان عامی به قاضی کم تجربه گفته میشود که به تازگی فارغ التحصیل شده باشد.

⁹¹ هیئت ژوری در سوئد متشکل از 3 سیاستمدار از احزاب گوناگون که سیاستهای حزبی را پیش میبرند است.

می باشد. قاضی از مرد در مورد پله ای دیدن⁹² بچه ها نظرش را میپرسد با توجه به اینکه بچه ها مدت زمانی طولانی مرد را ندیده اند!

مرد به قاضی خاطر نشان میکند که مرد شخصاً نامه ای به تاریخ 2017.01.02 به دادگاه تحویل داده با مضمون "درخواست تعجیل در پرونده ..." در آن نامه 3 صفحه ای با 4 ضمیمه بطور مفصل توضیح داده شده بود که چرا باید در مورد این پرونده تعجیل کرد.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

مرد همچنین خاطر نشان میکند به ایمیلی که به تاریخ 2017.03.13 که در آن قید شده بود "جالب (بی شرمانه) این خواهد بود که وکیل ماریا توله بی در وقت جلسه اصلی به تاریخ 2017.04.27 ادعا خواهد کرد که بچه ها به مدت طولانی در اسارت بسر برده اند و صلاح در این خواهد بود که آنها بصورت پله ای با پدر خود ملاقات کنند"

مرد ادامه میدهد: از طرف دیگر ماریا توله بی دانماً سعی در تخریب روند این پرونده داشته. 10 روز پس از نامه اولیه من در مورد درخواست تعجیل در پرونده، ماریا درخواست ادامه صحبت‌های ضمنی را پس از هفته تعطیلات ورزش (حدوداً 2 ماه بعد) داشته. به عبارت دیگر ماریا توله بی هنوز دادگاه را میخواست بدنبال دم خود⁹³ بدواند.

بغیر از اینکه لنگرودی بطور آگاهانه از دروغهای خود تمام این مدت هدفمند دروغ میگفته، ماریا توله بی از دادگاه مهلت بیشتری برای تکمیل دفاعیات خود خواسته بود و دادگاه هم با تقاضای مهلت ماریا موافقت کرده بود و روند پرونده را 3 هفته دیگر به عقب انداختند. پس از آن کاملاً مطلع از اینکه چیزی برای اثبات حرفهای خود، فقط حرف خود ندارند با اینحال تا موقع اتمام فورجه صبر کرد و پس از اتمام فورجه نوشتند "ما چیزی برای اضافه کردن به پرونده نداریم!" همه این حقه بازیها فقط برای اینکه ادعا کنند کودکان از پدر خود به مدت زیادی دور مانده اند. حالا تو هم همان حرف آنها را میزنی!؟

مرد دوباره به قاضی خاطر نشان میکند، دروغ عمد از شروع این پرونده، 2 هفته جواب اینکه "چیزی برای گفتن ندارند"، 3 هفته فورجه که همه اینها نشان دهنده اینست که لنگرودی در برابر فرزندان خود مسئولیت پذیر نیست. آیا این چیزها را شما بهترین برای کودکان مسلمان میخوانید؟

⁹² پله ای دیدن به معنای تماس تلفنی با تصویر، پس از مدت زمانی دیدن فرزندان با محافظ و سپس دیدن بدون محافظ. یک روند 2 ساله.
⁹³ ضربالمثل سوئدی وقتی که گریه دم خود را تعقیب میکند و هرگز نمیتواند آنرا بگیرد.

تو حالا اینجا نشسته ای و صحبت از دیدن پله کانی می کنی! ملاقات پله کانی دوباره یک ظلم دیگر مقابل من و فرزندنام است. ملاقات پله ای یک جرم دیگر در برابر کنواسیون حقوق کودکان است. ملاقات پله ای دوباره یک جرم دیگر در برابر بهترین برای کودکان مسلمان در سوئد است.

مرد ادامه میدهد که، دولت 2 بچه خردسال را بی رحمانه و وحشیانه از پدرشان، از مدرسه‌شان، از دوستانشان، از خانۀشان، از اسباب بازیهایشان و از همه و همه چیزشان بی رحمانه ربوده و آنوقت تو می خواهی اسمش را بهترین برای کودکان مسلمان در سوئد بگذاری؟ حالا که تمامی تحقیقات به نفع من تمام شده و دولت موظف به برگرداندن فرزندنام به من، محیط خانه و مدرسه و دوستان است باز هم دولت می خواهد دخترانم را شکنجه روحی کند و دخترانم را قدم به قدم برگرداند؟

دولت با کودکان من به مانند آدم ماشینی رفتار کرده، آنان را در محلی که در آن بزرگ شده اند خاموش کرده و در محلی کاملاً غیر آشنا روشن! روشن در محیط جدید، مدرسه جدید، دوستان جدید، اوقات فراقت جدید و همه چیز جدید دیگر "بدون پدر". حالا دولت می خواهد این کودکان ماشینی را بصورت پله ای به گذشته خود برگرداند؟ این چیزی بغیر از مجبور کردن من به سکوت در مقابل کارمندان و سیاستمدارانی که نفرت از اسلام را سرلوحه کار خود فرار داده اند نیست و قاضی نیاید از کارمندان و سیاستمداران مجرم حمایت کند.

در خاتمه مرد میگوید، ما اینجا بخاطر بهترین برای کودکان نشسته ایم و بهترین کودکان من در انزوای مطلق از من و دوستان و محیط زندگی شان توسط دروغهای عمدی لنگرودی نبوده و نیست. **قاضی:** نظر تو در مورد تثبیت دیدن فرزندنام چیست؟ بدینصورت لنگرودی نمی تواند از آن سر باز زند.

مرد: بدینصورت من و فرزندنام همچنان در چنگال دروغهای تازه لنگرودی باقی خواهیم ماند. نه، با توجه به تحقیقات به نفع من، اثبات دروغهای لنگرودی و اعمال لنگرودی تا به حال، هر چیز دیگر بغیر از حزانت به نفع من یک جرم دیگر است به حقوق فرزندنام و من.

کودکام پس از 2016.09.09 فقط یک شب کنار من بودند و بصورت آزادانه هر وقت که خواستند با مادرشان تماس گرفتند و همچنین مادرشان آزادانه به آنها زنگ می زد، ولی پس از ربودن کودکام در طول تمامی این 9 ماه لنگرودی اجازه نداده که فرزندنام به من زنگ بزنند و همچنین به عمد و غیر قانونی تلفن فرزندنام را خاموش کرده است. 9 ماه تمام فرزندنام اجازه نداشتند حتی یک سلام تلفنی به من بگویند و یا بلعکس.

حزانت به من معنی اش اینست که فرزندنام میتوانند هر جا، هر وقت و هر قدر که فرزندنام می خواهند با مادرشان باشند. ولی همه شاهد این هستند که حتی حزانت مشترک برای لنگرودی به معنی انزوای مطلق فرزندنام از پدرشان (من) هست. نه، این بهترین فرزندنام نیست اگر ما بخواهیم در چنگال آدم بی وجدان و بی شرم و حیایی چون لنگرودی و مادر هرزه صفت او حاجیه خانم فیتحه شریف پور باقی بمانیم بهترین کودکام نمی تواند باشد.

قاضی: ولی فکر کن اگر لنگرودی حزانت را بگیرد؟

مرد: به چه حقی؟ با چه مدرکی؟ در آنصورت هیچ فرقی با حالا نخواهد داشت. حالا هم با توجه به حرانت مشترک فرزندانم بطور مطلق در انزوا به سر میبرند. ولی یک ترازوی مساوی که به قانون احترام میگذارد بدون در نظر گرفتن پیشینه قومی من هیچگونه جایی برای حکم اشتباه و دادن حرانت به آنگردی نمی گذارد.

(هوم، بهترین بچه ها! مرد با خود زمزمه میکند. بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".)

مرد میگوید، در اینمورد دولت بچه های مسلمان را از پدر مسلمان کاملاً اثبات شده بی گناه، جدا میکند و بعداً لطف میکند که پدر حق تماس با فرزندان خود را یک ساعت در هفته با اس کایپ را دارا باشد! خسته نباشید! بدینصورت سوئدیها به سینه خود میزنند و ادعای بشر دوستانه که بهترین را برای کودکان مسلمان در سوئد ترتیب داده اند؟

قاضی: تو میتوانی بیرون منتظر بمانی تا من با آنگردی و توله بی صحبت کنم.

آنگردی و توله بی پس از تقریباً 5 دقیقه بیرون می آیند و مرد دوباره به سالن خوانده میشود.

قاضی: برای آخرین بار از تو سؤال میکنم؛ قبول میکنی که صحبت با فرزندان را تثبیت کنیم؟

مرد: تثبیت ملاقات توسط تو به معنی شیطنت دائمی آنگردی و ادارات میباشد. حرانت برای من به معنی ملاقات بدون مرز با آنگردی.

قاضی: تو میدانی که چه میگویی؟ ما میتوانیم ملاقات را تثبیت کنیم که آنگردی نتواند شیطنت کند.

مرد: من تنها مرد مسلمانی نیستم که به چنگال ادارات دولتی سوئد افتاده ام. همین الان که حرانت مشترک است تو نمی توانی انکار کنی تمامی جرایمی را که آنگردی و وکیلش با کمک ادارات دولتی مرتکب شده اند. 9 ماه حتی یک سلام تلفنی به فرزندانم نگفته ام. تثبیت ملاقات به معنی دخالت همگانی در ملاقات من و فرزندانم میباشد.

من تا به حال ثابت کرده ام که حتی یک کلمه دروغ نگفته ام و آنگردی تا به حال ثابت کرده که حتی یک کلمه راست نگفته. تمامی تحقیقات هم به نفع من تمام شده، دیگر چه میخواهید؟

قاضی: پس شروع میکنیم.

همه وارد میشوند و جلسه علنی اعلام میشود. ماریا توله بی اجازه شروع می گیرد...

خلاصه کاری توله بی در سایتشان بدین صورت توضیح داده شده "چند سال سابقه کاری با فریتز⁹⁴ بقیه را میتوانی در سایتشان⁹⁵ www.swartjoleby.se بخوانید. توله بی تعریف میکند که مرد چه موجود وحشتناکی است و مرد همزمان گفته های توله بی را یادداشت میکند. چاه کن ته چاه است⁹⁶.

در اینجا برای اینکه تکرار مکررات نشود شما این یادداشتها را کنار جوابش که مرد بعداً به نوبه خود به توله بی داد میخوانید.

1. توله بی اجاره، آنگرودی اجاره مرد را میبرداخته...

مرد: رونوشت اداره مالیات را نشان میدهد و تعریف میکند که طبق این رونوشت سال 2015 در آمد آنگرودی 19080 کرون بوده که پس از احتساب مالیات میشود 13300 کرون برای یک سال! معنی آن در ماه 1150 کرون است در حالی که اجاره خانه 5700 کرون در سوئد میباشد.

مرد یک مدرک دیگر هم رو میکند، رونوشت از حساب بانکی خود که بطور کاملاً واضح و روشن نشان میدهد چقدر مرد هر ماهه به حساب آنگرودی واریز میکرده برای اینکه اجاره توسط حساب بانکی آنگرودی پرداخت شود. یک چیز کاملاً عادی در خانواده.

مرد میگوید که این من بودم که اجاره، برق، اینترنت و غیره را میبرداختم و تمامی سر رسیدها را بطرف میز قاضی میگردم و میگویم، توله بی اینرا تو خوب از روی تقاضای تخلیه من از خانه خودم میدانی که در آنجا هم تیرتان به سنگ خورد.

2. توله بی آنگرودی سعی در بیرون انداختن مرد از خانه داشت ولی شکایتش را پس گرفت

...

مرد: فرم تقاضای تخلیه را با تمامی سرسیدها بلند میکند و میگوید توسط اینها توانستم به سازمان مصادره اموال ثابت کنم که آنگرودی به دروغین قسم به وجدان خورده و تقاضای تخلیه را داده.

بنابراین آنگرودی تقاضای تخلیه دروغین خود را پس نگرفته بلکه سازمان مصادره چاره ای جز مختومه اعلام کردن نداشتند به مانند دیگر تحقیقاتی که آنگرودی به دروغین مصوبش شده بود و این را تو توله بی خیلی خوب میدانی.

3. توله بی مرد دکتر سخیف آنگرودی را در خانه خودش زده ...

مرد: نه، دکتر سخیف آنگرودی در سوئد با ویزای مسافرتی بوده. سخیف آنگرودی، یک خارجی در سوئد در خانه همسایه بود. سخیف آنگرودی خانه ای در سوئد ندارد. آن آپارتمانی هم

⁹⁴ Elizabeth Massi Fritz زنی با پیشینه مهاجر (مسیحی از لبنان) که مسلمان آزاری را رویه شغلی خود در سوئد قرار داده بود به تازگی به جرم کلاهبرداری از صندوق مالیاتی مورد تعقیب است.

⁹⁵ دفتر وکالت که با همکار وکیل خود به شراکت احداث کرده بودند. پس از افشاءگری مرد این شراکت به اتمام رسید، ماریا یوله بی در دفتر دیگری شروع به کار کرد که دوباره پس از افشاءگری مرد اخراجش کردند و حالا در شرکت سومی مشغول به کار است که به ظاهر فقط مرد- مسلمان سنتیزی برای این شرکت وکالت مهم است نه قانون!

⁹⁶ یک ضرب المثل سوئدی هم دقیقاً همین را میگوید؛ کسی که چاه میکند خودش اولین کسی است که در آن می افتد.

که سخیف لنگرودی با خانواده خود طی این یکماه استفاده میکردند از پولهای من پرداخت شده. با همه اینها دکتر سخیف لنگرودی بی شرمانه تقاضای منع ملاقات داده بود که مورد قبول واقع نشد. خودتان فکرش را بکنید! یک خارجی با ویزای توریستی میخواهد عبور و مرور یک شهر و سوئدی را محدود کند.

4. **توله بی** خشونت مقابل لنگرودی ...

مرد: اختتام پرونده "زن آزاری مزمن" در مرحله تحقیقات اولیه برای زدن لنگرودی طی مدت 10 سال نشان دهنده عدم صداقت ادعای توله بی و لنگرودی میباشد. به نقل از لنگرودی من او را لگد، مشت و سیلی به تمام بدن او زده ام طی یک مدت 10 ساله. تمامی این مدت 10 سال حتی یک عکس از کوچکترین کیبودی نتوانسته نشان دهد. 10 سال؟! آنهم از زنی که مویرگهایش از برخورد به جایی پاره میشود و کیبود!

واقعاً چه صداقتی در حرفهای تو و لنگرودی وجود دارد، توله؟

5. **توله بی** لنگرودی نیاز به خانه محافظت شده داشته ...

مرد: در نامه دادخواست به دادگاه مورد جالبی را لنگرودی تقاضای نگه داشتنش را دارد، و آنهم چیزی کمتر از همان آپارتمانی نیست که لنگرودی از آن فراری است!

مرد سوال میکند؛ چگونه خطری لنگرودی را تهدید میکردند که در این دادخواست تو توله ادعا کردی ای که لنگرودی میخواهد در همان خانه سابق خود به زندگی ادامه بدهد! همان خانه ای که او حالا از آن فراری است و نیاز به خانه محافظت شده دارد. همان خانه ای که مرد نه تنها آدرسش را میداند بلکه کلید آنرا هم دارد.

واقعاً چه صداقتی در حرفهای تو و لنگرودی وجود دارد، توله؟ 10 سال مشت و لگد طی 2 هفته مختومه اعلام شد. حالا هم زندگی در همان خانه ای که نیاز به فرار از آن دارد!

واقعاً چه صداقتی در حرفهای تو و لنگرودی وجود دارد، توله؟

6. **توله بی** کیمیا گفته که مامان دوست داشتی است ...

مرد: چه دوست داشتی که همان کیمیا نمیخواست به همراه مادرش برود، طبق گواهی معلم "کیمیا روی زمین نشست، می گریست، و نمیخواست با مادر خود برود" چه دوست داشتی که کیمیا را به زور با خود برد.

چه دوست داشتی که کیانا را به زور با خود برد. کیانا گفته بود "من امشب میخواهم با پدرم بخوابم"

چه دوست داشتی که 9 ماه عازگار جلوی بودن با پدر و خوابیدن در آغوش گرم و مطمئن پدر را از بچه هایم گرفته.

چه دوست داشتی که 9 ماه عازگار جلوی حتی گفتن یک سلام تلفنی را از بچه هایم گرفته. واقعاً چه صداقتی در حرفهای تو و لنگرودی وجود دارد، توله؟

7. **توله بی** تنبیه کودکان ...

مرد: در اینصورت فرزندان من خوشحالتترین فرزندان کتک خورده دنیا از پدر میباشند که نمیخواستند با مادرشان بروند و در آغوش همان پدری بخوابند که آنها را کتک میزد!

واقعاً چه صداقتی در حرفهای تو و لنگرودی در این سالن عدل و عدالت وجود دارد، توله؟
8. **توله بی** بچه ها از این میترسند که مرد اجازه ندهد آنان مادر خود را ببینند ...

مرد: جالب اینجاست که من نیم ساعت قبل به قاضی توضیح میدادم که حزانت برای من ملاقات بدون قید و شرط و بدون حد و مرز فرزندانم با مادرشان میباشد در صورتی که حزانت مشترک برای لنگرودی انزوای مطلق کودکانم از من شده.

واقعیت اینست که تنها شبی که فرزندانم با من بودند و در بغل من بخواب رفتند میتوانستند به لنگرودی زنگ بزنند و همچنین لنگرودی با آنان در تماس بود ولی پس ربوده شدن فرزندانم چند بار توانستند فرزندانم با من صحبت کنند؟

واقعیت اینست که در تمامی این مدت 9 ماه به فرزندانم اجازه داده نشده با من صحبت کنند و حتی جلوی فرزندانم را میگرفتید و به آنان اجازه نمیدادید که از حق قانونی خود استفاده کنند.

واقعیت در این مدت 9 ماهه تشریح کننده اینست که شما سعی در شستشوی مغز فرزندانم داشته اید ولی نتیجه اش چی شده؟ به نقل از لینا یلمارشون و کارین هولمبری، ضمیمه 25 به دادگاه به تاریخ 2016.12.06 "کودکان دلشان برای پدرشان تنگ شده و دوست دارند که پدرشان را ببینند" نتیجه از این دلتنگی و درخواست قانونی کودکانم 9 ماه انزوای مطلق از پدرشان!

واقعیت اینست که این اسلام ستیزان سوئدی، توله بی و دیگران بدون هیچ مدرکی، حتی کوچکتربینش، جلوی آزادی 2 کودک بی دفاع را گرفته اند که این چیزی بجز گروگان گیری فرزندانم برای به زانو در آوردن من نیست.

واقعیت اینست که نوشته جات این اسلام ستیزان به مراجع قانونی شکایت شده، نه بخاطر اینکه به آنها وجهی گذاشته خواهد شد بلکه بخاطر اثبات نفرت سوندیها از اسلام و مسلمانان.

واقعیت اینست که نوشته جات این اسلام ستیزان چیزی بغیر از رونوشت از حرفهای لنگرودی که در مراجع مختلف گفته بود نیست، همانطور که به دادگاه با ذکر اصل⁹⁷ این رونوشتها ثابت کرده ام.

9. **توله بی** مرد بچه ها را مجبور به خوردن غذا میکرده ...

مرد: آیا این جرم است که I-pad را از روی میز غذاخوری برداشت و گفت تا غذایتان تمام نشده اجازه ترک میز غذاخوری را ندارید!

⁹⁷ ایندو کارمند سازمان زنان در ¼ یک ورق آ-4 9 جمله از حرفهای لنگرودی را آورده بودند که ادعا میکردند بچه ها آنها را گفته اند که مرد یکی پس از دیگری را نشان داد که دقیقاً تمامی کلمات عین کلمات لنگرودی بوده.

10. **توله بی** اُنْگروِدی تقاضا کرده که پرونده محرمانه اعلام شود ...

مرد: من در اینمورد چیز زیادی نمیدانم ولی سوآلم اینست که آیا این شخص است که تقاضای محرمانه بودن یک پرونده را میکند و یا اینکه ادارات به این نتیجه میرسند که بنا به دلایلی نیاز به محرمانه بودن پرونده میباشد؟!

11. **توله بی** نیاز به محافظت را توله دوباره تکرار میکند ...

مرد: نیاز به محافظت در مقابل درخواست بودن در همان خانه ای که از آن فرار میکند. این حرف تو توله چقدر میتواند منطقی باشد؟

12. **توله بی** سازمان اجتماعی و اُنْگروِدی در مورد سلامت بچه ها خبر میدادند ...

مرد: هرگز، هرگز، هرگز. پس از اینکه من از رئیس جمهور، 4 وزیر و 13 سیاستمدار برای نژادپرستی و گروگان گیری فرزندان خردسالم شکایت کردم به تاریخ 2016.12.20 شخصی شروع به نوشتن این مضمون کرد "کیمیآ و کیانا خوب هستند"

آیا اینرا میتوان گزارش سلامتی فرزندانم خواند؟

سازمان ان ش د هیچگونه خبری در مورد سلامت فرزندانم به من نداده است. توله ثابت کن که دروغ نمیگویی.

توله بی: اُنْگروِدی نوشت که کیمیآ حالش بعد از عمل خوب است.

مرد: بعد از اینکه سال 2017 من به مراجع گوناگون نوشتم "من حتی نمیدانم که عمل جراحی دخترم کیمیآ به کجا ختم شده و حالش چگونه است، این عمل به تاریخ 2016.11.03 انجام شده بود".

پس از چرندیات وکیل توله بی، مرد برای حضار 12 نکته را می شمارد که وکیل دانسته و مغرضانه سعی در گمراه کردن قاضی و دیگران با دروغهای عمدی خود داشته است⁹⁸.

پس از آن اُنْگروِدی بعنوان شاهد به سوآلات توله بی جواب میدهد. مرد در پوست خود نمیگنجد، چونکه این همان سوالهایی است که مرد از قبل حدس میزده و تمامی مدارک مورد نیاز که نشاندهنده دروغهای اُنْگروِدی میباشد به همراه آورده بود. هیچ چیز جدیدی نبود، فقط و فقط همان دروغهای قبلی.

⁹⁸ دروغ در دادگاه طبق قوانین مصوبه در سوئد جرم محسوب میباشد ولی نه برای کسی که از پروژۀ هویت زدایی دفاع میکند.

نوبت مرد فرا میرسد که از لنگرودی سؤال کند

پس از شهادت لنگرودی به سوالهای توله بی این نوبت مرد است که از شاهد سؤال کند.

مرد: اگر من از همان روز اول ازدواجمان آنگونه بودم که تو تعریف کردی، چرا در همان ایران از من جدا نشدی؟

لنگرودی: من فکر میکردم که تو تغییر میکنی وقتی که من به سوئد بیایم.

مرد: تو سال 2006 وارد سوئد شدی. در همان زمان اولیه یادگیری زبان سوئدی تو دوستانی داشتی که در خانه زنان زندگی میکردند و تو خیلی خوب میدانستی که چه کمکهایی میتوانستی از آنها بگیری. چرا آنوقت که تو سوئد بودی و من تغییر نکردم از خانه نرفتی؟

لنگرودی: بخاطر فرزندانمان. من نمیخواستم زندگی فرزندانم را خراب کنم.

مرد: ولی کیمیای من سال 2008 بدنیا آمد! سال 2006 – 2008 قبل از بدنیا آمدن کیمیای من چرا از خانه نرفتی؟ حالا تو خانواده را خراب نکردی؟ بخاطر برادرت؟

لنگرودی: من امیدوار بودم که تو از روانشناس کمک بگیری.

مرد: نه، به اینگونه بود که تو هنوز درست را با پول من تمام نکرده بودی همزمان اینکه من بدانگونه نبودم که تو ادعا میکنی.

پس از آن ساعت نهار فرا میرسد.

شهادت مرد

نوبت به شهادت مرد میرسد و مرد شروع به خواندن آن مطالبی میکند که از قبل برای امروز آماده کرده بود.

از جایی که وکلا جرأت دفاع از این پرونده را ندارند، من سعی میکنم که از حقوق کودکانم دفاع کنم بدون اینکه تعلیمی در این رابطه داشته باشم. همانطور که متوجه هستید دفاعیات من بعنوان یک فرد عادی است که انگاری بیرون از این سالن با دوستان خود مشغول بحث و مجادله است. اگر حرفهای من در بعضی موارد ناخوشایند و حتی زننده طبق موارد قضایی باشد از قبل عذرخواهی میکنم. قصد توهین ندارم.

قاضی: کمی فکر میکند، سرش را بعنوان منفی تکان میدهد و میگوید نه، نه از نظر قضایی.

این برای من و فرزندانم و "ایمنی حقوقی" خیلی مهم است که توله بی ادعاهای خود را برپایه مدارک و اسناد استوار کند، حتی اگر این مدارک به فارسی میباشد، رویه ای که تا به حال انجام نداده. توله بی حتی به آن هم اکتفاء نکرده و یادآور میشوم که همین امروز نزد این مرجع قانونی 12 مورد دروغ عمد و ادعاهای گمراه کننده به شما اظهار داشته که این خود بار قضایی دارد.

لنگرودی هم به نوبه خود از من بعنوان "مرد" به سفارت ایران در سوئد گزارش داده، بنابراین پیش فرضهای دل بخواهی بخاطر ریشه مسلمانانی من نباید پذیرفته شود.

بعنوان شاهد از دو اختلال رنج میبرم که برای این محکمه مهم است که مورد توجه قرار دهد که این دو اختلال بر علیه من استفاده نشود.

اختلال اول در واقع یک آسیب کاری محسوب میشود، محلی که من باید بلندتر از همه پُر از آدرنالین که داد به سر هم و لگد به هم میزنند صحبت کنم. در اینگونه موارد من باید بلندتر از همه داد بزنم با تُن صدای قاطع.

اینکه من بلندتر از همه حرف میزنم با تُن صدای قاطع در این پرونده بسیار به من ضربه زده، حالا اگر در اینجا تُن صدای من کمی بالا رفت به معنی این است که کمی گیج شده ام نه به معنی اینکه عصبانی و یا خشمگین شده ام، فقط دارم از روی عادت حرف میزنم.

همچنین بطور خودکار نباید حساب شود که من اینگونه در خانه عمل میکردم. همین حالا از همین شخص سوال کنید که چند بار به همراه فرزندانم سوار من نشده بعنوان اسبشان! سوال کنید که چندین و چند بار برایش کیسه بوکس نشده ام که فقط به من و فرزندانم نشان بدهد که چقدر بالا میتوانم لگد بزنم.

اینکه من همین حالا اینجا بنشینم و از کودکان ربوده شده خود دفاع کنم نشان دهنده اینست که من هرگز در خانه بلندتر از کسی حرف نمیزدم، بدون تُن صدای قاطع.

اختلال بعدی در واقع یک معلولیت اجتماعی سوئد میباشد به لطف و مرحمت فرصت طلبانی همچون آنگردی. اینگونه معلولیت اجتماعی در سوئد به پیشینه قومی فرد برمیگردد، پیش فرضی که همه مسلمانان بطور خودکار قاتل، مجرم حرفه ای، مسلمانی دعوایی که زنان و کودکان خود را میزنند.

ضربه از این معلولیت اجتماعی سوئد حتی از اختلال اولی مهلکتر بوده و تا به اینجا موجب ربودن غیر قانونی فرزندان خردسال بی دفاع من.

شما شاید چیزهای بسیاری دیده و شنیده باشید ولی این پرونده شما را چند روزی از خشم بیدار نگه خواهد داشت نه بخاطر ظلمی که به 2 کودک بی دفاع شده بلکه بخاطر سوءاستفاده زنی که این سیستم را احمق پنداشته و از افرادی که به او از روی رحم و شفقت با تمام قوا کمک به پایمال کردن حقوق 2 کودک کرده و تمامی قوانین کشوری و تعهدات بین المللی را زیر پا گذاشته اند.

بنابراین با توجه به این معلولیتها سعی میکنم که تمامی ادعاهای خودم را بر پایه اسناد استوار کنم. هدفم اینست که ثابت کنم اینچنین شخصیتی با "بهترین کودکان" مغایرت دارد.

آنگردی عشق خود را توسط اشک تمساح و دروغ هایش ثابت میکند ولی من بخاطر معلولیت اجتماعی در سوئد راه دیگری انتخاب کرده ام و آن چیزی کمتر از جواب به دادخواست فرستاده شده به دادگاه 2016.09.26 توسط آنگردی نیست.

نکته به نکته ثابت میکنم که آنگردی از روی عمد و دانسته در مورد دروغهای خود، دو فرزند خردسال مرا در معرض تنبیه جسمانی و همچنین تنبیه شدید روحی قرار داده است.

جوابها را کاملاً برپایه اسناد اداری استوار میکنم که هیچ جای شک و شبهه و یا تردید بجا نگذارم بطوری که شما متوجه تمامی قانون شکنی های آنگردی، ادارات اجتماعی و پلیس بشوید و آن ظلمی که فرزندان من تحمل کرده اند. جوابها کاملاً برپایه اسناد اداری جای هیچگونه تردیدی برای شما نمیگذارد که کدامیک از ما صادق در گفته هایش است و قانون حُرانت باید او را حمایت کند.

جواب این دادخواست، نکته به نکته ثابت میکند که چگونه آنگردی آگاهانه از فرهنگ پیش داوری ادارات سوئد علیه مسلمانان سوءاستفاده کرده بدون در نظر گرفتن احساسات 2 کودک بی دفاع. هدف اینست که ثابت کنم شخصیتی با اینچنین ویژگی به هیچ وجه سازگار با "بهترین کودکان" تحت هیچ شرایطی نیست.

یک مثال گوینده همه چیز در مورد دروغهایی است که آنگردی تا به حال گفته و آنها ... "که من بعلت شکاک بودن اجازه کارکردن به او نمیدادم". شکاک یکی از آن نکته هایی است که مسلمانان بطور خودکار محکوم به آن هستند و آنگردی آگاهانه با دروغش به شما اجازه دخالت در زندگی خصوصی من و فرزندانم را داد.

لنگرودی سال 2006 به سوئد آمد و پس از کلاسهای اولیه زبان من او را بشدت تشویق به کار میکردم... به همین خاطر با وام از بانک توانستم مغازه ای بخریم ولی او از کار امتناع ورزید بدون توجه به اینکه ما با هم توافق کرده بودیم در اینمورد. البته این دلیل شد که عضو اتحادیه مغازه داران کوچک شوم. این ادعای مرا میتوانی با این اتحادیه و همزمان با مدرسه بزرگسالان کنترل کنید. هم کار و هم مدرسه بزرگسالان به معنی تعامل با غربیه هاست، آیا یک مسلمان شکاک این اجازه را میدهد؟

البته ناگفته نماند که در نهایت شادی من اولین فرزندم در راه شد. این هم ناگفته نماند که کیمیای من باعث شد که ننه او حاجیه خانم فیتحیه شریف پور 6 ماه تمام با ما زندگی کند و این به لنگرودی آن فضا را داد که با خیال راحت به درسش برسد و من با دخترم در آسمان هفتم.

پس از امتناع از کار در مغازه پیشنهاد من این بود که ورزش رزمی را یاد بگیرد و غروبها به تدریس این ورزش بپردازد. بدینوسیله لنگرودی خواهد توانست روزها در کمال آرامش درس بخواند و شبها به تدریس بپردازد، چیزی که لنگرودی در اول پذیرفت ولی دوباره با دخالت و اجبار مادرش حاجیه خانم فیتحیه شریف پور و برادرش دکتر سخیف لنگرودی آنها هم پس زد ولی در کمال خوشحالی من فرزند دوم هم در راه شد.

سومین کاری که من برای او ایجاد کردم در این 10 سال کار در همان سازمانی که من مشغول به کار بودم. این هم قرارداد استخدام. ناگفته نماند که طی این 10 سال یکبار، فقط یکبار به یک مصاحبه کاری در رستورانی رفت که آنها هم من او را با ماشین به سر مصاحبه بردم.

با همین یک مثال در مورد کار میتوان به تمامی دروغهای لنگرودی در دادخواست را یکی پس از دیگری ثابت کرد و در نتیجه یک مدرک معتبر که لنگرودی آگاهانه با دروغهای خود و با کمک اسلام ستیزی ادارات سوئد حقوق کشوری و تعهدات بین المللی سوئد را در مورد فرزندانم زیر پا گذاشته اند. حال از حق و حقوق خود حرفی به میان نمی آورم.

در دادخواست آمده است که:

1) هر دو طرف مشکل همکاری و تبادل ارتباط دارند.
امتناع از کار 10 سال عازگار بخوبی نشان دهنده اینست که چه کسی از ما دو نفر مشکل همکاری و تبادل ارتباط دارد.

2) مرد شکاک است.

کسی که کار در شغلایی که در ارتباط با مردم است برای مادر بچه های خود خلق میکند میتوان شکاک خواند؟

3) مرد کنترل کننده است.

آشکاراً هیچ کنترلی در رابطه با کار کردن لنگرودی نداشتم.

4) مرد چوب لای چرخ لنگرودی میگذاشت.

با یک مدرک دانشگاهی در سوئد بدون وام تحصیلی و امتناع در کار کردن در 10 سال با وجود دو کودک دوست داشتی و موزون، خودش یک مدرک قاطع در مورد همکاری من و فرزندانم با درس خواندن آنگرودی در همه ابعاد آن میباشد.

5) مرد اقتصاد آنگرودی را کنترل میکرد.

رونوشت از اداره مالیات در مورد حقوق سالیانه آنگرودی سال به سال. در سال 2015 حقوق این خانم 19080 بدون اخذ 30% مالیات چیزی برای کنترل نمیگذارد، حال سوال کنید که اینهمه مخارج خانه، مسافرت و غیره را چه کسی میپرداخته؟ در مورد صحت این رونوشت با اداره مالیات میتوانید مکاتبه کنید.

6) مرد خانه را تخلیه نمی کرد.

ختم قائله تخلیه خانه پس از تحقیقات اولیه پس از اثبات تمامی مخارج از جیب من نشان دهنده صداقت آنگرودی در این مورد هم هست. دیگران که نمیدانستند ولی آنگرودی که خوب میدانست چه کسی باید از آن خانه میرفت! در مورد صحت این مدرک میتوانید با اداره مصادره مکاتبه کنید.

ناگفته نماند که من سال 2012 از آن خانه رفته بودم و همه چیز را به نام او کرده بودم که این خود معقوله دیگری است که وارد آن نمیشوم. آنگرودی هرگز راضی به کمک به رفاه، آسایش و آرامش خانواده نشد. بچه ها بزرگ شده بودند و دوست داشتند که در یک آپارتمان بزرگتر زندگی کنیم ولی با کدام منبع مالی؟ و حالا هم اینگونه تشکر میکند!

اقدام طرف مقابل در مورد یک پرونده استوار بر دروغ سازگار با "بهترین کودکان" نبوده و نیست.

آنگرودی کاملاً واقف به دروغهای خود بوده و هست، دروغهایی که منجر به یک پرونده تخیلی مقابل من و ظلم به فرزندانم شده. نتیجه دروغهای آگاهانه آنگرودی آزار فرزندانم توسط محروم کردن آنان از حق قانونی خود در دیدن و بودن با من، دوستانشان که با هم بزرگ شده بودند و آن منطقه ای که بچه هابیم خود را در آن مطمئن احساس میکردند، با اینحال همه در مورد "بهترین کودکان" سخنرانی میکردند و میکنند.

لنگرودی برای فرزندانم

مشکل همکاری و ایجاد ارتباط با بچه های خود

2015 خونریزی در مئانه در بالاترین حد آنرا داشتم، بنابراین یک وقت اورژانسی ساعت 7 غروب به من داده شد که مصادف شد با امتحان او. لنگرودی راضی نشد که برای چند ساعتی از فرزندان خود مراقبت کند تا من به وقت اورژانسی خود برسم. حتی یک بیماری اورژانسی نتوانست او را مجبور به همکاری و نگهداری فرزندانم کند. خواسته ها و امیال لنگرودی همیشه در خط اول و بالاتر از فرزندانم بوده است. صداقت ادعای مرا با پرونده پزشکی من و امتحان او میتوانی مقایسه کنید.

یک مثال دیگر بریابه نامه لنگرودی توسط توله برایتان می خوانم ... بعنوان یک مدرک برای مشکل جدی لنگرودی در برقرار کردن ارتباط و همکاری او با فرزندانم. توسط توله بی ایمیلی برایم به تاریخ 2017.01.12 فرستاده شد که در آن لنگرودی درخواست عروسکهای پولیش مورد علاقه فرزندانم و دیگر وسایل میبرد.

جواب من به این ایمیل بدین صورت بود: "لنگرودی تا به حال سه مرتبه بدون هماهنگی قبلی به آپارتمان آمده، او میتواند یکبار دیگر هم به آنجا برود. من قبلاً از عروسکهای پولیش فرزندانم صحبت کرده بودم و در تعجب بودم که چرا لنگرودی آنها را برای فرزندانم نبرده زمانی که او در آپارتمان بوده و طلاهای خود را جمع کرده و با خود برده بود. قابل ذکر اینکه عشق به طلا برای لنگرودی بیشتر از علاقه او به بچه هایم است".

یک فرد خود محور که طلاهای خود را به تاریخ 2016.09.28 فقط 14 روز پس از ربودن فرزندانم آورده بود بدون اینکه عروسکهای پولیش فرزندانم را با خود ببرد! دروغ از یک عروسک پولیش برای بچه هایم ولی تمام طلاهای خود را با خودش 14 روز پس از ربودن فرزندانم برد.

حالا او اینجا با چشمان پر از اشک تمساح نشسته و از عشقش به فرزندانم که به جای من منبع مالی برای او شده اند صحبت میکند. یک مادر خود محور که "انتخاب" (طبق اظهارات در تحقیقات) میکند تمامی روابط میان پدر و فرزندان را پس از 9 سال به ترتیب 7 سال بطور کامل قطع کند، سازگار با "بهترین کودکانم" نمیتوان نامید.

2016.12.20 از رئیس جمهور، 4 وزیر و 13 سیاستمدار بخاطر ربودن فرزندانم استوار بر نفرت دینی جایی که شهروندان مسلمان در سوئد در مقابل قانون یکسان نیستند. 3 روز بعد شخصی شروع به نوشتن کرد که "کیمیّا و کیانا خوب هستند" این تعریف کننده مشکل همکاری و مشکل ایجاد ارتباط با من و فرزندانم است.

در این زمان مرد سرش را بطرف لنگرودی برمی گرداند و میپرسد؛ چند بار تا حالا در خلوتتان بچه های من از تو خواستند که مرا ببینند ولی تو آنها را زندانی حرفهای خود کرده ای؟

آنگرودی حتی نمیخواهد بفهمد این کلمات چه معنی دارد. این فقط آنگرودی و امیال اوست که مهم است. مادر بچه ها طبق گواهی سازمان اجتماعی "انتخاب" کرده که همکاری نکند و ارتباط برقرار نکند نه با من، نه با بچه های من حتی با حکم جزانت مشترک آنگرودی "انتخاب" کرده که حق فرزندانم را در ملاقات با من، دوستانشان و محیط زندگی شان بگیرد.

عمل آنگرودی مطابق با "بهترین کودکانم" نیست.

چوب لای چرخ دروس گذاشتن

"مرد چوب لای چرخ دروس آنگرودی میگذاشته و باعث شد که آنگرودی یک ترم را از دست بدهد" در اینجا میخواهم ثابت کنم که دروس آنگرودی کیفیت زندگی کودکانم را خراب کرده بود، بدون اینکه من یا فرزندانم چوب لای چرخ دروس او گذاشته باشیم.

ما سه نفر، از 5 هفته مرخصی در آفتاب و گرمای اسپانیا چشم پوشی کردیم بخاطر اینکه دوران کارآموزی آنگرودی مصادف شده بود با سفر ما به اسپانیا. تمامی پولهای از دست رفته، خوشی گرما و آفتاب جای خودش را با سرما و برف در سوئد عوض کرد. آیا این همکاری در دروسش نبود؟

در مورد آن ترمین از دست رفته از آنگرودی سؤال کنید چه زمانی پدرش مُرد. آیا همان زمانی نبود که آنگرودی آن ترمین را از دست داده بود؟ همان ترمین نبود که آنگرودی بچه های مرا تنها گذاشت و به ایران رفت برای 3 دفعه و هر دفعه یک هفته باضافه یک هفته دیگر که پدرش را دفن کند؟

سؤال اینجاست که یک ترمین از چند هفته تشکیل شده که آنگرودی بخواهد 4 هفته آنرا از دست بدهد و انتظار داشته باشد که مدرسه را از دست ندهد آنهم در سوئد که هر ترمین از 2 مرحله 8 هفته ای تشکیل شده. برای اطمینان از صداقت ادعای من پاس ایرانی آنگرودی را کنترل کنید. فقط فکرش را بکنید که آنگرودی چقدر فکر میکند که سوندیها ساده لوح هستند!

"آنگرودی کاملاً خونسرد بروی معلولیت اجتماعی مسلمانان در سوئد حساب باز کرده". آنگرودی دفعه به دفعه در کارهایش و حرفهایش ثابت میکند که او ناتوان از این است که "بهترین فرزندانم" را در خط اول امیال خود بگذارد.

حرص آنگرودی برای درس بر اثر عقده مادرش حاجیه خانم فیتحیه شریف پور اقتصاد خانواده را بسختی تحت فشار قرار داده بود. ما هنوز در یک آپارتمان 46 متری زندگی میکنیم. ما از مسافرت سر باز میزدیم و فرزندانم در خانه تنها بودند حتی اگر آنگرودی جسمش در خانه بود. جالب اینجاست که پس از ربودن فرزندانم به فرزندانم اجازه داده نشد که به مدرسه بروند و کودک بمانند با کمک همین اداراتی که ادعای "بهترین کودکان مسلمان" را دارند!

وضع مالی آنگرودی را کنترل میکرده

در حقیقت این آنگرودی بود که وضع مالی خانواده را کنترل میکرده. طبق رونوشت اداره مالیات قبل از 2011 آنگرودی هیچ درآمدی نداشته و پس از آن از طریق اتحادیه (آنهم در مغازه ای که کار نکرد) ماهیانه حدود 6000 کرون قبل از 30% مالیات دریافت میکرده. با آن درآمدی که در رونوشت ذکر شده، آیا جایی برای کنترل میماند؟ با اینحال ما مسافرت خارج از سوئد کم نداشتیم، البته با پس انداز قبل از ازدواج من، حقوق من و حتی فرض از دوستان برای اینکه فرزندانم احساس نکنند که ما کمتر از دیگر دوستانشان هستیم.

با آن درآمد طبق رونوشت اداره مالیات آنگرودی تنها به ایران مسافرت میکرده و در زمان مرگ پدرش آن مشروب خوار تریاکی 4 هفته به تنهایی، همان هفته هایی که باعث شد او یک ترم دانشگاه را از دست بدهد ولی به اسم من می خواهد تمام کند، برای پدرش همه گونه وسایل راحتی و تقویتی که برای یک فرد مبتلا به سرطان در سوئد وجود دارد با خود به ایران برای پدرش برد. حالا او اینجا نشسته و ادعا دارد که من وضع مالی او را کنترل میکرده ام!

با آن درآمد آنگرودی هرگز کمتر از کفش اِکو به پا نداشت، هر کدام از چکمه های اِکوی او بیشتر از 2000 کرون قیمت دارد و او 3 مدل مختلف از آن را دارد. عینک آفتابی او کمتر از رای بآن نیست و حتماً یک نگاهی به کمد لباس او باندازید. حالا او اینجا نشسته و ادعای اینرا دارد که او خرج مرا، کودکانم و خانه را با آن درآمدش میداده؟!

آیا همین نشان یک مرد خانواده دوست نیست؟ که همسر خود را با تمامی مشکلات اخلاقی او، با احترام با او رفتار میکند. آیا همین مسائل نشان دهنده این نیست که آنگرودی از عشق من به فرزندانم نهایت سوءاستفاده را کرده؟ حالا که با به سر کار رفتن او و دیگر مسائل اینگونه خرجها را کنار گذاشته ام دارد اینگونه از من انتقام میگیرد و فرزندانم را منبع درآمد خود کرده. **تحمیل مخارج بیرون از نیاز خانواده با توجه به امتناع از کار مطابق "بهترین کودکانم" نیست.**

مرد امتناع از ترک خانه داشت

اینکه من سال 2012 قرارداد خانه را به اسم او نوشتم (برگه قرارداد را نشان حضار میدهد) خودش نشان دهنده یک حرکت انسانی بود که آنگرودی پس از جدایی احساس بی کس و کار بودن به او دست ندهد و نیروی اینرا داشته باشد که از فرزندان بسیار کوچک من مراقبت کند. حالا او اینجا نشسته و ادعا دارد که من عبور و مرور میگردم بصورتی که دلم میخواست که آیا این خودت نبود که پس از 2 هفته زنگ زدی و ادعا کردی که بچه ها احساس دلالتگی میکنند؟

آنگرودی تنها نقطه ضعف مرا میداند. آیا حالا فرزندانم احساس دلالتگی نمیکند؟ 9 ماه پس از انزوای کامل بخاطر دروغهایی که خودت دروغ بودنش را میدانی. حالا تمام دنیا مدرک دروغ گوئیهای تو و نفرت سوئد از اسلام و مسلمانان را خواهند دید.

رفتار آنگرودی مطابق با "بهترین کودکانم" نیست.

لنگرودی با توجه به معلولیت اجتماعی مسلمانان در سوئد خوب میدانند که چگونه انتقام برادرش دکتر سخیف لنگرودی را بگیرد و اسلام ستیزی ادارات تمامی وسایل انتقام را در اختیار او گذاشته بدون توجه به قانون و تعهدات بین المللی در مورد "بهترین کودکان". این ادارات بیشرمانه از دیگر کشورها "بهترین کودکان" را مطالبه دارند!

طبق این اسناد و نه حرفهای من، از سال 2006 من اجاره خانه، برق، مالیات تلویزیون، اینترنت، تلفن همراه، تلفن خانه و غیره را حتی دوران آن چند هفته ای که من از خانه رفته بودم پرداخته ام و حالا او برای من تقاضای تخلیه خانه را کرده بدون در نظر گرفتن احساسات فرزندانم که آنهم شهادت دادید که چگونه اداره مصادره مختومه اعلام کرد چونکه من بیشتر در آن خانه حق داشتم تا خود او که قرارداد به اسمش بود. ولی اداراتی از قبیل سازمان اجتماعی کاری به کار اسناد و مدارک نداشت فقط باد هوای لنگرودی را تا به آخر پذیرفته و اینرا بی شرمانه "بهتری کودکان مسلمان" میخوانند.

سیگار نمی کشم، معتاد نیستم، مشروب نمی خورم، اینکه فرزندانم را بیشتر از هر چیز دیگر در دنیا دوست دارم تنها اعتیاد من است. به همین خاطر لنگرودی از تمامی جوانب مرا تحت فشار قرار داده، یکی از آنها کنترل وضع مالی من.

رفتار لنگرودی مطابق با "بهترین کودکان" نیست.

تا به اینجا ثابت کرده ام که لنگرودی چگونه رفتاری در خانه داشته. رویه لنگرودی در روحیه و رفتار فرزندانم با لنگرودی کاملاً مشخص است. بیاد داشته باشید که مدرسه پس از سالها زیر نظر داشتن حرکات تمامی محصلین در مدرسه با والدینشان در این مورد در گواهی آمده است که:

"بچه ها کمی بهانه گیر میشوند وقتی مادر بدنبال آنها می رود در حالی که به طرف پدر خود میروند وقتی که پدرشان به دنبالشان می آید".

و یا اینکه

"مشخصاً" اینها دختران پدر هستند".

و یا اینکه

"بچه بزرگتر به روی زمین نشست، گریست، نمی خواست با مادر خود برود"

و یا اینکه طبق ضبط صدای کیانا

"من می خواهم کنار پدرم بخوابم امشب، من دلم برای بابا می سوزد، ما 4 روز کنار بابا نبودیم"

با تمامی این تفصیلات ادارات اسلام ستیز سوئد مادر را به فرزندانم تحمیل کرده اند. با توجه به این گواهی ها مشکل می توان اسلام ستیزی ادارات سوئد را انکار کرد. این معلولیت اجتماعی مسلمانان در سوئد که منجر شد 2 کودک خردسال بی دفاع را مخالف میل باطنی خود ربوده و مقابل من به گروگان گرفته شوند.

آیا اینرا میفهمید که فرزندانم به سنی رسیده اند که خودشان میتوانند انتخاب کنند با کدام یک از ما مایل به زندگی هستند. آیا کودک واضح تر از این میتواند بگویند که دوست دارند با پدر خود زندگی کنند؟ فرزندان بی دفاع من نمی خواستند با آنگرودی بروند.

اینکه فرزندانم را مجبور به ترک پدر و محل زندگی شان کرده اید دیگر اسمش رفتار خودسرانه با کودکان نیست بلکه این ربودن کودکانم است برخلاف میل و اجازه من و فرزندانم. وقتی اشخاص فردی را میریابند هدفی از ربودن دارند که غالباً پای پول در میان است. در اینمورد هم به محض قطع مخرج آنگرودی و خانواده اش در ایران پس از اولین حقوقش پس از 10 سال میبیند که اینجا نشسته ایم در مورد ربودن فرزندانم.

شما تا بحال مدارکی طی این 10 سال دیده اید که در صحت آن نمی توانید شکی داشته باشید. در تمامی مدت این 10 سال آنگرودی امتناع به ایجاد رفاه، آسایش و آرامش من و فرزندانم داشته ولی حالا آنگرودی با این کارش آرامش روحی فرزندانم را هم از آنها برای تمام آیندهشان گرفته است.

دروغهای عمدی آنگرودی و رفتار آنگرودی مطابق با "بهترین کودکانم" نمی باشد.

آنگرودی در این 9 ماه که فرزندانم را مخالف خواسته خود به گروگان گرفته درخواست ماندن در همان آپارتمانی را داشته که از آن فراری است! هیچ آدم عاقلی از خودش سوال نکرد که آنگرودی دنبال چیست و چه میخواهد؟ اگر او هنوز میخواهد در همان خانه بنشیند که از آن فرار کرده چرا فرزندانم را از حق رفتن به مدرسه ای که در آن بزرگ شده اند با دوستانشان محروم کرده است؟ شما اسم اینرا میگذارید "بهترین برای کودکان مسلمان" در سوئد؟

ما بطور مثال فرض کنیم که آنگرودی نیاز به خانه محافظ شده داشته، ولی چرا فرزندانم را از محیط گرم و آرام با دوستان و عادات این 9 ساله جدا کردید؟

مرد قسمتی از گواهی سازمان اجتماعی در مورد تحقیق از کودکان را میخواند: "به گفته آنگرودی پدر همیشه آرام است وقتی که بچه ها حضور دارند". اینرا نفهمیدید که آنگرودی فقط میخواسته انتقام سیلی برادرش دکتر سخیف آنگرودی را بگیرد و به همین خاطر حتی از به خوشی فرزندانش هم که 9 ماه در شکم او بودند رحم نکرد.

دروغهای آنگرودی و رفتار آنگرودی مطابق با "بهترین کودکانم" نیست.

بچه ها

شواهد بیشتر در مورد ارزش واقعی فرزندانم برای لنگرودی

مارس 2016 لنگرودی به سازمان ثبت و احوال به وجدان خود گواهی داد که من از خانه رفته ام و آدرسم جای دیگری است. ولی تحقیقات اولیه نقل دیگری داشت به مانند دیگر تحقیقات که در همان مراحل اولیه نشاندهنده دروغهای لنگرودی مقابل من، روابط ما و فرزندانمان بوده. لنگرودی این دروغ را هم به وجدان خود قسم خورده بود چونکه من گفته بودم که برادرش دکتر سفید لنگرودی با خانواده اش (سه بزرگسال) اجازه ندارند به خانه ما بیایند وقتی که برای تفریح به سوئد می آیند.

اینکه لنگرودی به دروغ به وجدان خود قسم میخورد خود در سوئد جرم است طبق قوانین این کشور ولی اینکه لنگرودی پدر بچه ها (مرا) را کنار میزند، فردی که فرزندانم میخواستند با او بمانند و در آغوش او بخوابند، بخاطر اینکه برادر خودش را برای یک مسافرت خوشگذرانی یک ماهه به خانه من بیاورد، برای شما که میخواهید در این پرونده نظر خود را بدهید بیان کننده غیر مسئول بودن لنگرودی در مقابل فرزندانش خود میباشد.

به شکرانه پیشنهاد ایرانی و مسلمان بودن من ادارات این واقعیت را نادیده میگیرند که لنگرودی بخاطر برادرش از روی بچه های خودش هم میگذرد و حتی شرمی در خود از قسم دروغین به وجدان نداشته اش هم ندارد.

لنگرودی بی شک میخواهد از طریق ارزشی که فرزندانم برایم دارند انتقام بگیرد. لنگرودی کاملاً مطمئن است سلامت فرزندانم مهمتر از وجود خودم در زندگی میباشد بدون اینکه فکر کند که شاخص انتقام او درد و عذاب فرزندانش است که از من، دوستانشان و محیط زندگی به زور جدا شده اند. حال از تضعیف اعتماد به نفس فرزندانش صحبت نمیکنم که ثمره این دروغهای به عمد لنگرودی است.

در طول این 9 ماه من بخاطر فرزندانم با همه چیز و همه کس مرا فعه کرده ام. لنگرودی هم طبق روال گذشته با دوستان خود در تماس بوده ولی لنگرودی و تنها لنگرودی، نه سازمان اجتماعی این شایه و با دیگر ادارات دولتی باعث انزوای کامل فرزندانم در ملاقات با من و دوستانشان شده است.

فرزندانش هنوز اجازه ندارند با دوستانی که از زمان مهد با هم بزرگ شده اند تماس داشته باشند. آیا این با کنوانسیون حقوق کودکان مصوبه سازمان ملل همخوانی دارد؟ آیا این دادگاه میخواهد از تخلف نرستان فرزندانش به مدرسه حمایت کند؟ آیا این دادگاه از ربودن کودکان به جرم مسلمان به دنیا آمدن حمایت میکند؟ آیا این دادگاه در نظر دارد که از بد رفتاری و خشونت به روی فرزندانش دفاع کند؟

مجبور کردن فرزندانش به آشنایی با دوستان جدید که هیچ وجه تشابهی با هم از قبل ندارند. مجبور کردن فرزندانش به آشنایی با محیط جدید که هیچ همخوانی با محیط قبلی ندارد. مجبور کردن فرزندانش به آشنایی با معلمان جدید که هرگز ندیده بودند، همه و همه بخاطر اینکه من گفته بودم برادرش دکتر سفید لنگرودی، یک خارجی در سوئد، اجازه ندارد به خانه ما بیاید!

آیا این جایزه یک زن مسلمان است که ادارات به دو کودک خردسال تحمیل میکنند؟ جایزه برای دروغهای عمدی و دانسته‌ننگرودی که فرزندانم باید متحمل جریمه اش شوند؟

یک مدرک دیگر برای اثبات اینکه برادرش بیشتر از صحت و سلامت فرزندانم برایش ارزش دارد. فقط 6 روز پس از ورود برادرش به سوئد، ننگرودی فرم تخلیه را پُر کرد که آنهم مختومه اعلام شد. فراموش نکنید یک دروغ دیگر با قسم به وجدان.

یک مدرک دیگر برای اثبات اینکه صحت و سلامت فرزندانم در مقابل خواسته های ننگرودی بی ارزش است در نامه ای که به سفارت ایران فرستاده بود میتوان یافت. در آن نامه قید شده که من "مرتد" هستم. حکم یک فرد بی خدا در ایران مرگ است. یک فرد "بی خدا" در ایران استحقاق تربیت فرزندان خود را ندارد!

معنی اینکه مرا به دروغ "مرتد" بخواند اینست که ننگرودی راضی به مرگ من است و میخواهد مرا سلب حیات کند بدون اینکه یک لحظه فکر کند که بچه ها میخواستند با من بمانند و در آغوش من بخوابند. با این کار ننگرودی به خودش حق اینرا میدهد که مرا از زندگی فرزندانم محو کند چیزی که در عمل در این 9 ماه به اثبات رسانده ولی جالب اینجاست که ادارات به او نقش قربانی را داده اند! آیا این ننگرودی است که برای فرزندانم دل میسوزاند فقط بخاطر اینکه میتواند گریه کند؟ آیا با همه این تفاسیل ننگرودی واقعاً آن مادر با محبت و مهربانی است که اینجا سعی در اجرای نقشش دارد؟ یا اینکه ننگرودی در واقع یک محاسبه گر بی احساس سودجو و فرصت طلب است که دست به هر کاری میزند که او را به هدفش برساند؟

حال من از روی ترسم برای اقدام تلافی جویانه نسبت به مرتدها در ایران مجبور شده ام تقاضای ترک تابعیت ایرانی کنم. بنابراین من در کل نمیتوانم به ایران بروم و ننگرودی اینرا خوب میدانسته با این حال در دادخواست خود نوشته که من میخواهم فرزندانم را برای دائم به ایران ببرایم!

اینکه پدر کودکان را از زندگی کودکان محو کنید به تازگی "بهترین کودکان مسلمان" نامیده میشود؟ این کاری است که سازمانهای دولتی سوئد در این 9 ماه به من و بچه هایم تحمیل کرده اند. آیا به اینصورت سوئد موظف است برای "بهترین کودکان مسلمان" اقدام کند؟

ننگرودی از بچه های خود سوءاستفاده کرده. ننگرودی از فرزندان خود با اشراف کامل به معلولیت اجتماعی مسلمانان در سوئد نهایت سوءاستفاده را کرد. ننگرودی همچنین از سیستم قضائی ایران سوءاستفاده کرده. همه اینها برای اینکه از من در قبال برادرش انتقام بگیرد. برای اینکه من مقابل مادرش و برادرش تعظیم نمیکنم. مادری که به ناحق اسم فامیلیش "شریف" پور است از کومه/املش ولی به حق قیت⁹⁹ حتی خوانده میشود.

⁹⁹ این کلمه به سوئدی به آلت تناسلی زن گفته می شود

ننه فرزندانم همه چیز است بغیر از شریف. دادگاه جایی نیست که تعریف کنم چقدر بی شریف ننه فرزندانم است و او طی تمامی سالها چگونه رفتاری مزبوحانه داشته است. ننه بچه های من خودش را بیشتر از من که 30 سال است اینجا زندگی میکنم اروپایی تر میدانند و همه آنها را لنگرودی و مادرش حالا که درس لنگرودی به خرج من تمام شده به نمایش میگذارند نه یک روز زودتر. اینچنین مادر اینچنین دختر.

لنگرودی پس از سر کار رفتن از پرداخت نصف¹⁰⁰ قیمت دوچرخه های فرزندانم امتناع ورزید در حالی که قیمت اجاره یک ماه خانه برادرش 15000 کرون بوده است. لنگرودی در ضمن 50000 کرون دیگر برای برادرش و خانواده او طی این یکماه خرج کرده بدون اینکه حتی 1 آورده¹⁰¹ در خرج خانه سهیم باشد. رونوشت بانکی لنگرودی صحت ادعای مرا ثابت میکند.

آیا شما که قاضی هستید میتوانید 110000 کرون¹⁰² ظرف 4 ماه کار پس انداز کنید؟ آنها با یک حقوق 19000 کرونی در سال؟! (مرد رونوشت اداره مالیات را نشان میدهد). سوال اینست که از کجا لنگرودی این پول را آورده بود که برای برادر دکتورش سخیف لنگرودی خرج کند؟ سر قبر پدرش؟ همان پدري که آه در بساط نداشت که با تریاک دود کند؟

بله، درست حدس زدید. 110000 کرون از پولهایی که من قرض کرده بودم خرج برادرش دکتور سخیف لنگرودی کرد. بله، همه آنها برای انتقام.

فرزندانم 9 ماه کامل در انزوا نگه داشته شدند تا مجبورشان کنند¹⁰³ که بر علیه من شهادت بدهند! چی نسبتبان شد تا بحال؟ طبق آخرین گزارش 6 دسامبر 2016 یک شکست مفتضحانه برای لنگرودی و تمامی پلیسها و سازمان اجتماعی ان ش د ه و پیش داوریهای تحصیسی اسلام ستیزانه آنان. شرم بر آنان باد که حیثیت سوئد را برای لنگرودی یک فرد بی وجدان دروغگوی مزمن سرمایه گذاری کرده اند. یک شکست مفتضحانه برای اینکه فرزندانم نه میتوانستند و نه میخواستند چیزی را که اتفاق نیافتاده بود تعریف کنند.

2 مشاور سازمان زنان در یک صفحه 4- حرفهای فرزندانم را، البته به گفته آنان، گواهی کردند. در 9 صفحه کامل از صحبتهای ثبت شده لنگرودی برای شما ثابت کردم آنچه را که به گفته این 2 مشاور سخنان فرزندانم بوده دقیقاً کلمه به کلمه همان حرفهایی بوده که لنگرودی 6 ماه قبل در جاهای مختلف به ثبت رسانده بود. با اینحال فرزندانم وقت را غنیمت شمارند که بگویند دلشان برای من تنگ شده و آرزو دارند که مرا ببینند. عمق جنایت را میبینید؟ چه مُل از "بهترین کودکان مسلمان" دولت سوئد دنبالش است؟

¹⁰⁰ 4200 کرون

¹⁰¹ یک کرون سوئد تشکیل شده از 100 آورده است.

¹⁰² از تاریخ 2016.01.15 تا به تاریخ 2016.08.30 لنگرودی 110000 برای خودش و برادرش خرج کرده بود. لنگرودی از تاریخ 2016.04.01 شروع به کار کرده بود.

¹⁰³ تحقیقات محرمانه زند کودکان در همان مرحله اول تحقیقاتی مختومه اعلام شد، به مانند دیگر تحقیقات.

این یک صفحه 4- نه تنها دروغ مشاورین سازمان زنان را نشان جهانیان میدهد که در آرامش کامل زیر پناه چتر انزوای مطلق کودکانم چنین گواهی دروغین را به دادگاه نوشته اند بلکه این گواهی شاهد بر اینست که چگونه کودکانم را آنگرودی تحت تأثیر دروغهای خود قرار داده و رابطه پدر فرزند را تخریب میکند.

یک محیط متنفر از اسلام (خانه زنان در سوئد) طبق کنوانسیون حقوق کودکان سازمان ملل نمیتواند محیط مناسبی برای نگهداری 2 کودک خردسال بی دفاع باشد چه رسد به اینکه در این محیط پُر نفرت کودکان در انزوای کامل نگه داشته شوند. اینگونه سوئد اسلام ستیزی را در کودکان مسلمان نهادینه میکند.

در جلسه با گروه تحقیق کودکان هر دوی مشاورین سازمان اجتماعی این شیوه اعتراف کردند که "مادرشان انتخاب کرده که کودکان را با خود ببرد" و هر آنقدر که من گفتم نصف کمتر از یک است و مادرشان این چنین حقی نداشته که طبق حکم حزانت مشترک چنین کاری بکند و فرزندانم را از دیدن من، منع رفتن به مدرسه، دیدن دوستانشان و محیط عادت کردهشان جدا کند مگر ثمر نشد که نشد. صحت این ادعا را میتوانی از صدای ضبط شده در جلسات بشنویید.

یک ترازو با کفه های مساوی، و با کمک از نمایی این اسناد و مدارک باید در اسراء وقت نقطه پایان به این ماجرا بگذارید و کودکانم را از زیر بوق اسارت این دد منش آزاد کند.

با توجه به تمامی دروغهای عمدی و خود دانسته آنگرودی و قسم به حضرت عباس او و وجدان نداشته اش و دم خروس بطور واضح نشان دهنده اینست که آنگرودی نقش یک زن جایگزین¹⁰⁴ را برای رسیدن به سوئد بازی کرده و این در تضاد با "بهترین کودکانم" است.

حالا که آنگرودی تمامی منابع مرا جذب کرده و دیگر چیزی از من نمی تواند استخراج کند به فرزندانم چنگ انداخته تا از آن طریق بتواند منابعی را که کودکانم میتوانند منبع تولید آن به مانند کمک مالی که حزانت کودکانم برایش به ارمغان می آورد به خورد خانواده برادرش دکتر سخیف آنگرودی بدهد. با پول سرپرستی کودکانم آنگرودی میتواند خرج زندگی برادر زاده اش آروین را در سوئد بدهد. دوباره با پول من به شکم دکتر سخیف آنگرودی.

در عوض من با این تَن صدای مصمم و دعوایم با کارمندان و سیاستمداران سعی در تمام شدن این قاتله دارم. من ثابت کرده ام که فرزندانم مهمتر از همه چیز حتی خودم در دنیا میباشند. فقط فکرش را بکنید تمامی کارمندان، پلیسهای تفنگدار و سیاستمدارانی که به خون من تشنه هستند.

¹⁰⁴ مادر سورگات، زنی که در قبال تضمیناتی راضی به پروراندن فرزند دیگران در شکم خود میشود.

گواهی خریداری شده از ایران

در مورد تمامی کاغذهای رشوه داده شده در ایران این یکی جایزه نوبل را میگیرد.

	ابلاغیه
1395.09.13	آرشیو
1395.11.02	زمان تشکیل دادگاه
1395.11.03	ابلاغ ابلاغیه
پدرم در ایران تحویل گرفت!	
1395.11.05	رونیت ابلاغیه
در سوئد از طریق پست الکترونیکی	

به تاریخ و روزی که من میبایستی در دادگاه ایران حضور می یافتم توجه کنید! و روزی که پدرم برای اولین بار در ایران ابلاغیه را گرفت! و روزی که من در سوئد برای اولین بار ابلاغیه را با پست الکترونیکی رونیت کردم! سه روز، سه روز کامل پس از تشکیل جلسه دادگاه در ایران بود!؟

لنگرودی و برادرش دکتر سخیف لنگرودی که دیگر میدانستند من از سال 1988 در سوئد زندگی میکنم، چرا آدرس پدرم را به دستگاه قضایی ایران دادند؟ سیستم قضایی ایران که میدانسته با توجه به شماره ملی من، من ساکن سوئد هستم پس چرا ابلاغیه را آنهم یک روز پس از تشکیل جلسه دادگاه به دست پدرم در ایران رساندند!؟

بیاد بیاورید که لنگرودی دین مرا "بی خدا" به سیستم قضایی ایران معرفی کرده! بیاد بیاورید که من بخاطر تحویل مدارک ترک تابعیت ایرانی خود کلاً نمیتوانم به ایران بروم تا از خود دفاع کنم. بیاد بیاورید که یک "مرتد" کلاً دفاعیه ای بغیر از طناب دار ندارد در ایران! فکرش را بکنید که یک نفر در دادگاه داد بزند او "مرتد" است! فکر میکنید دیگر شانس برای دفاع از خود دارم؟ برادر لنگرودی دکتر خان بخاطر مشکل مشروب خواری خبر چین سپاه نوشهر بوده و خواهر لنگرودی، موزگان سال 2015 به پلیس زنگ زده و جای مرا به آنان لو داده بود.

فکر میکنید اگر هم به موقع خبر میشدم و اگر هم میتوانستم به ایران بروم شانس برای دفاع از خود داشتم؟ شما با این گواهی بخوبی میتوانید ببینید که چگونه رشوه خواری دادگستری لنگرود تشریف دارد! کلاً به نظر میرسد که رشوه خواری یک جهش ژنتیکی برای اهالی لنگرود میباشد¹⁰⁵.

یک چنین شخصیتی که دروغ میگوید، تقلب میکند، و با کمال میل رشوه برای خرید گواهی دادگاهی میدهد، سازگار با "بهترین کودکان" نیست.

من با کمک اسناد و مدارک بایگانی شده در ادارات مختلف در سوئد تمامی دروغهای جانب دارانه لنگرودی را توانسته ام ثابت کنم. من به معلولیت خودم بعنوان مسلمان مقابل سیستم اداری سوئد واقف هستم ولی حالا محال است که هر شخصی کوچکترین شکی در مورد دروغهای لنگرودی داشته باشید.

¹⁰⁵ لنگرود یک روستا در شمال ایران کنار دریای همیشه خزر است.

از تمامی این اسناد و مدارک میتوان به وضوح درک کرد که لنگرودی فقط به خودش، مادرش و برادرش وفادار است نه به فرزندان من. از تمامی این اسناد و مدارک میتوان استنباط کرد که در تمامی این دنیا این فقط امیال خودش است که برای او مهم است نه فرزندان من.

از تمامی این اسناد و مدارک میتوان دید که:

- (a) لنگرودی شدیداً مشکل همکاری و ایجاد ارتباط دارد.
- (b) لنگرودی با کمال میل به وجدان نداشته اش قسم دروغین میخورد.
- (c) لنگرودی شدیداً خودخواه و خودمحور است و فرزندانش حتی در درجه دوم هم برای او نیستند.
- (d) لنگرودی شکی به خود راه نمیدهد که از دیگران سوءاستفاده کند حتی اگر آن دیگری فرزندان خود او باشند.

آنچه که در مورد تمامی شاهدان یکطرفه بدون مدرک میتوانم بگویم اینست که:

تمامی افرادی که بدون دیدن هماهنگی و همخوان بودن مرا با فرزندانم را دیده باشند مرتکب جرح¹⁰⁶ میشوند.

تمامی افرادی که بدون خواندن گواهی مدرسه پس از سالها مشاهدات عینی شهادت داده اند مرتکب جرح میشوند.

تمامی افرادی که بدون شنیدن تشویق لنگرودی به کار طی مدت این همه سال برای رفاه و آسایش خانواده شهادت داده اند مرتکب جرح میشوند.

به نقل از پلیس هانا اریکسون 2016.09.09 "مضاء کننده و همکارم هر دو احساس جرم غیرتی کردیم" این پیش داورى از پلیس در نگاه اول، عمق فاجعه پیش داورى را در سازمان پلیس به قلم میکشد و نیاز دارد که بعنوان تهمت از آن شکایت شود.

¹⁰⁶ شخصی که شهادت دروغین میدهد.

آنگرودی بعنوان مادر

همانطور که ثابت شد، آنگرودی کاملاً متمرکز به اهداف خود تا به درجه ای است که او حتی براحتی میتواند از روی فرزندان خود رد شود برای اینکه به اهداف خود برسد. یکی از آن ویژگیهایی که بطور کل صلاحیت او را برای سرپرستی فرزندانم مردود میکند.

همانطور که ثابت شد، آنگرودی شدیداً مشکل همکاری و ایجاد ارتباط دارد، چیزی که سرپرستی و آینده کودکانم را به نابودی خواهد کشاند. همانطور که ثابت شد، آنگرودی تا زمانی که به نفع او باشد از دروغگویی به عمد ابایی ندارد.

همانطور که ثابت شد، آنگرودی از احساس همه سوءاستفاده میکند، همه آنهایی که از روی دلسوزی، جهل، بیش دآوری و با نژادپرستی انتخاب میکنند که حرفهای او را بیاور کنند.

همانطور که ثابت شد، خودخواهی آنگرودی آرامش روحی فرزندانم را برای ابد مختل کرده است. یک دلیل مهم که آنگرودی فرد مناسبی برای "بهترین کودکانم" نیست.

بیاد بیاورید که آنگرودی هنوز هم میخواهد در آن خانه ای زندگی کند که او از آن فرار کرده! این تقاضا را او از روز اول افرارش! هم داشته؟! من در پی عقل سلیم هستم. من در پی کفه مساوی ترازو هستم، هم برای "بهترین کودکان مسلمان" در سوئد، هم برای خوشنامی سیستم قضائی و هم برای خوشنامی کشور سوئد.

همانطور که ثابت شد، آنگرودی برای برآوردن نیاز روحی فرزندانم ناتوان است، همانطور که خود در گزارشهای متعدد شاهد هستید آنگرودی برای برآوردن درخواست معقول و قانونی فرزندانم برای دیدن من ناتوان است. نادیده گرفتن درخواست معقول کودکانم برای ملاقات با من، خوابیدن در آغوش گرم و مطمئن من و به همان نسبت مهم، دیدن دوستان خودشان دلیل بسیار محکمی است که آنگرودی بعنوان سرپرست فرزندانم کاملاً ناشایسته است.

حالا دادخواستم در مورد خطر ربودن کودکانم 2 ماه قبل از وقوع این ماجرا برای شما معنی پیدا کرده چون من میدانستم که آنگرودی چگونه مادر بی مسئولیتی حتی برای فرزندان خود است.

یک مادر، یک فرد به اینگونه خود محور قادر به ربودن کودکانم بدون هیچگونه احساس ندامت و یا شرمندگی مقابل احساسات فرزندانم فرد ناشایستی بعنوان سرپرست است. یک چنین شخصیتی هیچ راه حل دیگری برای شما بجا نمیگذارد بغیر از اینکه سرپرستی فرزندانم را به من واگذار کنید، چونکه آنگرودی بطور دائم یک تهدید مزمن برای سلامت و آرامش روحی و جسمانی فرزندانم است.

یک چنین شخصیتی همخوانی با بهترین فرزندانم مطابق با قانون نمیتواند باشد، حتی قوانین سوئد!

آن فردی را که بچه هایم انتخاب کرده بودند

فرزندنام بطور کاملاً واضح و مشخص انتخاب کرده بودند که با من بمانند و با مادر خودشان نروند. فرزندنام میخواستند در بغل گرم و آرام من بخوابند نه آنگردی.

اینکه فرزندنام را به اجبار با خود بردن دیگر اسمش خودکامه گی با کودکان نیست این نامش ریودن است چونکه با خشونت و دروغ آن فرد ضعیفتر را مجبور کرده اندد به همراهی، کاری که فرزندنام راضی به انجامش نبوده اند.

اینکه فرزندنام نتوانند به راحتی مرا ببینند به زور محدود کردن فرزندنام در تصمیم گیری خوانده میشود نه چیز دیگری، که این هم به خودی خود جرم است و در نتیجه نمی تواند در راستای "بهترین کودکانم" باشد. بنتر از آن در راستای کنوانسیون حقوق کودکان سازمان ملل هم نیست که سوئد موظف به اجرای آن است.

اینکه تمامی راههای ارتباط فرزندنام را با دنیای قبل از گروگان گیری قطع کردند چیزی نیست بجز اذیت و آزار کودکان که در چهارچوب "بهترین کودکانم" و کنوانسیون حقوق کودکان نیست.

اینچنین شخصیت خودمحور هیچگونه راهی باقی نمی گذارد بغیر از اینکه من تنها سرپرست فرزندنام باشم. آنگردی یک تهدید مداوم علیه روح و جسم فرزندنام میباشد.

با توجه به عقل سلیم و تکیه بر تمامی اسناد و مدارک بایگانی شده در ادارات، مطالبه آزادی فرزندنام از جنگال چنین دجالی را دارم و اینکه فرزندنام هر چه زودتر به آغوش من و زندگی عادی قبل از گروگان گیری برگردانده شوند.

من بعنوان پدر

آیا طبق استاندارد سوئد این برای یک پدر شرم آور و اشتباه است که از فرزندان خود در سوئد دفاع کند؟ آیا دروغگویی و خشونت علیه کودکان قاعده و معیار کاری در محیط اداری سوئد شده است؟

به ظاهر این استاندارد دادگاه‌های سوئد شده که مردهای مسلمان بطور متوسط پس از 10 سال تبرئه شوند و آنوقت اسمش اینست که اطلاعات جدیدی بدست آمده ولی در مورد من و این پرونده هیچگونه اطلاعات جدیدی در آینده نخواهد آمد همه چیز همین جا و امروز نه حتی فردا. به همین خاطر مهم است که دادگاه این اطلاعات را به جان دل بگیرد و با جدیت حکم را بر پایه اسناد و مدارک استوار کند نه بر پایه بخل، کین، حسد و انتقام جویی یک مادر بی احساس بی مسئولیت. اسناد و مدارک بسیار مستدل نشاندهنده چگونه مادر بودن آنگرودی با فرزندانم بوده. تضمین بیشتری در مورد صداقت و اعتبار سخنان من و درد و زجر خودساخته آنگرودی برای کودکانم کسی نمی تواند درخواست کند. همه چیز حی الحاضر اینجاست.

اینکه 2 کودک شاد که هرگز حتی تار مویشان شکسته نشده، 2 کودکی که هرگز کیبودی در تنشان نبوده حتی در کمترین حد آن، 2 کودکی که در مدرسه بیشتر آسیب میدیدند و برای تسلی خاطر سراغ پدر را میگرفتند و به من زنگ میزدند نه به مادرشان، 2 کودکی که به آغوش باز پدر میبودند وقتی که من به دنبال آنان میرفتم، همه و همه سخن از پدري دارد که دخترانش برایش تمام زندگیش بودند.

حتی پس از 9 ماه انزوای کامل و دروغ در گوش دخترانم، حقایقی را که حالا شما هم به آن واقف شده اید امروز، بیشتر از 5 دقیقه طول نخواهد کشید که فرزندانم دوباره از سر و کول من به مانند قبل بالا بروند و به یاد آنهمه اوقات خوشی که کنار هم داشتیم بافتند.

مهد و مدرسه همیشه به من زنگ میزدند نه به آنگرودی چونکه من همیشه برای کودکانم در دسترس بودم. آنها هرگز به آنگرودی زنگ نمی زدند چون در اوقات ناراحتی تقاضای فرزندانم دیدن من بود نه آنگرودی، حال بماند اینکه تلفن آنگرودی به عناوین مختلف خاموش بود!

اینکه مادر بچه ها هنوز پس از 9 ماه تقاضای نشستن در همان خانه ای را دارد که از آن فرار کرده و فرزندانم را از آنجا روده، به زبان واضح مشخص کننده آنست که پدر هرگز و هرگز خطری برای فرزندانم حتی در کمترین حد آن نبوده. وقتی خود او هم میخواهد به آن خانه برگردد یعنی اینکه برای او هم خطری از اول وجود نداشته است.

هیچکس نمی تواند علیه این واقعیت که چگونه من در کمال آرامش طی این همه سال یک انسان که چه عرض کنم، با آنگرودی رفتار کرده ام، انسانی که به جد کامل از همکاری و اینکه به آرامش خانواده کمک کند امتناع داشته است، آزاد کردن و رهایی 2 کودک از دست چنین دجالی که فقط به خود و خود فکر میکند و وظیفه قانون است.

با توجه به تمامی این مدارک حتی فکر سرپرستی مشترک هم یک جرم دیگری است نسبت به کودکان بی دفاع من که چاره ای بجز بودن با او و زندانی شدن در محیطی که یک فرد خود محور برای آنان انتخاب میکند ندارد.

تنها، حکم سرپرستی مستقل به نفع من در راستای "بهترین کودکانم" است و اینکه این تنها راه کاری است که قانون نه تنها موظف بلکه مقروض به انجام آن است و حکم بر علیه تمامی ظلمی که آنگرودی و این سیستم مریض متغیر از اسلام بر علیه فرزندانم مرتکب شده اند.

حالا این نوبت دادگاه است که حکمی استوار بر مدارک بدهد و "بهترین کودکانم" را مد نظر داشته باشد و متوجه بشود که احساس مسئولیت من نسبت به فرزندانم در راستای برآوردن نیازهای کودکانم برای دیدن هر دو والدین میباشد. تصویر آنگرودی از نیاز فرزندانم به هر دو والدین طی این مدت 9 ماهه را همه دنیا شهادت داده اند.

سرپرستی مستقل به نفع من گارانتی دیدن هر دو والدین است. تنها شیبی که فرزندانم پس از 2016.09.09 با من بودند، من خودم فرزندانم را تشویق به تماس با مادرشان می کردم و آنگرودی هم اجازه داشت به فرزندانم زنگ بزند. این حق قانونی و انسانی فرزندانم از آنها طی این 9 ماه گرفته شده که آنگرودی با دروغهایش به سیستم مریض، فرزندانم را مجبور به رفتن با او کردند خلاف حکمی که سرپرستی را به هر دو والدین واگذار کرده بود.

بیاد بیاورید که تعریف دقیق آنگرودی از والدین بودن 5 کلمه است "کیمیّا و کیانا خوب هستند". بیاد بیاورید که تعریف دقیق آنگرودی از والدین بودن اینست که 5 کلمه را از کودکانم مخفی نگه دارد "آنان هرگز از پدرشان نمیپرسند؟" چیزی که من در جواب مینویسم¹⁰⁷.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

¹⁰⁷ پس از خواندن 20 صفحه آ-4 قاضی به مانند میمونی گواهی سازمان ان ش ده را تکرار میکند: "در تحقیق سازمان ان ش ده تأیید شده که مشکل بود با عیسی متمرکز در مورد نیاز فرزندان صحبت شود" در حالی که در طی جلسات همان شخص تذکر میدهد که هر آنچه که تو (عیسی) میگوئی در رابطه اینست که فرزندان تو چه میخواهند، ما میخواهیم بدانیم که تو چه میخواهی.

صدای حقیقی فرد را در سایت بشنوید www.kimyana.se

توله بی از مرد استنطاق میکند

توله بی: برای چه نمی خواستی عروسکهای پولیش فرزندان را به سازمان اجتماعی ان ش یده بدهی؟

مرد: از روی نامه الکترونیکی که برای تو توله به تاریخ 2017.01.12 زمان 18.41 فرستاده بودم میخوانم، همان روزی که تو برای اولین بار از این درخواست صحبت به عمل آورده بودی.

سلام توله،

مرسی بخاطر جوابت پس از 25 روز. از مشکل همکاری و ایجاد ارتباط تو توله تعریف دارد. در مورد سونیچ، نیاز به 2 نامه طی 2 ماه و یک شکایت در پلیس داشت تا اینکه آنگرودی بخواهد در موردش حرفی بزند. مشکل همکاری و ایجاد ارتباط آنگرودی تعریفها دارد.

من قبلاً در جلسه با محققان کودکان (2016.10.12) یادآور شدم که چرا آنگرودی عروسکهای پولیش فرزندانم را با خود نبرده زمانی که او تمام طلاهای خود را (2016.09.28) جمع کرد و برد! عشق مادرانه آنگرودی به طلا تعریفها دارد.

آنگرودی بدون هماهنگی قبلی سه دفعه به خانه من رفته بود، او یک بار دیگر میتواند به آنجا برود. آنگرودی هنوز کلید خانه را دارد. آنگرودی میتواند با کمال میل به آنجا برود و هرآنچه را که میخواهد با خود ببرد، آیا این بهتر از آن نیست که اینجا و آنجا پیغام پسغام بدهیم! فقط مرا از قبل مطلع کنید که من آنروز به خانه خودم نروم.

15 روز بعد 2017.01.27 ساعت 16.41 تو توله دوباره نوشتی "سونیچ به سازمان اجتماعی ان ش یده فرستاده شده" و دیگر حرفی از عروسکهای پولیش بچه هایم به میان نیاوردی! مشکل همکاری و ایجاد ارتباط تو توله و آنگرودی ماجراها برای تعریف دارد.

توله بی: من نمی دانم چرا مدرسه اینرا متوجه نشد که بچه ها از روی ترس بطرف تو می نوبینند. فرزندان از روی ترس خود را به آغوش تو پرت می کردند و بغلت میکردند وقتی تو دنبالت آنان میرفتی. بچه ها خود را با پدرشان مطابق کرده بودند که او آنها را نزند.

مرد: آنروزی که شما فرزندان مرا ربودید من غایب بودم و طبق گواهی مشاهدات معلم "کیمیآ روز زمین نشست، گریست و نمی خواست با مادر خود برود". از کی و چی کیمیای من آن لحظه میترسیده؟ من که آنجا نبودم که از ترس من همچین حرکتی بکنم! این شما بودید که میخواستید او را به آزادی تحمیلی مخالف خواسته او ببرید.

وقتی من از راه رسیدم در ایستگاه مترو و پس از دلداری قرار شد که بروند، به سوالها جواب بدهند، زنگ بزنید به دنبالتان خواهیم آمد. کیمیای من دوباره بطرف من نوید بار دیگر مرا در آغوش کشید. از که و چه دختر من در هراس بود؟ فیلمش موجود است که کیمیآ دوباره برگشت و یکبار دیگر مرا در

آغوش کشید. برای اینکه از من میترسیده؟ این شما بودید که میخواستید او را به آزادی تحمیلی بیریشان و دخترم کاملاً نشان داد که می خواهد کنار من بماند از ترس شما.

مرد گزارش بیش تحقیقاتی سازمان اجتماعی ان ش ده را پیش میکشد، صفحه 5 از 21 بتاریخ 2016.09.13 آخرین سطر نوشته شده:

نیاز به محافظت

"لنگرودی اظهار دارد که او هیچگونه ناراحتی برای اینکه بچه ها با پدرشان هستند ندارد. پدرشان بخوبی از پس مراقبت روزانه به مانند غذا و نظافت (دوش و غیره) بر می آید. لنگرودی همچنین میگوید که پدرشان همیشه در حضور فرزندان آرام و ملایم است."

9 ماه بعد، امروز من اینجا نشسته ام و متهم به تنبیه فرزندانم؟ حال تو اینجا نشسته ای و ادعا میکنی بچه هایم از ترسشان خود را به آغوش من پرت میکردند؟! بی شرمی تا چه حد توله؟ نفرت از مسلمانان تا چه حد توله؟

توله بی: چرا نمیخواهی فرزندان را ببینی؟

مرد: من برای خودم و از جانب فرزندانم امتناع داریم که در ظلم و ستم تو توله، لنگرودی و سیستم معلول اجتماعی سوئد بمانیم.

طی 9 ماه من از همه کس و همه چیز شکایت کرده ام از رئیس مجلس و رئیس جمهور گرفته تا آن پائین ترینشان بخاطر گروگان گیری فرزندانم، ظلمی که به آنان روا داشته اید و اینکه قانون بطور یکسان به همه اعمال نمیشود. اگر اینگونه بود ما دیگر نیازی به نشستن در اینجا نداشتیم. فقط و فقط برای اینکه بتوانم فرزندانم را هر چه زودتر ببینم.

یک کتاب مستند بر پایه این پرونده نوشته ام، فقط و فقط برای اینکه بتوانم فرزندانم را هر چه زودتر ببینم. من نمی خواهم فرزندانم را ببینم؟ چه احمقانه!

پست الکترونیکی به تو توله 2016.10.04 ساعت 11.02

18 روز، فقط 18 روز پس از آنکه شما فرزندانم را گروگان گرفتید نوشتیم: "تنها هفتم از نوشتن این نامه اینست که فرزندانم هر چه زودتر به زندگی عادی خود برگردند، نه در آن زندگی که شما آنانرا مجبور به بودن در آن کرده اید."

پست الکترونیکی به بازجو "ج" 2016.10.11 ساعت 15.00

"من با کمال میل از خانه بیرون خواهم رفت، تا زمانی که فرزندانم ارتباط گذشته خود را با دوستانشان و در این محیط که در آن بزرگ شده اند برگردانده شوند. این "مهمترین" چیزی است که من می خواهم با اینکه می دانم سازمان اجتماعی ان ش ده کمکی به من بعنوان یک مرد مسلمان نخواهد کرد.

پست الکترونیکی به استیپا لین دین، کارمند قانون خانواده در سازمان اجتماعی آن ش ده 2016.10.14 ساعت 16.24

"این زجر آور است که نمی توانم فرزندانم را ببینم، ولی بیشتر زجر آور اینست که فرزندانم برای هر ثانیه که از دوستانشان، خانه شان، اسباب بازی شان دور هستند به یاد دعوی تلخ والدین غیر متمدن می افتند..." در اینجا مرد سرش را بطرف قاضی برمی گرداند و میگوید: در واقع بجای والدین غیر متمدن باید مینوشتم سوئد غیر متمدن.

ولی توله، حرفم را درست بشنو، هرگز به تو و امثال تو منتفر از اسلام و مسلمانان اجازه نمی دهم که من و فرزندانم را در ظلم خود نگه داری. یکبار در هفته از طریق اسکایپ! یک ساعت اجازه داشته باشم روز چهارشنبه ساعت 18 - 19 با فرزندانم صحبت کنم!

لنگرودی میداند که من روز چهارشنبه 18 - 19 سر کار هستم. فقط فکر اینرا بکنید که چه بی شرم هستید شما.

لنگرودی: با عجله در گوش توله وز وز میکند.

توله: باشه، روزهای جمعه 18 - 19

مرد: بی شرمانه، بی شرمانه، بی شرمانه. در 10 سال، طی تمامی این مدت من عصرها سر کار میروم، 6 روز هفته و اینرا لنگرودی خیلی خوب میداند. لنگرودی از زمانهایی صحبت میکند که میداند من سر کار هستم.

مرد سرش را بطرف قاضی برمیگرداند و میگوید: من که صبح توضیح دادم، سرپرستی کامل به من به معنی دیدار آزادانه و بی حد و حدود فرزندانم با لنگرودی است در صورتی که سرپرستی حتی مشترک به معنی انزوای کامل، صحبت از طریق اسکایپ آنهم در ساعاتی که او میداند من سر کار هستم. آیا این است تعریف "بهترین کودکان مسلمان" در سوئد؟

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

حال نوبت آن فرا رسیده بود که به آن زن خول مزاج گرگانی به نام فرنگیس مقصودلو برای شهادت زنگ زده شود. آن کثافت پیر نماز خوان بخاطر اینکه مرد او را "خُل و چُل" خوانده بود سعی در شهادت داشت.

شاهد؛ فرنگیس مقصدلو

- توله بی:** چند وقته که این خانواده را میشناسی؟
- مقصودلو:** 7 - 8 سالی است. من از بچه هایشان مراقبت میکردم.
- توله بی:** عادت داشت آنگرودی برای تو از کتک خوردنش حرف بزند؟
- مقصودلو:** بله، آنگرود عادت داشت بیاید خانه ما و از اینکه درد داشت صحبت میکرد.
- توله بی:** عادت داشت مرد زنگ بزند وقتی که آنگرودی خانه تو بود؟
- مقصودلو:** بله، و من عادت داشتم با مرد صحبت کنم که او بداند آنگرودی خانه من است.
- توله بی:** به چه دلیلی این کار را میکردی؟
- مقصودلو:** برای اینکه مرد فکر نکند که آنگرودی در خانه دیگران بوده.

نوبت مرد که از شاهد سوال کند

- مرد:** وقتی که آنگرودی خانه تو بود و از کتک خوردن صحبت میکرد، موهایش آشفته بود؟ کیودی میدیدی؟ لباسهایش پاره بود؟ آرایشش بهم ریخته بود؟
- مقصودلو:** نه، من چیزی ندیدم.
- مرد:** چه ساعت از روز من عادت داشت زنگ بزنم به آنگرودی؟
- مقصودلو:** بعد از ظهر ها.
- مرد:** چه ساعتی؟
- مقصودلو:** نمی دانم... دور و بر 4!
- مرد:** خوب، آن زمانی است که من باید بروم سر کارم و میخواستم بدانم آنگرودی کی به خانه بر میگردد (حالا اینرا نادیده میگیریم که مقصدلو بی اجازه داخل صحبت دیگران میشده).
- مقصودلو:** نه، بعضی وقتها هم وسط روز بود.
- مرد:** بله؟ آنگرودی که خودش ادعا میکرد وسط روز مدرسه بوده! باشه، هر چه شما میگوی.

چند بار در سال یا ماه تو عادت داشتی از فرزندانمان مراقبت کنی؟

- مقصودلو:** یکی دو بار در ماه و شاید هم بیشتر.
- مرد:** آیا کسی دیگر بغیر از تو هم از فرزندانمان مراقبت میکرد؟
- مقصودلو:** نمیدانم.
- مرد:** میخواست فریاد بزند کثافت خُل، تو نمیدانی که صغرا همسایه تو هم عادت داشت از فرزندانمان مراقبت کند؟ ولی مرد خود را کنترل میکند و در عوض میبوسد:
- چقدر از این چیزهایی که تو به نفع آنگرودی کنمان کردی بخاطر اینست که من تو را "پیر زن کثافت"
- ..."
- قاضی:** به عجله حرف مرد را قطع میکند و به مترجم میگوید نیازی به ترجمه این حرف مرد نیست و از مقصدلو میبوسد آیا او برای این شهادت هزینه هم متقبل شده که دادگاه موظف به پرداخت آن باشد؟
- مقصودلو:** تقاضای هزینه ندارد.

تماس قطع میشود و حالا به مرد اجازه داده میشود که دلیل حرف خود را تشریح دهد.

من پس از سه روز بچه هایم را در خانه مقصودلو پیدا کردم و به همین خاطر از او پرسیدم که آیا مرا پس از 10 سال آشنایی نشناختی؟ خیر سرت وقت کردی که 70 ساله شوی ولی انسانها را هنوز نمی شناسی؟ خیر سرت ادعا میکنی در گرگان مدیر مدرسه ای بوده ای! مرد به USB همراه اشاره میکند و میگوید همه چیز ضبط شده¹⁰⁸.

شهادت این ماده پیر سگ کثافت قرآن خوان گرگانی از روی غرض بوده هر چند که به آشکارا گفت نه موی آنگرودی آشفته بوده، نه کیودی در تن آنگرودی دیده، نه لباس آنگرودی پاره بوده و نه اینکه آرایش آنگرودی بهم ریخته بود.

بله، برگردیم سر اصل مطلب اینکه مقصودلو و یک پیر زن دیگری از بچه های من در عصرها نگهداری میکردند. من که سرکار بودم. فرزندانم که خانه بودند و مراقب داشتند. آیا کسی میتواند بگوید که آنگرودی کجا بوده؟ روزها که آنگرودی سر کلاس درس بوده به نقل از خودش! پس شبها را کجا بوده و چه کار میکرد؟ بیاد داشته باشید که همین امروز صبح توله سعی در این داشت که به شما بقیولاند که من شکاک، کنترل کننده و غیره بوده ام!

آنگرودی با آگاهی کامل و از روی عمد فرزندانم را در معرض آزار روحی و جسمی قرار داده. شاهد خود آنگرودی گواهی در پاره نبودن لباسهایش، زخمی نبودنش، مرتب بودن موها و آرایشش داده. این چگونه کتک خوردنی بود؟

طبق اظهارات آن ماده پیر سگ کثافت مقصودلو او چند شبی در ماه مراقب فرزندانم بوده و من میگویم که زن دیگری هم مراقب فرزندانم بوده. پس آنگرودی کجا عادت داشته برود؟ شاید خانه آن زن دیگر کنار پسرش! آنگرودی همیشه ادعا داشت که نزدیکی نبوده ولی کسی چه میداند پس از این همه دروغ! مادر آنگرودی حاجیه خانم فیتحیه شریف پور ادعا میکرد که این مدرن است که زن من با مردهای دیگر هم ارتباط داشته باشد (صدای ضبط شده حاجیه خانم وجود دارد) آنوقت من اسلم شکاک است!

مرد دیگر از آن دروغگوی کثافت خُل و چل مقصودلو گرگانی حرفی نمیزند و در عوض شروع به خواندن از روی اظهارات پیش تحقیقات سازمان اجتماعی آن شه در مورد خانه زنان در مورد فرزندان در چنگال ظالم آنگرودی و سیستم اسلام ستیز میکند. صفحه 7 از 21 به تاریخ 2016.09.19 "هیچ معلمی وجود ندارد که کمک درسی بدهد، نیاز به این کار وجود دارد ... یک داوطلب شاید هفته ای یکبار بتواند بیاید و کمک درسی کودکان باشد".

آیا تعریف دقیق "بهترین کودکان مسلمان" در سوئد این چنین است؟ اینکه اجازه نداشته باشند به مدرسه بروند؟ اینکه در یک خانه زندانی باشند؟ راستی قانون مدرسه اجباری تا کلاس نهم چه میگوید؟

¹⁰⁸ پس از این گفت و شنود مقصودلو سعی در انتقام دارد. بطور مثال مقصودلو برای پلیسها 2016.09.09 تعریف کرده بود که چک زیر چشم دکتر سخیف آنگرودی را ندیده فقط "صدای" دعوا را شنیده ولی پس از این ماجرا اصرار در شهادت شنیدن "صدا" را داشته.

مرد ادامه میدهد طبق همان گواهی مرد بی خبر از وضعیت اسفناک فرزندانش همانطور که در گزارش ثبت شده به سازمان اجتماعی آن شیوه زنگ میزند به این مضمون که: "پدر ادعا دارد که سازمان اجتماعی آن شیوه مجرم به تخلف قانون مدرسه است برای اینکه بچه ها از روز به اسارت گرفته شدن در روز چهارشنبه 2016.09.15 به مدرسه نرفته اند. پدر ناآرام احساس میشود." پس از خواندن این مطالب مرد سرش را بطرف قاضی بلند میکند و میگوید: اینکه سازمان اجتماعی آن شیوه قوانین متعدد را زیر پا میگذارد حساب نیست، اینکه من میگویم چرا بچه هایم به مدرسه نمی روند ناآرام خوانده میشود.

حکم

با توجه به تمامی مدارک که شما تابحال در این قسمت شاهدش بوده اید، حکم قاضی آندرش!، لارشون و هم چنین هیئت ژوری¹⁰⁹، به نفع سرپرستی کامل ننگرودی تمام میشود.

آیا شدت نفرت از اسلام و مسلمانان را در یک دادگاه سوئد متوجه میشوید؟ دقیقاً همان مرجعی که موظف به برابری شهروندان مقابل قانون میباشد، بدون در نظر گرفتن نژاد، دین، فرهنگ، جنسیت و غیره خود یکی از ارگانهای تبعیض دینی، فرهنگی نژادی شده است.

همانطور که از قبل حدس زده شده بود این دادگاه کاملاً نمایشی رأی به سرپرستی ننگرودی داد. شما به عنوان یک شاهد میتوانید بگوئید به چه دلیلی؟ بغیر از اسلام ستیزی ریشه ای دولت سوئد؟!!

نه تنها پایه عدالت در سوئد به بی گناهی افراد نمیباشد بلکه حتی پس از اثبات تهمت بودن این افتراءها هم مردان مسلمان مجرم بدون حق و حقوق به ثبت رسیده خود هستند و در این راستا حقوق کودکان مسلمان معنایی برای سوئدیها ندارد.

¹⁰⁹ رونی فریت هوف، تاینبا ویرتا، بیرگیتا مای بی.

دادگاه تجدید نظر (حزانت)

بدلائل زیر دادگاه اولیه¹¹⁰ امنیت قانونی را رعایت نکرده و نیاز به تجدید نظر دارد.

(دلایل قاضی آندرش ا لارشون که منجر به صدور اینچنین حکمی شده در کنار علل ناصحیح بودن حکم و "بهترین کودکان" مورد نظر نبوده و امنیت قانونی به کنار گذاشته شده. تمامی ضمیمه های نامبرده در دادگاه ثبت میباشند).

1) "بهترین کودکان" باید تعیین کننده باشد ...

ولی طبق حکم "سرپرستی کامل به نفع پدر بچه ها احتمالاً کمک خواهد کرد که کودکان هر دو والدین را ببینند ولی سرپرستی به نفع آنگرودی به احتمال زیاد در شرایط تغییری ایجاد نخواهد کرد (ضمیمه 1)"

با اینکه قاضی آندرش ا لارشون کاملاً معتقد بود که وضعیت ملاقات با کودکان به چه شکلی خواهد شد با توجه به سرپرست فرزندانم، با انحال سرپرستی را به آنگرودی واگذار کرد و انتخاب کرد که فرزندانم در انزوای کامل از پدرشان نگه دارد.

این است تعریف دقیق قانون از "بهترین کودکان مسلمان" در کشور سوئد.

یک مادر که خلاف قانون و بدون هرگونه دلیلی (ضمیمه 2) کودکان را میریاید نمی تواند برای فرزندانم بهترین باشد. یک مادر که تمامی اتصالات کودکان را با من، دوستانشان، محیط زندگیشان، خانیشان و اسباب بازیهایشان را قطع میکند نمی تواند برای فرزندانم بهترین باشد. یک مادر که به راحتی به وجدان خود قسم دروغین میخورد، به اداره ثبت احوال (ضمیمه 3)، اداره مصادره (ضمیمه 4)، شکایت در پلیس (ضمیمه 2 و 4) نمیتواند برای فرزندانم بهترین باشد.

نقل قول بعدی از قاضی آندرش ا لارشون: در هنگام تصمیم گیری از چه چیزی برای فرزندان خوب است ... اینکه کودکان مورد اذیت و آزار قرار بگیرند و اینکه آیا فرزندان غیرقانونی ربوده میشوند و اجازه ملاقات با یکی از والدین را ندارند" (ضمیمه 5)

بنابراین بهترین کودکان در اینجا تعیین کننده نبوده است. طرف دیگر قضیه اینست که قاضی بدون هیچگونه مدارکی و یا پیش تحقیقات در مقابل اینهمه مدارک باز هم انتخاب میکند که یک مرد مسلمان را مجرم بداند!

2) در زمان جلسه علنی تصمیم گرفته میشود که ...

"آنگرودی دیگر درخواست زندگی در همان خانه را ندارد و مرد اجازه دارد در آن خانه زندگی کند (ضمیمه 5)"

¹¹⁰ دادگاه سوئد تورن، استکهلم، شماره پرونده T12484-16.

روز بعد لنگرودی بدون اجازه از مرد و یا در جریان گذاشتن دادگاه قرارداد خانه را به شرکت آن برمیگرداند؟! فقط یک چنین چیزی آشکارا سخن از بد ذاتی لنگرودی نسبت به مرد و فرزندانش دارد.¹¹¹

3) در زمان جلسه شفاهی به تاریخ 2016.12.13 که قاضی گوستاف لیند استد برای تشریح حکم اولیه آورده بود

"شک و شبهاتی که در مورد زدن کودکان پس از جدا شدن والدین بوجود آمده بود زمینه بی طرفانه ندارد"¹¹² (ضمیمه 6)

بی طرف بودن در این پرونده هنوز جای تأسف دارد چونکه طبق ضمیمه 25 دادگاه، نکاتی را که مشاورین سازمان زنان گفته بودند در 9 صفحه جعلی بودنش را ثابت کردم که از زبان فرزندم دقیقاً همان جملاتی استفاده شده بود که لنگرودی قبلاً ادعا کرده بود (ضمیمه 7) حال اگر واقعاً فرزندم آنها را ادعا کرده باشند!

4) عقل سلیم ...

درخواست نشستن در همان خانه ای که از آن فراری است و نیاز مبرم به خانه محافظت شده دارد (ضمیمه 8)؟!

5) یک پرونده پیش تحقیقاتی که در آن ادعا میشود مرد فرزندان خود را تنبیه کرده بود در جریان میباشد.¹¹³

یک شکایت بر علیه مرد به تاریخ 2016.09.27 توسط محققان کودک سازمان اجتماعی ان ش ده (ضمیمه 9) برقرار شده و اولین روزی که مرد شانس ملاقات با این محققان را دارد یک روز بعد 2016.09.28 است.¹¹⁴

به این معنا که از قبل بر این باور بودند که بدون توجه به سخنان مرد، یک مرد مسلمان به حتم فرزندان خود را تنبیه میکند، که این بیشتر به مانند "کاغذهای خریداری شده از ایران" میباشد با این تفاوت که دادگستری لنگرود اسلام را به پول میفروشد و سیستم اداری سوئد اسلام را به نفرت خود میفروشد.¹¹⁵

¹¹¹ مرد قبلاً در نامه های مختلف توضیح داده بود که تصمیم به نگهداری از خانه را دقیقاً به همان شکلی که فرزندانش را ربوده بودند دارد و این برخلاف آنچه بود که لنگرودی میخواست! خانه به همان شکلی که کودکان مجبور به ترکش شده بودند به معنای مسئولیت پذیری و سعی در انسجام خانواده برای کودکان در آینده خواهد بود.

¹¹² حال متوجه میشوید که چرا قاضی را عوض کرده بودند!

¹¹³ پیش تحقیقات، متوجه میشوید! پیش تحقیقات به معنی مجرم بودن یک مرد مسلمان در سوئد است.

¹¹⁴ یک ماه پس از جلسه علنی و سرپرستی به نفع لنگرودی پرونده پیش تحقیقاتی مخومه اعلام شد! به عبارت دیگر یک مرد مسلمان در اذن محکوم است حتی در زمان پیش تحقیقات برای اینکه بعداً این اتهامات دنباله گیری نشود. اینگونه است هویت زدایی در سوئد، چون در هر صورت تیرنه مرد پس از از دست دادن سرپرستی به معنی ندیدن فرزندانش است تا پس از 18 سالگی که آنوقت زمان تربیت کودکان کار از کار گذشته و کودکان کاملاً هویت زدایی شده اند.

این سرنوشت هزاران هزار کودک مسلمان و مرد مسلمان در سوئد است و این پرونده تنها نشانه جمع آوری شده این جنایت حقوق کودکان و حقوق بشر در سوئد است.

¹¹⁵ محققان کودک در سازمان اجتماعی ان ش ده: نادیا چاک هورا از هند و ازگل نیلسون سوئدی میباشد. البته همجنس بازان بطور طبیعی از اسلام متنفر هستند.

این سوال پیش می آید که چقدر بی طرف محققان کودک در سازمان اجتماعی این ش ده هستند؟ نیاز دارم که نوشته قاضی گوستاف لیند استند از دادگاه اولیه را خاطر نشان کنم "در حال حاضر تحقیقات بیطرفانه وجود ندارد"¹¹⁶

تحقیقات بیطرفانه هنوز هم وجود ندارد پس سوال اینست که "چرا فرزندانم را محروم از ملاقات پدر، دوستان، محیط خانه، خانه و وسایل شان کرده اید؟" مخالف حکم قبلی در مورد سرپرستی مشترک و حالا شانس ملاقات را برای ابد از پدر گرفته اید بدون توجه به تمامی این اسناد و مدارک. (6) مدرسه بیطرفانه نظر خود را در مورد مشاهدات خود مابین کودکان و والدین گواهی داده بود ولی نفرت به اسلام و مسلمانان سد جلوی "بهترین کودکان مسلمان" در سوئد است. "روز چهارشنبه مادر به دنبال کیمیا آمد. کیمیا نمی خواست خانه برود و به همین خاطر بروی زمین نشست و گریست" (ضمیمه 11)

مدیر مدرسه هم خاطر نشان میکند که "مدرسه هیچگونه سوءظن به پدر ندارد" مدرسه دخترها را بعنوان "دختران پدر" میشناسند و همیشه به طرف او میدوند و پدرشان را بغل میکنند وقتی پدر به دنبال آنها می آید. مدرسه احساس میکند که دخترها "کمی بهانه گیر میشوند" وقتی مادر به دنبال آنها می آید. (ضمیمه 12)

همچنین فیلمی وجود دارد که به تاریخ 2016.09.14 در محل گروگان گرفته شدن فرزندانم که کیانا میگوید "من میخوام امشب کنار پدرم بخوابم" زمانی که کودکان خود را مجبور به همراهی با مادر میبینند کیمیا دوباره برمیگردد و پدر خود را در آغوش میکشد. (ضمیمه 13)

این است تعریف دقیق قانون از "بهترین کودکان مسلمان" در کشور سوئد.

7) مرد محکوم به ...

این حرف کاملاً غیر قانونی میباشد از یک قاضی! چونکه پرونده زدن دکتر سخیف لنگرودی، یک خارجی در سوئد، هنوز خاتمه نیافته و در روند بازبینی است. در اینجا نیاز بر این میبینم که خاطر نشان کنم آسیبرانت آنتون آندرشون در بازجویی از او 10 روز پس از نوشتن اولین گزارش اعتراف به این حقیقت کرد که دکتر سخیف لنگرودی اول دستش را بطرف مرد دراز کرد و پس از آن مرد او را زد¹¹⁷.

اینکه پلسها در همان روز اول و در همان گزارش اول اینرا ذکر نکردند خود جای بسی تعمق دارد. جمله ای بهتر از جمله قاضی گوستاف لیند استند نمی توان یافت "در حال حاضر تحقیقات بی طرفانه وجود ندارد"

8) طرفهای دعوا روابطشان را به 2 شکل کاملاً متفاوت تشریح کرده اند...

¹¹⁶ حال متوجه میشوید که چرا قاضی را عوض کرده بودند!
¹¹⁷ یک دعوی خانوادگی و اینکه دکتر سخیف لنگرودی اجازه نداشت به خانه مرد در سوئد برود.

بدون در نظر گرفتن اختلاف فاحش اینکه لنگرودی حتی یک کلمه را هم نتوانست ثابت کند جایی که مرد برای هر کلمه خود از اسناد اداری پشتیبانی می‌شد!

یک مرد مسلمان در سوئد همیشه مجرم است حتی اگر خلاف آن "ثابت" شود. یک مرد مسلمان در سوئد همیشه مجرم است حتی اگر چیزی "حتی در کوچکترین حد آن" ثابت نشود.

9) باید به نظر کودکان توجه شود، با در نظر گرفتن سن و رشد ذهنی شان.

گواهی مدرسه ضمیمه 11، کیمیا متولد 2008.02.09 "تمیخواست با مادر خود برود، بروی زمین نشست و میگریست".

فیلم ضمیمه 13، کیانا متولد 2009.10.16 "من می‌خواهم امشب کنار پدرم بخوابم" و در همان فیلم کیمیا زمان گروگان گیری بر میگردد و پدرش را یکبار دیگر در آغوش میکشد.

کیمیا که نمیخواست با مادر خود برود و کیانا که میخواست در آغوش پدر خود بخوابد مجبور هستند که پدرشان را حتی نبینند، بطور کامل نادیده گرفته میشود در حالی که گواهی دروغین مشاورین خانه زنان بدون هیچ مدرکی باور میشود!؟

"بهترین کودکانم" در این حکم در نظر گرفته نشده است.

10) مرد دیدار را قبول نمی کرد ...

این جمله واقعیت ندارد. توسط فیلم و صدا برادری از جلسه دادگاه میتوان فهمید که من عصرها کار میکنم و اینکه طرف مقابل چیزی بغیر از بی وجدانی و بی شرمی مقابل فرزندانم برای گفتن ندارد.

لنگرودی با اشراف کامل به ساعات کاری من همان روزها و ساعات را پیشنهاد میکند که من سر کار هستم. حتی زمانی که او، در 10 سال قبل در ایران منتظر اقامتش بود ساعات کاری من همان گونه بود. این فقط نشانه بی شرمی و غیر انسانی بودن لنگرودی مقابل فرزندانم و من است.

من تقاضا دارم "بهترین کودکانم" تعیین کننده باشد.

11) لنگرودی نیاز کودکان را برآورده میکند ...

لنگرودی علاوه بر سرپرستی مشترک و مخالف خواسته فرزندانم آنانرا ربوده و پس از 2016.09.09 کاملاً دانسته از دروغهای خود فرزندانم را از یک زندگی آرام محروم کرده. فرزندانم برای تمام عمر خود از این موضوع زجر خواهند برد.

سال تحصیلی 2016 – 2017 فرزندانم مدرسه را از هفتم تومبر 2016 شروع کردند، یعنی 3 ماه پس از شروع سال تحصیلی (ضمیمه 16). آیا اینچنین نیاز کودکان را به کودک بودن برآورده کرده؟ سازمان اجتماعی در گزارش خود نیاز به محافظت مینوسد "مادر میگوید که او هیچگونه ناراحتی ندارد که بچه ها تنها با پدرشان هستند. مادر همچنین میگوید که پدر همیشه در کنار فرزندان آرام هست" (ضمیمه 17).

118 BBIC 2016.07.21 "پدر با بچه ها خوب و مسئولیت پذیر است. پدر بچه ها را به مدرسه می برد و می آورد، صبحانه میدهد، بچه ها را فعال میکند"

12) قاضی لارشون در گزارشهای سازمان اجتماعی ذکر شده که مشکل وجود داشت که با عیسی متمرکز بر نیازهای بچه ها صحبت شود!

این نوشته صحیح نیست. از فیلم و صدای ضبط شده میتوان فهمید که من 20 صفحه کامل 4- شرح نیاز فرزند نام را دادم ولی کو گوش شنوا؟! 20 صفحه کامل توضیح دادم که لنگرودی با فرزند نام چگونه بود. فرزند نام چه در مورد من فکر میکنند و سلامتی روحی آنها چقدر برایم مهم است. در عوض طرف مقابل تهمتهای تکراری را به زبان می آورد، تهمتهایی که هنوز یک کلمه از آن را نتوانسته ثابت کند.

حتی در طول جلسات با سازمان اجتماعی (ضمیمه 20) و تمامی اماکن دیگر، فرزند نام تنها چیزی بود که من از آن صحبت می کردم (ضمیمه 21، 22، 23 و 24). فقط به فیلم و صدای ضبط شده 2017.04.27 گوش کنید.

در مورد گزارش سازمان اجتماعی به دادگاه هم شما میتوانید به این صفحه مراجعه کنید که صدای اُسکار نیلسون تصدیق کننده "تمامی حرفهای تو در مورد نیاز فرزند نام است، ما میخواهیم بدانیم که تو بعنوان پدر برای خودت چه میخواهی؟" Kimyana.se/tingsratten-vagnar-ta-emot/

13) شاهد، مقصودلو از گرگان¹¹⁹، تصدیق میکند که مرد خشن و کنترل کننده بوده ... حتی این جمله هم نادرست است. از فیلم و صدای ضبط شده در دادگاه بخوبی میتوان شنید که طرف مقابل با وجود 7 – 8 سال کتک خوردن بصورت لگد، مشت و سیلی، به نقل از شاهد، "هرگز" هرگز موهای لنگرودی ژولیده نبوده، هرگز آرایش لنگرودی به هم ریخته نبوده، هرگز لباسهای لنگرودی پاره نبوده و هرگز کبودی در تن لنگرودی ندیده بود.

همچنین از این صدای ضبط شده میتوان فهمید که من بعنوان اینکه این پیرزن کثافت نماز خوان را "عجوزه جادوگر که فرزند نام را پنهان کرده بود 2016.09.13" خوانده بودم این شاهد ذینفع بوده است (ضمیمه 13).

شاهد حتی میخواست در مورد دعوایی که فقط شنیده بود، و ندیده بود، شهادت بدهد! (ضمیمه 25) قابل ذکر است که با وجود اینکه شاهد مغرزان شهادت داده بود ولی شهادت او گواهی بر دروغهای لنگرودی بوده چونکه لنگرودی ظرف این سالیان دراز هرگز موهای آشفته پس از کتک خوردن نداشته، هرگز آرایش پس از کتک خوردن نریخته بود، هرگز لباسش پس از کتک خوردن پاره نبوده و یا اینکه هرگز کبودی در تن لنگرودی ندیده بود.

¹¹⁸ بهترین بچه ها در مرکز
¹¹⁹ مقصودلو از گرگان آن کثافت نماز خوان دروغگو پیر سگ. دعای شبانه من در آتش ابدی سوختن چنین کثافتهایی است.

لنگرودی که برای خاموش کردن کامپیوتر به پلس زنگ میزند، پس از 7 - 8 سال کتک خوردن خودداری میکند که به پلیس زنگ بزند؟! دریغ از کمی عقل سالم؟

14) اعتقاد مطلق به دسیسه علیه مسلمانان...

با توجه به این پرونده بعنوان مرجع مقایسه، بدشواری میتوان شرایط نابرابر مسلمانان را در سیستم قضایی سوئد انکار کرد. قاضی در مورد کتابهای مستندی اظهار نظر میکند که پس از تاریخ 2016.09.09 برپایه اسناد و مدارک گوناگون، یکی از آنها همین تقاضای تجدید نظر، به جهانیان شانس تصمیم مستقل به عقل خود را میدهد؛ که آیا "بهترین کودکان مسلمان" در سوئد بر پایه قانون استوار است یا بر پایه دین پدر و دین مادرزادی کودکان؟

برخلاف اظهارات دلایل حکم

بصورت واضح میتوان استنباط کرد که طرف مقابل هرگز در مورد نیاز فرزندان برای دیدار هر دو والدین، دوستانشان، خانه و اسباب بازیشان صحبتی به عمل نیاوردند و فقط سعی در برجسته کردن تصویر یک مرد مسلمان خشن زن زن و کنترل کننده را داشته اند. پدري که تا به اکنون از تمامی تهمتها در پائين ترين مراحل تحقیقاتی تیره شده که همان پیش تحقیقات باشد.

جمع بندی

- ✚ یک حدس هوشمندانه پس از تیره شدن از تمامی تهمتها، آنها در مرحله پیش تحقیقاتی نشانی موثقی است که لنگرودی برای فرزندانم حتی در کمترین حد آن دلسوزی نمی کند.
- ✚ یک حدس هوشمندانه اینست که به مانند حکم دادگاه اولیه 2016.12.13 اظهار کرد که "شک و شبهاتی که در مورد زدن کودکان پس از جدایی بوجود آمده بود بر پایه اظهارات مغرضانه بوده و هیچگونه دلیل موثقی وجود ندارد".
- ✚ "بهترین کودکانم" همیشه برای من مهم بوده.
- ✚ با توجه به تمامی مدارک "بهترین کودکانم" هرگز برای لنگرودی مهم نبوده.

براساس دلایل حکم (ضمیمه 5)، دروغهای دانسته طرف مقابل (ضمیمه 4)، بدون اجازه و بی دلیل ربودن فرزندانم آنها در زمان سرپرستی مشترک، نادیده گرفتن نیاز کودکانم به یک رابطه خوب و نزدیک با هر دو والدین (ضمیمه 1)، اراده و خواست فرزندانم (ضمیمه 12 و 13) و میلشان که با مادرشان نروند و با من بمانند و در کنار من بخوابند، همه و همه نشانه مناسب بودن من در سرپرستی فرزندانم میباشد.

به همین دلیل این بشدت جای تعجب است که حق سرپرستی فرزندانم به لنگرودی واگذار شده است/خاتمه.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

خودتان بخوبی میتوانید حدس بزنید که تقاضای تجدید نظر به کجا ختم شد. تا به این تاریخ 2019.10.27 اجازه دیدن فرزندانم را ندارم.

آیا شما تا بحال مدارکی دال بر بی گناه بودن یک فرد با این جزئیات خوانده بودید؟ آیا شما فقط یک مدرک، فقط یک مدرک که سخنان آنگرودی را تائید میکرده دیده اید؟

همین قاضی، یعنی آندرش لارشون کمتر از 2 ماه بعد به تاریخ 2017.06.21 پیش تحقیقات محرمانه تنبیه کودکان را مختومه اعلام میکند¹²⁰! بدون توجه به اینکه طبق گواهی پلیس ویژه تفحص از کودکان، کودکانم اعتراف به تنبیه شدن در خانه زنان کرده بودند¹²¹.

¹²⁰ محرمانه – دادگاه سوئد تورن – پرونده شماره 17 – B 4989
¹²¹ (زدن کودکان در خانه زنان AM 2017/8494)

تحویل اطلاعات

فیلیپ: آندرش، می توانی بیایی به اطاق من.
آندرش: بله، الساعه.
فیلیپ: تصمیم گرفته ام که تو را از پرونده مرد جدا کنم. 48 ساعت وقت داری که گزارشی از کار گروه تنظیم کنی و نتیجه کاری این پرونده را تدوین کنی.
آندرش: قربان، چه میگویند؟ ما هنوز کارمان تمام نشده، ما اینهمه وقت و زحمت روی این پرونده گذاشته ایم. همین! فقط پرونده را زمین بگذاریم و برویم دنبال کارمان؟ نقطه سر خط!
فیلیپ: ما چه از مرد طی این 12 سال فهمیده ایم؟ یک گرگ تنها؟ یک مرد تنها عاشق فرزندان! یک نفر که سوئد را به سبک خودش دوست دارد! حتی بیشتر از سیاستمداران اصیل وطن فروش سوئدی؟ مبارکه، دست بزنی برای ما!

من تصمیم گرفته ام که این پرونده را به زباله دانی بفرستم. مسئولیتش را هم خودم تقبل میکنم. فقط یک گزارش تنظیم کن که برای رئیس توضیح دهم. پول، زمان و دیگر منابع را میتوانیم در پرونده های مهمتر خرج کنیم.
آندرش: چشم، انجام میشود. فقط معنی اش چند روز کم خوابی است (میخندند). امر دیگری قربان؟
فیلیپ: نه، فقط گزارشی کامل تهیه شود که جایی برای حرف اضافی نباشد.

راستی خیلی وقت بود که ما خانوادگی دور هم نبودیم. آن نا از تو و خانواده ات سوال میکرد. به من تکلیف شده سوال کنم که مایل هستید به خانه ما روز شنبه برای شام بیایید.
آندرش: بله قربان، سوال میکنم.

تحویل گزارش

آندرش: قربان اجازه دارم پیام تو.
فیلیپ: بله، بیا تو.
آندرش: خُب گزارش آماده است حالا. واقعاً که زمان، پول و انرژی را برای هیچ چیز در راه مرد به هدر دادیم و نتیجه اش چیزی بغیر از آبروریزی جهانی با کتابهایش نیست. خلاصه اینکه کار ما حالا تمام شده بدون اینکه مرد را به دام انداخته باشیم. فقط منابع را به هدر دادیم.
فیلیپ: بله، اینگونه است که تو میگویی. به هدر دادن مالیات مردم، متأسفانه با کلمات تند و تیز مرد به بیراه رفتیم. به همین دلیل هرگز چیزی نبود که بخواهد به دام بآفتند. کار مرد ضربت آشکار نیست. کار او از زیر پوست رخنه کردن است که آنهم فعلاً جرم نیست.

تو و گروهت آزاد هستید و میتوانید بروید مابقی هفته را استراحت کنید. از دوشنبه از روی تپه دیگری شروع میکنیم. در ضمن باید یک مروری هم به پروندههای تحت اجراء باندازیم که اینچنین به بیراهه نرویم با پرونده های بیپوده.

آندرش: مرسی قربان، واقعاً نیاز به استراحت داریم. بچه ها خسته و تا حدی ناراحت هستند.

فیلیپ: کاملاً میفهمم. بروید خانه و استراحت کنید چند روزی از بار این ناکامی.

آندرش: راستی قربان تا فراموش نشده، خوشحال میشویم که شما را شنبه ببینیم. بچه ها دیگر بزرگ شده اند و می توانند تنها خانه بمانند.

شنبه

فیلیپ: حالا ما میتوانیم برویم به اطاق من تا خانمها راحت در مورد آخرین مُد روز صحبت کنند.

آن نا: آره، آره، آره، ما رو فقط راحت نذار، آن بدبخت آندرش رو هم کمی راحت بگذار. یادت باشه مهمانته، سر کار نیستید دیگر.

فیلیپ: قول میدهم راحتش بگذارم، با یک سیگار برگ دست بافت کوبایی لذت خواهیم برد.

داخل اطاق

آندرش: قربان چه در دلتان است؟ من از سه شنبه تا بحال وقتی که ما را دعوت کردید یک خواب آرام نداشتم.

(به این گونه بود که وقتی فیلیپ میخواست در آرامش و اطمینان بدون اینکه شنود شوند موضوع خاصی را برای آندرش باز کند، عادت بر این بود که آندرش را برای غذا به خانه خود دعوت کند. این رمز و راز آنان بود، آنوقت فیلیپ میتوانست دستورالعملی جدا از دستورالعمل کاری به آندرش بدهد، بدون اینکه نگاهها به طرف آنان جلب شود. آندرش پیرو معتمد وفادار فیلیپ بود که فیلیپ حتی جان خود را هم به راحتی میتوانست بدست او بسپارد).

فیلیپ: دوست قدیمی من، تمام کنی قربان گفتن رو. به قول آن نا حالا دیگر خانه هستیم. بفرما، این هم سیگار اصل دست بافت کوبا همین پنجشنبه به دستم رسید.

دوست دارم با این شروع کنم که بگویم، این واقعاً افتخاری برای من بود که با تو همخدمت باشم. البته از چشمان تو هم پنهان نمانده که من چقدر از صمیم قلب دوستت دارم و اطمینان خاطر کامل از کار با تو.

آندرش: حالا دیگر واقعاً ترس ورم داشته. یک وقتی کار احمقانه ای انجام ندهید. مرد ارزش 45 سال خدمت صادقانه میهن پرستانه برای "مادر سوئد"¹²² را ندارد که شما حالا بخاطرش خراب کنید.

فیلیپ: قهقهه سر میدهد. چه تشبیه جالبی. یادت می آید آن مقاله ای را که مرد سال 2004 با عنوان "مادر سوئد همه چیز را از فرزندان خود میگیرد!"
آندرش: بله قربان یادم می آید ولی مرد و حرفهایش را فراموش کنید. او دیوانه ای بیش نیست. مرد یک صفر کامل است.
فیلیپ: واقعاً، واقعاً به این چیزهایی که در مورد مرد می گویی معتقد هستی! پس من در مورد تو و این موضوع اشتباه فکر میکردم.
آندرش: نه، نه قربان، شما خیلی خوب میدانید که من همان نظر شما را در مورد مرد دارم ولی من فکر نمی کنم که درست باشد بازنشستگی و اسم خوبتان را برای مرد به خطر باندازید.

من معتقدم که شما بهتر است که آن نا را به مسافرت طولانی ببرید. کوبا مثلاً، چرا که نه؟ غذای خوشمزه، سیگارهای تازه، سال سا قربان سال سا. من مطمئن هستم که آن نا برای یکبار هم که شده دوست دارد شما را برای خودش داشته باشد. این کار لعنتی همیشه یک رقیب با خانواده است. پس از اینهمه سال خدمت صادقانه بعنوان همسر این حق اوست که شما را برای خود داشته باشد.

آن نا از همه چیز برای شما و کارتان گذشت داشته، حالا این نوبت شماست که بخاطر او در خدمت باشید و به "مادر سوئد" اعتنایی نداشته باشید.
 شما افراد ماهر و وطنی دوستی تربیت کرده اید حالا کارها را به دیگران که سوئد را به اندازه شما دوست دارند محول کنید.

فیلیپ: بله، درست میگوی. شما واقعاً ماهر در کارتان شده اید دوست من ولی یک مرد بدون اعتقاد چیزی نیست. یادت که می آید این جمله را مرد همیشه در خلوت خود تکرار میکند.
آندرش: قربان فراموش کنید مرد رو، او یک دیوانه زنگی بیش نیست.
فیلیپ: آره، من هم باور کردم.

آندرش: قربان آیا شما واقعاً تصمیم به کاری گرفته اید؟ بنابراین من چیزی بغیر از اطاعت نمی توانم بگویم و فقط دستورتان را عمل خواهیم کرد، قربان: چه کاری میتوانم برایتان انجام بدهم؟
فیلیپ: برای من نه دوست قدیمی من، برای من نه، برای "مادر سوئد" باید اینکار را انجام بدهیم. برای آن تمدنی که 200 سال است که جنگی نکرده. برای آن تمدن باهوشی که در این قاره جنگ زده توانسته تعادل خود را نگه دارد. برای آن تمدنی که با قدرت علمی خود به فضا دست یافته. آیا اینها و خیلی چیزهای دیگر نیست که میتوان به آن افتخار کرد و جانش را در راهش داد!

من تصمیم دارم که در کمال تواضع و سکوت و وظیفه خود را نسبت به این خاک ادا کنم و این کار را انجام بدهم. خودت بهتر میدانی که این کار را برای خودنمایی پایان کار انجام نمی دهم. من این کار را بخاطر اعتقاد به "مادر سوئد" انجام میدهم. من این کار را بخاطر غرور و افتخار به کشورم سوئد انجام میدهم، حتی با اینهمه بدبختی که سیاستمداران جاه طلب مردم را مجبور به انجامش می کنند.

من تصمیم دارم برای کشور و سیستمی که مردم عادی را از فلاکت و بدبختی نه چندان دور نجات داده (همین 70 سال قبل) مبارزه کنم. از لکه های سیاه نمی توان دوری کرد ولی آنها را میتوان شست و کم رنگتر کرد.

من تصمیم دارم که توسط مرد چند لکه ای شسته شود.
آندرش: کمک مرد کنید؟ قربان باید اینرا بگویم که شما هم سالم به نظر نمی آید قربان. تازه که اول راهیم همه به خون مرد تشنه هستند چه برسد بعداً که مرد جسورتر هم می شود با هر ضربه ای که میخورد.

از این که بگذریم چگونه می خواهید کمک مرد کنید؟ مرد به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست! مرد فقط راه خودش را میرود.

فیلیپ: آرام، آرام باش، نیازی به وحشت نیست. بله تصدیق میکنم که مرد قابل پیش بینی نیست و از هیچگونه دستورالعملی پیروی نمیکند. راستش را بخواهی بخاطر همین خصوصیاتش به او دل گرم شده ام و اینکه هرچه بیشتر خوب میخورد، محکمتر و مصمتر سر پایش می ایستد و جسورتر.

آیا تا حالا توانسته ایم حدس بزنیم که قدم بعدی او چه میشود؟ نه، ما با اینهمه شنود آنقدر در مورد مرد نادان هستیم که حتی باور نمی کنیم چیزهایی را که خودش مستقیماً به ما میگوید قصد انجامش را دارد. آیا تا بحال شده کاری را که نام برده انجامش ندهد؟

نه، هرگز. بیشتر از 10 سال که شما به او گوش میدهید میتوانید یک مثال بزنید کاری را که او گفته انجامش نداده باشد! یا بصورت دیگری انجام داده باشد؟ نه، به همین خاطر است که من فکر میکنم ما میتوانیم روی او حساب کنیم و کمی اطلاعات در اختیار او بگذاریم.

من تصمیم گرفته ام او را از بعضی مسائل پشت پرده مطلع کنم بدون اینکه چیز زیادی گفته باشم. فقط آنقدری که بشود اعتماد به نفسش را بالاتر ببرد آنهم در مورد چیزهایی که خودش از طریق تحلیل در مورد پرونده خود به آن رسیده.

آندرش: پناه بر خدا! اعتماد به نفسش را بالاتر ببریم؟ شما خودتان خیلی خوب میدانید که ما به او نمی توانیم اعتماد کنیم. بنابراین به هیچ وجه نیازی به بالا بردن اعتماد به نفسش نداریم. حالا هم کسی جلودارش نیست فکرش را بکنید که ما به او کمی بال و پر هم بدهیم. پناه بر خدا!

فیلیپ: برعکس، ما خیلی خوب میدانیم که می توان به او اعتماد کرد، فقط نمی دانیم که او با این اطلاعات چگونه عمل خواهد کرد. ما خیلی خوب میدانیم که او بخاطر دیدن دخترانش میتواند از این اطلاعات سوءاستفاده کند ولی من روی هوش او که اطلاعات را نباید سوزاند و تمعش در تصمیم گیری حساب باز کرده ام و دل به دریا میزنم.

ما خیلی خوب میدانیم که او بخاطر فرزندانش، خودش را بر سوئد مُحق میدانند و سوئد را جزئی از وجود خود کرده، بنابراین مرد کاری نخواهد کرد که سوئد را بطور دائم خراب کند و این کاملاً همان

چیزی است که من می‌خواهم به آن برسم. شکی وارد شود ولی نمیرد. سیستم مجبور به از نو سازی شود بدون اینکه از هم بپاشد.

اینکه "مادر سوئد" خودش را از این روزهای سیاه که مسلمان آزاری عادی شده نجات بدهد بدون اینکه تخریب شود چونکه مسلمانان طریقه جنگیدن با دستان خالی و پاهای بدون کفش را بلد هستند و من اینرا با چشمان خود دیده ام. همین یمن را ببین! یک حب خرما سیرشان نگه میدارد و این برای آینده "مادر سوئد" خوب نمیشود.

آندرش: ما می دانیم که مرد مشغول نوشتن کتاب در مورد نفرت سوئدیها از اسلام و مسلمانان است.

فیلیپ: نه آندرش اشتباه نکن. نفرت سوئدیها از اسلام و مسلمانان نیست بلکه این نفرت سیاستمداران با همکاری شرکت‌های چند میلیتی از اسلام و مسلمانان است و مرد آن دو را از هم تفکیک کرده تا به اینجا و این درست همان قسمتی است که من تصمیم کمک به او را دارم.

آندرش: بله، کتاب مینویسد و میدانیم که آنرا خارج از سوئد میخواهد به چاپ برساند آنهم اولش به زبانهای دیگر نه به سوئدی، هر چند که نگارشش به زبان سوئدی است. آیا اینها چیزی نیست که باید از آن ترسید؟ تازه اعتماد به نفسش را هم بالاتر ببریم!؟

فکر اینرا بکنید که کشورهای دیگر خصوصاً مسلمانان کتاب را در حلقوم مان فرو کنند در مواقع مذاکره؟ فکر اینرا بکنید که دیگر کشورها راضی به چاپ کتاب او نشوند؟ شما که بهتر میدانید ما میتوانیم سیاستمداران مسلمان را به پشیزی بخریم. شما که خوب میدانید سیاستمداران مسلمانان بسیار فاسدتر از سیاستمداران خودمان هستند!

به نقل از رئیس که می گفت یا یک مقدار پول جلوی پایشان به مانند سگان بیاندازید یا از آنها تعریف و تمجید کنید و یا اینکه دهنشان را با قول به یک قرارداد بی محتوا آب باندازیم در آخرش هم اگر نشد یک مو طلایی جوان خوش قد و قامت و خوشتراش را به اطاقشان باندازید.

قربان ببینید دول غرب با اسائز چه کار میکنند؟ چه برسد به این زیرتی! حالا خوبه که دختره شکایتش را از اسائز پس گرفته! با این حال اینچنین است حال و روزش. از سیاستمداران اروپایی بدتر سیاستمداران مسلمان هستند که فکر میکنند با پولشان دنیا را میتوانند بخرند ولی خودشان برده شما خواهند شد در مقابل یک زن کم لباس مو طلایی. زیب شان را برای 2 ثانیه هم نمیتوانند بالا نگه دارند.

آنوقت است که شما باخترین. آنوقت است که من باختم. آنوقت این تمام تیم من است که بازنده میشوند، بخاطر شما و شما بخاطر "مادر سوئد". آنوقت سوال اینست که اطلاعاتی را که به مرد میدهیم و او نتواند به چاپ برساند بیهوده جان خود و دوستانمان و همکارانمان را به خطر انداخته ایم. فکرش را بکنید که مرد زیر گوشی زیر گوش آدمی سودجو، جاسوسان دیگر کشورها زمزمه کند و از ما نام ببرد، حتی اینکه از روی صداقت باشد و نداند طرف چه کاره است. آه خدای من، حتی فکرش هم مو به تنم سیخ میکند.

فیلیپ: دوست من، هیچ تمدنی مادرزادی باهوش نبوده و این ما کودکان او هستیم که گاهی جرأت به خود داده و شانسمان را امتحان کرده ایم. ریسکش را به تن مالیده ایم و با کمی شانس همه چیز بخوبی پیش رفته. حالا هم من احساس میکنم که این یکی از آن موقعیتهای است که ما نیاز داریم با درایت به شانسمان شانس محک زدن بدهیم، ریسکش را به تنمان بمالیم و از به قهقرا رفتن "مادر سوئد" بخاطر عاز، حرص و طمع شرکتهای چند ملیتی جلوگیری کنیم که آنها فقط به دنبال منابع مالی سوئد که بدن پیر شده من و تو است را میخواهند به غارت ببرند.

دفاع از "مادر سوئد" در واقع شغل من، تو و همکارانمان است که به این کار مشغولیم، با جانمان بعنوان سرمایه کاری و آگاهانه این مسئولیت با تمامی جوانب و خطراتش را پذیرفته ایم. ما مرد را میشناسیم و می توانیم از او قول بگیریم که مدارکی را که ما به او میدهیم به کسی دیگر ندهد و یا اینکه نامی از افرادی که ما نام میبریم، نام نبرد. کار با او در اینمورد به همین سادگی است بنابراین افرادی که باید بفهمند تلنگوری به آنان میزنیم ولی مدرک و اسمی در دست نیست و آنها هم از ترسشان جلو نخواهند آمد، این از این.

خودت بارها در مورد چرندیات مرد و آسمان ریسمان بافتنش مثال زده ای در مواقعی که مرد مایل به جواب دادن نباشد. او کار خودش را در اینمورد بخوبی میداند. در اینمورد مرد بدتر از سیاستمداران عزیز خودمان است.

آندرش: اول اینکه اگر او قول بدهد. ما اینرا هم میدانیم که او برای هر کاری چند روز نیاز به فکر کردن دارد. دوم اینکه چگونه و از چه طریقی رابطه با او ایجاد کنیم. خانه، دفتر، تلفن و ایمیل که اصلاً و ابداً، می ماند رو در رو با این همه دوربینهای مدار بسته! تازه فکرش را بکنید اگر ما نیاز داشته باشیم با او مرتب در تماس باشیم که من مطمئنم در آنوقت او کمتر با ما همکاری خواهد کرد. اووووووه خدای من، ریسکی، ریسکش بسیار زیاد با یک آدم کم تجربه...

حالا با تمامی این مسائل و دیگر مسائلی که فعلاً به فکر من نمی رسد، تازه در دسر و مشکلاتمان شروع میشود. فکرش را بکنید اگر او نتواند به مقصدش برسد و کتاب چاپ نشود! همزمان که خود کتاب هم چنین سوئد را بزرگ دوزک نمیکند.

فیلیپ: برعکس، ما برای مسلمانان، افراد توی خیابان نه برای سیاستمدارانمان، فاش میکنیم که این سیاستمداران سوئدی هستند که دشمنان را به خاطر کمی حقوق بیشتر و قدرت برای شرکتهای چند ملیتی تکان میدهند. ما برای مسلمانان عادی فاش میکنیم که همه چیز با یک کلمه ساده شروع شده و آنهم چیزی بغیر از کلمه "طمع" نیست، آنهم در همین زمان حال پس از یوران پرشون این زیاده طلبی در کشور رواج داده شده بخاطر اینکه دزدیهای خود را ببوشانند. ما برای مسلمانان عادی فاش میکنیم که ما سوئدیهای عادی هم مورد سوءاستفاده و قربانی این زیادی طلبهای سیاستمداران که به ظاهر خود ما آنان را انتخاب میکنیم شده ایم.

آندرش؛ بین وبا و طاعون من آنی را انتخاب میکنم که افراد کمتری از "مادر سوئد" از بین می برد. ما همزمان به کمک این کتاب بطور خودکار در تاریخ ثبت میکنیم که این همه افراد عادی و یا افراد اداری سوئد نیستند که در پروژه هویت زدایی شرکت دارند. مرد آنقدر مرد است که اینرا برساند و بگوید که بعضی از سیاستمداران از چند سال پیش سوئد را به شرکتهای بزرگ چند ملیتی فروخته اند. خودت که می دانی مرد چقدر از آوردن اسم مقصران سرخوش است.

یک مسئله را من با اطمینان خاطر به تو قول میدهم و آن اینکه مرد کتاب را به چاپ خواهد رساند فقط اگر ما بچه هایش را به او پس ندهیم که این هم کار شاقی نیست با این احمقهایی که عزمشان را جزم کرده اند که فرزندان مرد را به او پس ندهند و مرد هم بخاطر فرزندانش تا آخر خط خواهد رفت. من فقط از عشق مادری لنگرودی در عجب هستم.

تا زمانی که مرد فرزندانش را با خودش نداشته باشد، غم و خشم تمام عالم به همراهش است و کتابها را به چاپ خواهد رساند، هیزمی که به درد "مادر سوئد" میخورد و او را گرم خواهد کرد. من تصمیم دارم اینرا صادقانه به مرد بگویم.

آندرش: غیر ممکن است که تمامی جوانب این کار را چه حالا و چه بعداً بتوان پیش بینی کرد آنها با یک چنین فردی به مانند مرد.

قربان، نقشه شما چیست و من چگونه می توانم به شما خدمت کنم؟ من هرگز شما را تنها نگذاشته ام و تصمیم هم ندارم که حالا این کار را بکنم. من همیشه به تصمیمات دور نگرانه شما اطمینان داشته ام و دارم و با توجه به شناختم از شما به اعتماد نسبت به شما ادامه می دهم.

فیلیپ: فلاش را به نشان میدهد و می گوید: من قرار دارم 2 هفته دیگر رئیس را ببینم و آخرین گزارش را جلوی شما بگذارم. اگر وقت کردم تمامی جزئیات جلسه را هم تعریف خواهم کرد و تو یک فلاش دیگر خواهی گرفت که به مرد برسانی ولی تا بعد از ملاقات باید منتظر بمانی.

آندرش: وگرنه؟ اگر شما وقت نکنید؟ آنوقت چه اتفاقی خواهد افتاد!

فیلیپ: ناراحت آن زمان نباش فقط از من بعنوان یک فرد میهن پرست یاد کن و اینکه تو میتوانی فقط همین فلاش را به مرد برسانی. آنقدری تویش هست که به کتاب یک شکل مطمئنتری بدهد.

مطمئنم که او اینرا خوب میدانی ولی میخواهم آخرین سفارشات را هم بکنم که مرد هرگز نباید اینرا در خانه و یا دفتر کارش کوش دهد حتی که ما الان پرونده را مختومه اعلام کرده ایم. به او دستورالعملهای لازم و ضروری را بده و تو آندرش اینکه هرگز و هرگز نه بخاطر من و نه بخاطر "مادر سوئد" امنیت خودت و تیمت را به خطر نیانداز. "مادر سوئد" به افرادی به مانند شما نیاز دارد و تا حد ممکن نباید بسوزید.

آندرش: قربان، اینگونه عمل خواهم کرد. قربان، این از افتخارات من است که در سایه توجه شما مسائل زیادی آموخته ام و مطمئنم که در آینده هم از نظرات و راهنماییهای شما استفاده خواهم کرد.

فیلیپ: تمام کن دوست من، طاقت سخنرانی احساسی را ندارم. این افتخار من و "مادر سوئد" است که هنوز میتواند جوانانی به مانند شما را در شکم خود پیرو راند.

آندرش؛ فکرش را کرده ای که مرد چگونه غم و اندوه خود را در رقص دراویش غرق میکند! چگونه یک فرد میتواند به حالت بی خود بودن برسد با یک چنین شعر غمناکی و فقط چرخیدن به دور خود؟ "در هوایت بی قرارم روز و شب" چطور یک چنین جمله غمناکی میتواند یک مرد را آرام کند، بچرخد و بچرخد و ادامه بدهد که بچرخد! من هم دوست دارم امتحان کنم.

آندرش: مطمئنم که آن نا هم دوست دارد شما را کمی از خود بی خود ببیند (میخندد).
فیلیپ: حدس میزنم این آرزوی دیگران هم باشد. بهتر است برویم و با خانمها کمی هم صحبت شویم.

ملاقات با سایه

شام آخر

چه خبر...

مرد:

خفه، 5 دقیقه دیگر بخوان ... بصورت زیرگوشی زمزمه وار گفته شد.

ارواح:

غریبه به ناگهان صدایش بلند میشود و میگوید: "اوه ببخشید، منظوری نداشتم"

آنها از هم جدا میشوند و هرکسی راه خودش را میبرد. مرد سرآسیمه به داخل مغازه ای میروید و دور از درب ورودی در میان لباسهای به فروش گذاشته شده، با حرص و ولع با عجله در جیبش میگردد.

مرد تکه کاغذی پیدا میکند که در آن نوشته شده بود "به رستوران X برو، غذا سفارش بده من پیدایت میکنم" مرد لبخندی به لیش مینشیند و با خود فکر میکند "شام آخر" ولی دوباره با همان حرص و اشتیاق کاری را که نوشته شده بود انجام میدهد.

بروی یک صندلی مینشیند و مشغول خوردن میشود.

مرد:

"ببخشید، صندلی اشغال است" مرد خطاب به آن فردی میگوید که صندلی را به عقب کشیده بود و تصمیم نشستن داشت.

بله میدانم، منتظر من است!

ارواح:

من با چه کسی طرف هستم؟ تو یا آن فردی که کاغذ را در جیبم نهاد.

مرد:

در حال حاضر طرف معامله تو یک کشور است ... هر دو میخندند.

ارواح:

تو میتوانی مرا آندرش صدا بزنی.

و من باید حدس بزنم که تو مرا بهتر از خودم میشناسی؟

مرد:

بله، تو اینرا با اطمینان خاطر می توانی بگویی.

آندرش:

به همین خیال باش، مرد میخندد و ادامه میدهد ... لنگرودی هم همین فکر را

مرد:

میکرد. هر دو میخندند.

در مورد لنگرودی حق داری ولی در مورد ما، اووووووم، نمی دانم.

آندرش:

ولی مطمئن باش که ما کنترل داریم. البته این به این معنا نیست که ما میدانیم قدم بعدی تو چیست ...

اینه که مشکل است با تو.

تو قابل پیش بینی نیستی و گاهی هم کارهایی میکنی که تو مخیله هیچ بنی بشری نمی گنجد چیزی که لنگرودی پس از 10 سال نفهمید. تو آن تپیی هستن که ما آنرا "کوف¹²³" میخوانیم. یک آدم عجیب و غریب، کسی که توی خودش، زیاد رابطه برقرار نمیکند و در عین پیچیدگی شخصیتی خیلی ساده فکر میکنند.

¹²³ Kuf کلمه سوئدی که مترادفش به فارسی فقط یک کلمه نیست. لطفاً خودتان در لغت معنی پیدا کنید و استنباط خود را از این لغت داشته باشید.

خیلی جالبه برای من ببینم آن خانواده ای را که تو در آن بزرگ شده ای. پدر تو رنگی بغیر از سیاه و سفید یادت نداده؟

مرد: اون خودش هم بیشتر از سیاه و سفید نمی شناسد. لباسش سفید است، ماشینش سفید است و خانه را هم به سفید رنگ کرده. مرد میخندد و میگوید بقیه اش را خودت حدس بزن.

آندرش: حدس میزدم و همزمان کلنکسی را بطرف مرد به جلو هل میدهد (البته از چشم مرد پنهان نمانده بود فلاشی که خود را داخل کلنکس قائم کرده بود.

مرد: آدم خواری راه افتاده بین شما؟

آندرش: اینه که کوف نامیده میشه! از کجا این لغات را در می آوری؟ نه، به هیچ وجه قضیه آدم خواری بین ما نیست بلکه ما "تصمیم" گرفته ایم که به تو کمک کنیم.

مرد: شوخی نکن، من فعلاً یک عید مسیح را بدون فرزندانم گذرانده ام. کادوئی عقب افتاده سال نو را نمی خواهم و تو هم به نظر نمی رسی که مسئول کارخانه تومته¹²⁴ در تومته بودا¹²⁵ باشی! خُب بگو ببینم چه آتویی از من میخواهی؟

البته از تو تشکر میکنم برای دستی که بطرف من دراز کرده اید. حالا از هر کسی که میخواهد باشد و به هر دلیلی (مرد کلنکس را بطرف خود میکشد).

آندرش: هیچ. هیچ آتویی تومته ها از تومته بودا نمیخواهند و میخندد. تو خودت خیلی از آنها را متوجه شده ای و در نامه هایت هم نوشته ای.

نامه ای را که به شیکر آبی¹²⁶ فرستادی روزی جایزه نوبل خواهد گرفت. دقیق تر از آن نامه "پوست سر مسلمانان را تحویل دادن"¹²⁷ نمی توانستی نقشه سیاستمداران را در مورد مسلمانان به تصویر قلم بکشاند. هیچ آتویی در کار نیست، نه بیشتر از اینکه ما هم عاشق کشورمان هستیم.

مرد: ما هم! اووووم، پس شروع کردید که بفهمید من عاشق سوئد هستم و من هم به این کشور لعنتی اهمیت میدهم. من این کشور را دوست دارم چونکه فرزندانم متولد اینجا هستند و بخاطر فرزندانم مبارزه میکنم که برده شما نباشند. البته سوال پیش می آید که آیا "ما هم" کلمه ای درست است؟ واقعاً ما توی یک کشتی نشسته ایم¹²⁸؟

آندرش: مغز منو به هم نریز. آندرش میخندد و میگوید؛ یک مغز آشفته کافی است.

مرد: باشد، قبول میکنم که مغز عاقلانه آشفته ای دارم ولی اگر تو از طریق من میخواهی برده داری را به طریق دیگری پیش ببری کور خوانده ای. بنابراین کلمه "ما هم" صادقانه نیست.

آندرش: آرام باش. "ما هم" مخالف این پروژه هستیم که اینها در مورد کودکان مسلمان اجرا میکنند. حقیقت اینست که این آدمهایی را که ما میشناسیم بچه های ما را هم همچین جدا از بچه های شما نمی دانند. بچه های من از قیل همانطور که آنها میخواستند بزرگ شده اند. فقط شما مسلمانان هستید که این را نفهمیده اید و با اینکه نمی خواهید قبول کنید.

¹²⁴ تومته کلمه سوئدی پاپائونل است. عقیده فیلم سازان در اینست که تومته در کارخانه ای کادوئی کودکان را بسته بندی میکند.

¹²⁵ تومته بودا منطقه ای در استکهلم است که اداره سازمان اطلاعات مخفی پلیس سوئد در آن قرار دارد.

¹²⁶ اردلان شیکرایی وزیر مدنی (تمدن) ایرانی تبار.

¹²⁷ وقتی امریکاییها سرخ پوسنان را میکشند، کاکل شان را میبریند و بعنوان جایزه به دیوار خانه می آویختند.

¹²⁸ در یک کشتی نشستن مثال مجازی اینست که همه با هم غرق میشویم.

بچه های من مصرف کننده اجناس و تولید کننده مالیات¹²⁹ هستند و تا سن 67 سالگی هم به مانند من کار خواهند کرد همانچیزی که تو بردگی میخوانی اش. ولی ناراحت نباش، نسل بعدی مسلمانان در سوئد دیگر از گذشته خود چیزی نمی دانند که بخوانند بخاطرش بجنگند به مانند تو. حرف تو در مورد هویت زدایی همان هدفی است که سیاستمداران در تعقیب آن هستند برای مسلمانان.

ما فقط حرف تو را در مورد هویت زدایی تصدیق میکنیم و البته اسمهایی در آن فلاش خواهی یافت که مسئول این پروژه در دولت به دستور سرمایه داران بزرگ هستند. البته دستور کلمه اشتباهی است چون که سیاستمداران دوست دارند که بگویند متقاعد شده اند برای اجرای این پروژه و این موجب نابودی سوئد بعنوان یک کشور میشود. اینرا شخصاً بگویم که کار سرمایه داران به دستور شبیه است تا متقاعد کردن سیاستمداران.

در حال حاضر (امروز) این پروژ حتی اوره ای¹³⁰ هم برای سرمایه داران خرج ندارد و با مالیات مردم پیش برده میشود ولی بعداً با پول شما مسلمانان پیش برده خواهد شد.

سوئد بخاطر نام خوب خودش مسئولیت امتحان، آزمایش و خطا و بهینه سازی این سیستم را متقبل شده و در آینده همین روشهای ظریف و دقیق و مردم فریبانه از طریق لایحه ای توسط سازمان ملل به خورد کشورهای دیگر علل مخصوص کشورهای مسلمان داده خواهد شد.

همین پرونده خودت را ببین، کی باور میکند که تو با اینچنین زن ریاکاری زندگی میکردی ای. همه بر این باورند که تو او را زده ای. کی باور میکند که تو بچه هایت را زده ای؟ ببین چه زیبا گواهی مدرسه را در زیاله دان فراموشی سپرده اند! متوجه میشوی که چقدر خوب روی این پروژه کار کرده اند؟

این هم دقیقاً به مانند همان پروژه مدرسه میشود که از سال 2030 می خواهند به خورد جهانیان بدهند و خامنه ای تنها مسئول کشور مسلمانی است که از حالا علم مخالفت برافراشته. ایران نمی خواهد زیرش را امضاء کند ولی سازمان ملل خلاصه مجبورش خواهد کرد این جام زهر را هم بنوشد، این خط و این نشان.

ولی ما فکر میکنیم که این پروژه باعث به فنا رفتن سوئد خواهد شد وقتی که مسلمانان از خواب بیدار شوند. باور ما بر اینست که این پروژه باعث نابودی سوئد به اشکال مختلف میشود.

مرد: من فکر میکردم که این ما مسلمانان هستیم که باعث نابودی سوئد میشویم! این "ما" چه کسانی هستند که تو تا بحال چند بار تکرار کرده ای؟

¹²⁹ وجود هر فرد مشغول به کار برای سیستم کشور حداقل 62 درصد پول نقد برای دولت تولید میکند به اضافه 25 درصد ارزش افزوده بر کالا.

¹³⁰ واحد پول سوئد. هر کرون سوئد از صد اوره تشکیل شده است.

آندرش: اینکه مسلمانان باعث نابودی سوئد میشوند هم انحراف دیگری است که این گروه به آن دامن میزنند برای اینکه روند این پروژه روانتر شود و همزمان دلیلی برای سرکوب کردن مسلمانان تازه ای که وارد سوئد میشوند.

میدانی در همین موج آخر مسلمانان که وارد سوئد، اروپا، شده اند به یکباره تا چه حدی تعداد مصرف کننده در این کشورها زیاد شده است؟ مسکن، لباس، غذا، آب، دان، محافظه پلیس، بیمه و غیره و غیره و در مقابلش هم اس (SD)، کنترل بحران، که به ظاهر از مسلمانان متنفر هستند ولی در باطن جیره خوار همان سرمایه‌دارانی هستند که آنها را در یک چهارچوب قرنطینه کرده اند.

همین مصرف کنندگان امروزی، تولید کنندگان مالیات فرمای سوئد، اروپا، تا سن 67 سالگی میشوند. سرمایه داران بر روی مصرف کنندگان مادام العمر حساب باز کرده اند و سیاستمداران بر روی مالیات دهندگان مادام العمر، حال به سر نژاد سوئدی چه می آید نه این دل میسوزاند و نه آن، چون که منافع خودشان بالاتر از منافع کشور است.

بله، به عبارتی دیگر مصرف کنندگان و مالیات دهنده گان کشورهای مسلمان کم شده و به مصرف کنندگان، مالیات دهنده گان اروپا اضافه! حال بماند این واقعیت در مورد آنهایی که پایشان به اینجا رسیده همگی سرمایه کوچکی داشته اند که خرج راهشان و قاچاقچیان بکنند. علاوه بر آن این مصرف کنندگان مالیات دهنده هیچگونه خرجی برای بزرگ شدن و هیچگونه خطری برای به بلوغ رسیدن برای کشورهای میزبان خود نداشته اند. جوانان مصممی که برای رسیدن به اروپا با پول خودشان، جانشان را در معرض خطر گذاشتند و قویترینشان و مصمم ترینشان به اینجا رسیده اند. جوانانی با غریزه بسیار بالای زنده ماندن پایشان به آخر اروپا یعنی سوئد رسیده و این به خودی خود به معنای کار و تلاش و ترقی در زندگی میباشد. ترقی به استانداردهای غربی و همچنین معیار غرب، ماشین خوب، خانه خوب، زندگی مرفح و امثالهم میباشد. یعنی مصرف بیشتر و مالیات بیشتر و بهره های بانکی بیشتر.

البته این مسئله با مسلمانان را سرمایه داران خیلی زود متوجه آن شدند و در مورد آن برنامه ای ریختند و سپس سیاستمداران را با خود همراه کردند.

فیلیپ چیز دیگری برای تو تعریف میکند و انتظارش نوشتن کتاب "مسلمانان، بردگان نوین" است ولی اول باید کتاب "هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد" را بنویسی و به خودت یک ارزش سیاسی بدهی که از بین بردنت به این سادگی ها هم نباشد.

جواب اینکه "ما" کی هستیم اینست که ما یک گروه بسیار کوچک هستیم که به ارزش معنوی انسانها بطور یکسان ارزش قائل میشویم به معنی واقعی آن ولی کشورمان را هم دوست نداریم که به هر شکلی در بیاید.

و اما اینکه آنهایی که منابع کشور را (اعم از فرهنگ، پیشینه، انسانها و مادیاتی که از طریق این انسانها تولید میشود) به غارت میبرند بدون اینکه فکر آنها بکنند که چه بلایی سر کشور در دراز مدت خواهد آمد به نظر ما اشتباه است و کسی باید کاری بکند.

مرد: و آن کس، یک فرد غیر عاقلی به مانند من است؟ و میخندد. آیا این من کوچک کمی کوچکتر از آنی نیستم که تو صحبتش را میکنی؟
آندرش: کوچک هستی ولی به اندازه کافی خنگ و با پشتکار که دنباله کار را با جدیت بگیری ... هر دو میخندند.

مرد: در اینصورت مرا حداقل میتوانی "ابله ولی با شکم بزرگ" بخوانی. اجازه بده اینطوری صحبت کنیم، جالبتر احساس میشود ... هر دو بخوبی میخندند.
آندرش: البته به جرأت می توان ادعا کرد که تو از مرگ نمی ترسی، چون چیزی برای باختن نداری، فیلیپ میگوید!

با تعمق ادا میکند: به نقل از فیلیپ، آیا واقعاً میدانی چه قدرتی به دنبال زمین زدن تو است؟
مرد: آن قدرت در هر صورت بزرگتر از شکم من نیست ... و میخندد.
میدانی واقعیت چیست؟ من هم از مرگ میترسم ولی ترس من از یک زندگی بی معنا بیشتر از ترس از مرگ است و این دقیقاً همان چیزی است که شما در مورد مسلمانان به اشتباه گرفته اید. من تلویزیون دارم، ماشین دارم، خانه دارم، پول دارم ولی چیزی که به زندگی من معنا میدهد ندارم و آنها از مرگ گرفته اید. که بدون آنها همه این وسایلی را که نام برده ام برایم پیشیزی ارزش زنده ماندن را ندارد.

این بچه هایم هستند که من می خواهمشان. بدون فرزندانم، تلویزیون من، ماشین من، خانه من، پول من، من و من و من های دیگر برایم ارزشی ندارد که به آن دلخوش باشم. همه آن چیزها را به راحتی میتوانم به اشغال دانی به اندازه من مانند حالا و یا اینکه مدل جدیدتری بخرم ولی کیمیای من و کیانای من یکی و تنها در این کهکشان هستند و یکی یک دانه چشمان پدر در این دنیای فانی و اینرا آنگردی با تمامی اشتباهاتش کاملاً خوب فهمید! بدون اینکه به آینده فرزندانم توجه کند فقط حس انتقام از برادرش و مادرش برایش مهم است بدون اینکه یک لحظه فکر کند که فرزند را نمی توان انداخت و یا تازه ترش را خرید.

آندرش: یک مرد تا زنده است میتواند بچه دار شود. اسمشان را بگذار کیمیای 2 و کیانای 2 و میخندد!

مرد: لیخند تلخی به روی لبانش نقش میزند ... همانطور که میگوییم آنها کیمیای 1 و کیانای 1 و اصلی نیستند. میدانی که من از روز ربوده شدن فرزندانم 2016.09.16 تا بحال تلویزیون را روشن نکرده ام؟

آندرش: خُب اشتباه کرده ای. آنها روشن کن، دختری به خانه ات دعوت کن و فرزند دیگری.

مرد: بله، دقیقاً همین است اختلاف بین شرق و غرب. شرق بطرف بالا آمدن است و غرب به سمت نزول میرود چونکه در غرب میتوان بدون بچه، خانواده، فامیل، دوستان و آشنایان زندگی کرد ولی نمی توان بدو تلویزیون، ماشین و پول زندگی کرد.

بنابراین این شکم شما نیست که در آن اشتباه وجود دارد بلکه این طرز تفکر شماست که اشتباه است. شما در نیاز به همکاری و همیاری اجتماعی بین هم بیگانه شده اید. اینست ماهنیت هویت زدایی که شما تازه به فکر چاره اش افتاده اید آن هم از طریق یک مسلمان!

غرب به مانند آن حیوان باهوشی است که دانسته، آهسته و پیوسته بطرف نیاز حیوانی خود سوق داده شده. همه اکتشافات، ساخت و سازه مکانیکی در راستای نیاز جسمانی یک شخص است در صورتی که مردمان شرق انسانهای باهوشی هستند که فکر می کنند بدون همکاری و هماهنگی اجتماعی فی مابین زندگی معنی خود را از دست میدهد. صد البته این همان نکته ای است¹³¹ که غرب از آن استفاده میکند در مقابل مسلمانان و آنان را به جان یکدیگر می اندازند.

آندرش: فکرش را برای لحظه ای بکن اگر تو کشته بشوی؟ تو تمامی چیزها را از دست میدهی هم جسمانی و هم معنوی. ولی فکرش را بکن که اگر تو ادامه بدهی که زنده بمانی! در اینصورت تو می توانی بچه دار شوی با هر آن شخصی که تو انتخاب میکنی، به تلویزیونت در آرامش نگاه کنی، با ماشینت به مسافرت بروی و از پولت با خانواده جدید لذت ببری.

مرد: ولی آن بچه ها فرزندانم کیمیای من و کیانای من نیستند.

آندرش: نمی فهمی اختلاف را؟ اگر تو بمیری در هر صورت کیمیای خودت و کیانای خودت را نخواهی دید.

مرد: فکر میکنی من حالا زنده هستم؟ تو ادراکی از حرفهای من نداری. من یک مُرده زنده بدون کیمیای من و کیانای من هستم. من فقط نفس میکشم و هر نفسی در راه آزادی کیمیای من و کیانای من باید خرج شود تا زمانی که جسم من بمیرد.

یک فرد مُرده نیازی به تلویزیون، ماشین و پول ندارد. طرز زندگی حالای من هم چندان فرقی به آن بیمار در گما ندارد که به ماشینهای مختلف برای نفس کشیدن متصل است، یک نفس کشیدن مصنوعی.

بدون اینکه گستاخ باشم می خواهم بگویم در اینگونه موارد با شما صحبت کردن بی فایده است. همانطور که خودت نام بردی شما از قبل همانی شده اید که آنها برای شما برنامه ریزی کرده اند، همان مصرف کنندگان مالیات پرداخت کن تا سن 67 سالگی.

خلاصه اینکه باشد: بگو که شما چه کمکی میتوانید بکنید در مبارزه "ما" علیه این پروژه؟

آندرش: از دستورالعمل فلاش پیروی کن.

مرد: و تو ادعا میکنی که شما همه چیز را در مورد من می دانید؟ ... هر دو میخندند.

آندرش: مگر نه¹³²؟ تبعیت کردن از دستورالعمل کار تو نیست، ما اینرا خوب میدانیم. با این وجود پس از 10 سال متوجه شده ایم که چگونه آدمی هستی و در میل به مبارزه تو برای فرزندانیت و خُسن نیت تو برای سوئد هیچ شکی نیست خصوصاً با این سخرنیت در مورد غرب و شرق! و به نشانه رضایت میخندد.

مرد: لعنتی، مرا تخلیه کردی؟ هر دو خوب میخندند.

¹³¹ تفاوت دینی، خانواده، قبیله، روستا، شهر و امثالهم هدفمندانه مورد سوءاستفاده مادی گرایان غربی میشود.
¹³² Eller hur کلمه ای متداول در زبان سوئدی که بیشتر به حالت تصدیق بکار میرود.

آندرش: ولی چیزی که ما نمی دانیم اینست که تو چگونه از این اطلاعات استفاده خواهی کرد! تمامی آن اسمهایی که نام برده میشوند در فلاش نظرها را فقط به یکطرف جلب میکند و آن هم کار گروه ما است. این ابر نگران کننده ای است که ما باید با آن زندگی کنیم. از طرف دیگر خیالمان راحت است که تو با دقت از این اطلاعات استفاده خواهی کرد.

مرد: در اینصورت یک تار سبیل را برایت بسته بندی میکنم و قول میدهم که هیچگونه اسمی از من به بیرون درج نمی یابد. تمامی اسمها را با خود به قبر خواهیم برد و تو باید بدانی که قول من بیشتر از امضاءهای شما زیر کاغذ سندیت دارد. من هرگز دستی را که به طرف من دراز شده قطع نمی کنم و میخندد.

آندرش: میخندد و تصحیح میکند "قطع کردن همان شاخه ای که بروی آن نشسته ای"¹³³ که البته اینرا خودت بهتر میدانی. حالا شوخی به کنار، این راحتی خاطر به ما میدهد. ما به اهمیت قول تو مطمئن هستیم.

البته اسم سیاستمدارانی را که می شنوی اجازه داری که در نوشته هایت استفاده کنی ولی برای دیگر اسمها نیاز است که اسم مستعار برایشان پیدا کنی. این به پنهان ماندن ما کمک میکند.

مرد: نقطه سرخط، 10 سال؟ منظورت از 10 سال چیست؟ مرا از 10 سال پیش شنود میکنید؟

آندرش: مقاله "پادشاه گُرد است" را به یاد می آوری؟ خبرنگاری آنرا برای ما فرستاد. مثلاً همین یکی از آن کارهای سرایا شاخدار تو است. تو که ناراحت میشوی وقتی که خبرنگاری در مورد شاه سوئد شکر اضافی میخورد تو خودت چنین مقاله سرایا طنزآمیز ولی به این حدیث مینویسی و شاه را با گُردان غارنشین مقایسه میکنی.

مرد: (لبخندی به لبانش میشیند) آره، یادم می آید، یک تکه کنایه آمیز ولی نه به شاه بلکه به افراد متنفذ از اسلام و مرد ستیز بدون اینکه فکر کنند خودشان وجود خارجی نداشتند اگر مردی وجود نداشته باشد.

10 سال شنود؟ اووم، 10 سال طول یک زندگی کامل است، کار بهتری نداشتین که انجام بدهید؟ واقعاً من این چنین خطر بزرگی برای کشور بودم؟ اینگونه مالیات مرا مدیریت میکنید! حالا تو اینجا نشسته ای و بازی افشاگر با وجدان را بازی می کنی؟ حالا که من و بچه هایم از این همه ماجرا عبور کرده ایم و این چیزهایی هم که تو تا حالا تعریف کرده ای خودم به آن رسیده بودم، پروژه، نحوه اجرایش و هدفش.

آندرش: بله درسته، خودت به پایان کار رسیده ای ولی چیزی که تو کم داشتی مدرک بود که نداشتی. تویی که از مدرک بیشتر از خود مسئله خوشت می آید. بفرمائید، حالا مدرک هم داری.

مرد: راست میگوئی، قدرت اثبات. بنابراین واقعاً باور کنم که هر چه تا بحال می گفتم مدرکش توی این است؟ پس میتوانم از وان بیرون بپریم و فریاد بزنم "یافتیم".

آندرش: بله، دقیقاً مثل ارشمیدس میتوانی از وان بیرون بپری و بگویی که یافتم ولی این کار را لخت در ایران انجام نده ... هر دو مدتی می خندند...

¹³³ ضربالمثل سوئدی.

مرد: ولی در حرفه شما آیا این به معنای خودکشی نیست؟ آنقدر هم میهن پرستی سوئدیها را تا بحال احساس نکرده ام که حاضر باشند برای کشورشان خود را به خطر باندازند.

آندرش: اینطوری فکر کن که کشور هم یک چیز مادی برای ما هست و میخندد.

مرد: باشد، حالا دیگر متقاعد شدم که شوخ طبع هستی، ولی کمی خنده مخدر این درد مزمن است.

آندرش: از شوخی که گذشته، ما کارمان را بلدیم. در درجه اول تو فقط یک جلسه ضبط شده داری.

مرد: دیگه بدتر. شرکت کنندگان اینگونه جلسات معمولاً بیشتر از انگشتان یک دست نمی تواند باشد، آنها می آیند که شما را به صفر دقیقه بگیرند.

آندرش: همانطور که گفتم ما کارمان را بلدیم. اونی که این اطلاعات را بیرون آورده بود چند وقتی است که بخواب رفته.

مرد: چه تسلی خاطری، حتماً شوخی میکنی؟ خدا را شکر که شما کارتان را بلدید. این یکی که مُرده! فکرش را بکن اگر کارتان را بلد نبودید آنوقت چی میشد! به من بگو ببینم من حالا باید خنده کنم یا گریه؟ حالا واقعاً تو انتظار داری که من با طناب تو وارد چاه شوم؟

آندرش: (لبخند میزند و میگوید) خودم را آماده آماج کنایه های تو کرده بودم. تا اینجا که شانس داشتم. همانطور که گفتم ما کارمان را بلدیم. او برای تیم مقابل کار میکرد و برای آنان و تحت فشار گذاشتن ما مدرک جمع میکرد.

از طرف دیگر دوست من، زیاد توهم زن، تو از قبل ته چاه هستی و آن چاه را هم تو خودت کنده ای. تو حالا یا میتوانی به کندن ادامه بدهی و چاهت را عمیقتر کنی و بچه هایت را هرگز نبینی به مانند خیلی از دیگر پدرهای مسلمان و یا آنکه میتوانی با کمک طناب ما بیایی بالا و بچه هایت را بگیری و بروی.

مرد: آن کلمه جادویی، فرزندانم! ولی من فکر میکنم که این تجزیه و تحلیل و برنامه ریزی است که مرا زنده نگه داشته فقط برای اینکه بتوانم فرزندانم را ببینم و از آنها مراقبت کنم.

آندرش: حالا مهربان باش، این فلاش را بگیر و در کمال آرامش و سکوت گوش کن. من میدانم که تو از روی عادت چندین بار با دقت گوش خواهی کرد ولی این کار را فقط و فقط با کامپیوترهای به قرص گرفته شده انجام بده و یا اینکه آن کامپیوتری که هرگز به اینترنت وصل نمی کنی، البته آنهم هرگز در خانه و یا دفتر کار نباشد، البته اگر نمی خواهی از گوشی استفاده کنی. هرگز در خانه و دفتر با بلندگو به این فلاش گوش نکن.

مرد: باشد، تمامی جوانب احتیاط را رعایت خواهم کرد. یک سؤال آخر! آیا این شما بودید که آنشب در همین سال به سراغ من آمدید؟

آندرش: نه، به هیچ وجه. راستی پسره بازنشسته قبل از موئد شده. یک داغ از تو برای تمام عمرش باقی مانده! البته باید اقرار کنی که کمی هم شانس داشته ای که اون اجنبی ها¹³⁴ به موقع از گرد راه رسیدند.

مرد: به عبارتی دیگر تو می دانی که آنها کی بودند! پس وجود اجنبی ها تصادفی نبوده!

¹³⁴ Blatte کلمه بی حرمتانه ای که به فرزندان متولد از والدین غیر سوئدی گفته میشود.

- آندرش:** مسلماً، ما کار خودمان را بلدیم. البته آنها هم حقشان بود. سعی داشتند پله های ترقی را بدون آنکه لیاقتش را داشته باشند بالا بروند.
- مرد:** پس تو هم فکر می کنی که حقشان بود.
- آندرش:** لذت شیطنت را در چشمانت میبینم، خبیث، ولی لذت ببر، تو سزاوار لذت هستی.
- مرد:** این آنها بودند که بدنبال من آمدند نه برعکس و آنها آنجا بودند که مرا از بین ببرند و یا حداقل برای دائم ساکت کنند. یک باز نشستگی زودرس معامله ارزانی بود. آنها جان سالم بدر بردند.
- آندرش:** به اندازه خودت را ستایش کن و میخندد. حالا زیاد هم خودت را دست بالا نگیر، اعتراف کن که شانس داشتی. همهشان از کار استعفا دادند، یعنی چاره ای بغیر از آن نداشتند. دیگر برایشان غیر قابل تحمل شده بود 4 نفر مقابل یک پیرمرد؟ هیچکس حرفشان را باور نمی کرد که چند اجنبی از گرد راه رسیده بودند به کمک.
- مرد:** حدس میزنم که باید از تو و همکاران تو تشکر کنم و با تواضع این کار را میکنم ولی اعتراف کن که یکی از آنها بیهوش روی زمین افتاده بود وقتی که شوالیه ها از گرد راه رسیده بودند.
- آندرش:** در گزارش به ثبت رسیده، با اینحال به اندازه از خودت تعریف کن دوست من. میخندد. بهتره که دیگر من بروم. آرزوی یک عمر طولانی برای تو در کنار دختران گُلت دارم.

فلاش

سلام،

بلاخره موفق به دیدن شدیم، هر چند که چشم در چشم نیست. اجازه بده از هوش و پشتکارت کمی تعریف کنم. میدانم که تمجید را دوست داری بدون اینکه به دنیای خارج از درونت نشان بدهی. البته اقرار میکنم که آنها هنوز چیزی از پشتکارت ندیده اند.

دوست من، دوست دارم که تو را دوست بخوانم چونکه من احترام قائم برای صداقت تو و همچنین چیزی که تو آنرا "روح تسلیم نشدنی" میخوانی ما در غرب آنرا مفید و مختصر "الجواز به مانند خر" میخوانیم (بخوبی میخواند).

دوست من اجازه بده که از تو تشکر کنم برای عشقت به سوئد، بدون اینکه حتی اینجا بدنیا آمده باشی. اجازه بده از تو تشکر کنم بخاطر دلسوزیت برای آینده این کشور. اجازه بده از تو تشکر کنم برای تفکر اصلاح طلبانه و بهبود این کشور هم اجتماعی و هم تکنیکی.

دوست من، اجازه بده حتی از افشاگری تو در مورد این پروژه برای جهان تشکر کنم چونکه من بعنوان یک سوئدی الصل معتقدم که ما کار درستی در این رابطه انجام نمی دهیم. علی الخصوص بعنوان یک سوئدی الصل فکر نمی کنم که این یک کار انسانی است که سرمایه داران از طریق سیاستمداران برای مسلمانان به اجراء گذاشته اند آنهم به هزینه نام خوش آوازه سوئد و سرمایه ما مالیات دهندگان که میتوانست در خیلی جاههای بهتری خرج شود.

اینکه ما به اینصورت همدیگر را میبینیم به این معنی است که آندرش نیاز به اضافه کاری داشته. آندرش دوست ما حتی حقوق اضافه کاری هم نمی گیرد (میخواند). آندرش یک میهن پرست واقعی است. پیشنهاد من اینست که به او اطمینان کنی و برای یکبار هم که شده حرف او را انجام دهی (میخواند).

برای من آندرش همتای سوئدی تو میباشد. روح تسلیم نشدنی و صادق در گفتار و کردار هر چند که در این دوره زمانه کسی از اینگونه افراد بدلائل مختلف خوشش نمی آید. "حرف-قول" برای او مهمتر از خود او میباشد. حرف غیر قابل برگشت است و به همین خاطر انسان باید 2 بار قبل از به زبان آوردن چیزی فکر کند، آندرش عادت دارد اینرا بگوید.

ما از سال 2005 بصورت پراکنده بخاطر مقاله هایت تو را شنود می کردیم تا سال 2015. سپتامبر 2016 نامه ای برای لوفن فرستادی که تهدید آمیز پنداشته شد و بنابراین ما مأموریت گرفتیم که اقدامات مناسب را انجام دهیم.

اقدامات ما 2016 شکل شنود و همچنین زیر نظر گرفتن رفت و آمد تو به خود گرفت. زیر نظر داشتنت به زودی خاتمه یافت پس از اینکه رفت و آمد محدود تو را شناسایی کردیم. ما دوباره مجبور شدیم

رفت و آمد تو را زیر نظر بگیریم وقتی که مطلع از گروهی شدیم که میخواستند تو را بخاطر تمامی شکایات از مسئولین و غیر مسئولین، کارمندان، پلیسها و همچنین نوشته های بی پروایت تو را تربیت کنند.

تصمیم من این دفعه برای مراقبت از تو بود نه بخاطر اینکه تو خطری برای دیگران بودی بلکه دیگران (پلیسها) خطر برای تو شده بودند و قصد ما شکل حفاظت از تو به خود گرفت. احمقها جوانب تقاضای تو از پلیس برای حفاظت تو مقابل پلیسها را نمی فهمیدند!

ما مطمئن بودیم که تو خطری برای افرادی که در موردشان آنقدر تند و زننده مینوشتی نبودی ولی کاملاً واقف بودیم هیچکس نه تنها از تو دل خوشی نداشت بلکه به خونت هم تشنه بودند آنهم بخاطر اشتباهی که خودشان مرتکب شده بودند ولی دودش به چشم رئیس جمهور، وزیر، مدیران و کارمندان بلندپایه و سیاستمداران می رفت. با شکایت از این بزرگواران به جرم نژادپرستی و گروگان گیری 2 فرزند خردسال تو همه چیز به هم ریخت.

چی بود میگفتی؟ دو طفلان مسلم! در موردشان خواندم.

چیزی که بیشتر روی آتش زغالشان کرد اصرار تو برای تنظیم شکایت به نام نفر بود نه دسته جمعی که پلیس خلاف قانون سعی در سرهم آوردن آن بود، چیزی که خلاصه تو به آن رسیدی و تاکتیکت را عوض کردی و به یک ایستگاه پلیس دیگری رفتی که نتیجه اش بهتر از قبلی نبود آنها فکرت را هم نمی کردند که تو روشنت را عوض خواهی کرد و برای هر شکایت یک روز به آنجا خواهی رفت. پلیسها شاکی به معنای واقعی شاکی بودند.

همه اول فکر میکردند که یک تُرک لعنتی عجله دارد برود پزیریش را باز کنند و این واقعیت که تا 12 شب مجبور باشد آنجا بماند کم کم او را از تاب و توان خواهد انداخت و دیگر وقتی برای فرزندانش نخواهد داشت. بدبختها نمی دانستند که تو تمام زندگی ات را وقف فرزندان کرده بودی و میکنی!

بعضی ها هم فکر می کردند که این اعراب پُر هیاهو اولش محکم جلو می آیند ولی بعدش به گریه و التماس می افتند. احمقها نمی دانستند تربیت تو در آرامش و برنامه ریزی است. احمقها نمی دانستند تو درس آرامش و تعامل به شاگرد دانت میدهی.

بعداً هم فکر می کردند که با جواب ندادن به نامه های تو، تو را در نطفه خفه خواهند کرد و به همین خاطر سازمان دولتی رادیو تلویزیون هم دستور بر این گرفت که اعتنایی به نوشته های نگذارند در صورتی که دستور العمل دولت نسبت به وظایف تلویزیون¹³⁵ چیز دیگری میگوید و کاملاً خلاف این دستور العمل می بایستی حرکت می کردند.

¹³⁵ ماموریت محوله به سازمان تلویزیون (اس و ت) به شرح زیر است:

اس و ت وظیفه دارد در خدمت به عموم مردم برنامه های تلویزیون را پیش برده. مشخصه برنامه ها باید بر پایه استقلال، تمامیت کامل و به دور از هر گونه تأثیر گذاری از طریق دولت بعنوان پشتیبان مالی، سیاسی و یا دیگر علائق و حوزه های

برای تو این فقط تلاشی در برابر یکسان بودن مقابل قانون بود ولی برای آنها به مانند چوب بازی بیس بال به یک جاهایی در بدن آنان بود. آنها بخوبی واقف اشتباه خود بودند ولی بجای اینکه عقب نشینی کنند به حمله پرداختند، زمینی که تو بخوبی با آن آشنا بودی، بدون توجه به اینکه برای تو چیزی برای باختن نگذاشته بودند.

تو آنها را به جایی کشاندی که از اول در آنجا میخواستی شان. از تکبرشان بخوبی استفاده کردی و آنها را مجبور به اشتباه پس از اشتباه کردی تا جایی که احمقها به یک پرونده خانوادگی مهر محرمانه زدند که همین ثابت کننده ارتکاب به جرم بود. ما می دانستیم که نامه های تند تو حساسیت بیشتری ایجاد میکند، یک خارجی متکبر که میخواست کارشان را به آنها یاد بدهد که خیلی هم شیک موفق شدی به خوردشان بدهی.

بنابراین وقتی که مطلع شدیم گروهی می خواهند درس خفه شدن را به تو بیاموزند چاره ای جز مراقبت از تو نداشتیم "تو هم بسیار قشنگ و آراسته برای کمیته انضباطی مجلس نوشته بودی" آنقدر ادامه میدهم تا پلیس و یا سازمان امنیت در محیط تاریک و در بسته با تو تصویب حساب کنند" و آنچنان شد که شد.

حالا این صداها را که تو شناس شنیدنتشان را داری در محیطی بسیار خصوصی با افرادی بسیار انگشت شمار است. آنهایی را که در جلسه هستند یکی رئیس من است که صدایش را خواهی شناخت، اجازه بده که دیگری را یک تصمیم گیرنده بخوانیم که او را هم از صدایش خواهی شناخت و همچنین یک تاجر، اجازه بده او را به نام "مشاور" از طرف شرکتهای بزرگ بخوانیم.

قدرت در جامعه باشد. این خصوصاً مهم است که اس و بت پاسدار برنامه هایی باشد که ارزش خاصی برای تمامی اقشار کشور دارد، برنامه هایی که عام المنفعه باشد.

صوت

پس از ورود فیلیپ و خوش آمد گوییهای متداول حضار خواستند که فیلیپ در مورد مرد گزارش بدهد. بیشتر گفتگو و سوال جواب ما بین فیلیپ و رئیس او انجام میشود. آن دو فرد دیگر کم حرف و بیشتر گوش دهنده هستند.

فیلیپ: مرد هیچگونه خطری برای کارمندان و یا سیاستمداران نیست همزمان که او در بالاترین درجه خطر برای این پروژه، محرمانه ماندن، هیس هیس در مورد کودکان مسلمان است. مرد به نیاز و ضرورت سوئد و اروپا در مورد انجام این پروژه پی برده است. مرد به شیوه به اجراء گذاشتن و چگونگی عملی کردن این پروژه پی برده و کاملاً مصمم است که آنرا برای جهانیان و مردمان مسلمان افشاء کند.

مرد ذره ای برای افشاء این پروژه دردناک شک و ترسی بدل راه نمی دهد، شاید هم بطریقی آرزو دارد ما او را از میان برداریم تا از این زجر دائمی ندیدن فرزندان که بزرگتر از وجود خودش است رهایی یابد. این روش اوست برای گفتن درد شدید دلتنگی از فرزندان را که ما برای او به ارمغان آوردیم. درد مرگ برای او کمتر از درد دلتنگی می باشد.

ما تازه میفهمیم که چرا او پس از اتمام صحبت‌هایش با رئیس پاسگاه وست بریا آخرین آیه را خواند. ما اولش متوجه نشدیم که او چرا این آیه را ساعتی پس از جدایی از فرزندان خواند ولی حالا میفهمیم که که مرد میخواهد تا پای مرگش برای بچه هایش مبارزه کند.

این کتاب تمسخری از نفرت به این پروژه است که ما حالا متوجه آن شده ایم. شما از طرف دیگر، طبق معمول، فکر می کردید که نوشته های او را با نادیده گرفتن در هیچ و پوچ و فشار اداری با گذشت زمان محو خواهد شد.

برعکس، شما با چنین برخوردی او را مصمم تر کردید. مرد در شوک از دردی است که او با خود هر ثانیه حمل میکند. مرد برایتان نوشته که "بچه هایم را مجبور به گذشتن از این پروژه کرده اید ولی کاری خواهم کرد که هیچ بچه مسلمان دیگری نیاز به گذراندن این مسائلی که فرزندان من در آن غرق شده اند نداشته باشند". حالا شما از مرد فقط یک شهید خواهید ساخت و مرد کاملاً واقف بر جهل شما از این موضوع استفااده میکند. مسلمانان عاشق شهدای خود هستند.

مرد یک پزنده پیزا و یا راننده تاکسی نیست که 16 ساعت در روز اجبار به کار داشته باشد. مرد تمام زندگی خودش را وقف فرزندان کرده بود حالا تمامی آن وقت را صرف به زمین زدن سوئد و شما خواهد کرد.

ما سالهای سال شنود داشتیم و میشنیدیم که آنگرودی چگونه او را خوار و حقیر میکرده، ولی عشقش به فرزندانش یک سوپاپ اطمینان بود که بخاطرش تمامی ننگ و خواری را تحمل میکرده، حالا شما آن سوپاپ اطمینان را از روی مرد برداشته اید. بدین ترتیب سوئد شاهد خشمی خواهد بود که کتابهای او در اجتماع مسلمانان ایجاد خواهد کرد. افشاگری او از این پروژه فقط خفت و خواری برای سوئد به ارمغان خواهد داشت.

سیاستمدار: این کاملاً غیر ممکن است. مرد چگونه توانسته ته و توی این پروژه را در بیاورد؟ حتماً جایی دارد نشت میکند از کسی! چه کسان دیگری بغیر از تیم تو دارند روی این پروژه کار میکنند؟

فیلبپ: نشستی؟ نشستی در گروه من؟ این دیگر از آن حرفها بودا! از الان به دنبال سپر بلا هستی؟ در اینصورت پلیس ها سپر بلا ی خوبی هستند، همان هایی که می خواستند او را ادب کنند و سر جایش بنشانند آنهم بخاطر جرایمی که خودشان مرتکب شده بودند.

ما داریم از فردی صحبت میکنیم که همیشه انتقادی فکر میکرده جایی که بقیه خود را در ریل ترسیم شده برایشان حرکت میکردند. ما از مردی صحبت میکنیم که حرفهای خود را بسیار رُک و پوست کنده می زده جایی که دیگران مشتاق خود را در جیب شان گره میکردند از ترس دیده شدن خشم شان. شمایمی که در این بازی زمان طولانی هستیید حتماً آن مقاله "ایران، مستعمره سوئد؟" را خوانده اید. حالا هم کسی جرأت نمی کند از ترس آمریکاییها در مورد ایران بدانگونه صحبت کند چه برسد به 15 سال پیش که فشار امریکایی ها بیشتر هم بوده.

ما از مردی صحبت میکنیم که اولین قول انتخاباتی خود را "اعلام جرم کردن دروغهای انتخاباتی" انتخاب کرده است. ما از مردی صحبت میکنیم که خلاف همه مردم سوئد بجای تعقیب کارمندان، سیاستمداران را تعقیب میکند چون که می داند که این دود از گور سیاستمداران بیرون می آید فقط کارمندان چوب خوردنشان ملس است. تکه کلام مرد اینست که "من عادت ندارم به مانند گربه ها به دنبال دُم خودم بدم"¹³⁶

درک میکنید این جمله را؟ طرز تفکرش را می فهمید؟ اینکه مرد به دنبال دُم خود نمی دود، معنی اش اینست که مرد میدانند اگر بخواهیم ماری را بکشیم باید سرش را جدا کرد. ما از مردی صحبت میکنیم که در آینده زندگی میکند. تمامی تصمیم گیریهایش در راه اینست که آینده او به چه شکلی باید باشد.

مرد چندین سال پیش مشکلات امروزش را پیش بینی کرده بود. به همین خاطر برای تمامی کارهایش از قبل برنامه ای داشته که الان آنرا دنبال میکند. همانطور که گفته بودم سوپاپ اطمینان داشت ولی بدون برنامه هم نبود. مرد سالهای قبل ناکامی خود را در مورد ازدواجش به واقعیت درک کرده بود. به همین خاطر آخرین آیه را در اول کار پس از اتمام تماسش با رئیس پلیس وست بریا خواند، لباسش

¹³⁶ ضربالمثل سوئدی: گربه به دنبال دُم خود میبود به معنای کار بیپوده کردن است.

هم که همیشه خدا سفید است! مرد میدانست که بطرف مرگ پیش میرود، مبارزه سختی خواهد داشت تا سر حد مرگ!

مرد سالهای سال است که خود را برای مرگ در راه فرزندانش آماده کرده بود. حالا می فهمید چرا نباید انگشت به لانه زنبور کرد! مسلمانان را باید به حال خود رها کرد نه اینکه از تمامی کارها بدتر در عالم نسبت به یک مسلمان دست به خانواده او برد. چند بار مرد برای شما نوشت که برای "تصفیه حساب" داخل یک منطقه تاریک و یا آویزان شدن در بازداشتگاه پاسگاه وست بریا آماده است.

برای او همان چند ساعت کافی بود که در آن بازداشتگاه متوجه بشود که کسی نمی تواند خود را به تنهایی حلق آویز کند بطوری که آن احمق ها ادعا میکنند بازداشت شدگان انجام داده اند و شما سرپوشی کرده اید.

سیاستمدار: یک چیزی اینجا جور در نمی آید! اگر مرد آینده را می دانسته چرا همچین کاری کرده، منظورم ازدواج ناموفق است.

فیلیپ: بله آینده را میبیند و برنامه ریزی میکند از روی واقعیتها، نه آنکه چیزی که پیش نیامده. در مورد ازدواج، خودش را واقعاً فریب خورده می داند. مرد واقعاً فکر میکرد کسی که قرآن میخواند به مانند لنگرودی و خانواده اش عمل نمی کند.

مرد با خانواده ای وصلت کرد که در آن مادر خانواده روز و شب قرآن می خواند و همچنین خود لنگرودی. این جمله را تمامی افراد دور و بر او میدانند که کسی که قرآن و نماز میخواند اینگونه عمل نمیکند که آنها طی این 10 سال عمل کرده بودند. مرد واقعاً معتقد است کسی که اعتقاد دارد کارهای بد انجام نمی دهد چون که در اعتقاد تربیت خوب و بد وجود دارد.

من چندین ماه قبل تذکر دادم که مرد اهل بازی نیست و نمی توان او را به حال خودش گذاشت. مرد کسی نیست که دست کم گرفته شود هر چند که خودش چنان عمل میکند که او را به شوخی باید گرفت ولی در باطن فقط ضربه های مستقیم به او کاری می باشد. کسی که از همان روز اول گروگان گیری به نخست وزیر مینویسد و در مورد کاغذ و قلم تعریف میکند، فردی نیست که با او می توان در پارک شن بازی¹³⁷ کرد.

با فرزندانش را به او پس بدهید و یا اینکه او را از بین ببرید. نتیجه لاس زدن با او بسیار برای سوئد بد است. اینرا من چند ماه پیش گفتم. یک چنین فردی یا باید از بین بردش و یا اینکه چیزی را که میخواهد باید به او داد بدون چک و چانه. مرد فقط درست و غلط را می شناسد و گرفتن فرزندانش بدون دلیل و مدرک برای او غلط غلط میباشد نه چیزی میان درست و غلط. تو آنموقع ادعا کردی که تو سیاستمداری نه قاتل!

مشاور: هنوز دیر نشده!

¹³⁷ ضرب المثل سوئدی

فیلیپ: برعکس، خیلی هم دیر شده. مرد تمامی مدارک و آن چیزهایی را که تا به حال نوشته به یک کشور ثالثی برده.

سیاستمدار: کشور سوم؟ نه به ایران؟ چرا به ایران نبرده؟ سیاستمداران ایرانی را ما میتوانیم ساکت کنیم. ایرانیان به ما نیاز دارند. حتماً بلوف میزنند.

فیلیپ: هوم، حقّه زدن کار سیاستمداران است نه مرد. تا اینجا که مرد هیچ حرفی نزده که به آن عمل نکرده باشد. ما تا بحال چیزی در شنودهایمان نشنیده ایم که مرد روز بعد جامه عمل به آن نبوشانده باشد.

مرد تجزیه و تحلیل خودش را دارد و خیلی خوب میداند که ایران نیاز به آنچه دارد که ما ارائه می دهیم. ایران را آنقدر خوار و حقیر از تمامی جوانب کرده ایم که نه تنها نمی تواند بلکه حتی نمی خواهد نقش رهبری مسلمانان در اروپا را بعهده بگیرد.

حالا گذشته از اینکه ما به سخنان او اطمینان داریم از طریق رسد او به کشور ثالث مطمئن هستیم همه نوشته ها را تا به اینجا از سوئد خارج کرده. مرد 2 بار برای این منظور از سوئد بیرون رفته و 2 نشست با دوستانش داشته. ارزیابی ما اینست که دفعه اول فرد مناسبی را بغیر از آن دوست خود برای اینکار پیدا کرده و در دومین بار همه مدارک و نوشته ها را به او سپرده است.

سیاستمدار: ارزیابی! این به این معنی است که شما حدس میزنید؟
فیلیپ: امکانات ما در کشورهای دیگر محدود است. با این حال تمامی حرکات او را شناسایی و ثبت کرده ایم.

سیاستمدار: پرونده تنبیه کودکان چگونه پیش می رود؟
فیلیپ: بچه ها چیزی برای گفتن نداشتند. 5 ماه انزوای کامل در محیطی که همه به مانند زامبی ها راه میرفتند و ادعا می کردند که پدرشان آنانرا زده است فرزندان مرد چیزی برای گفتن نداشتند بغیر از دلالتگی برای پدرشان چیزی که ما از قبل میدانستیم.

پس از 5 ماه انزوای کامل از مدرسه، دوستان و پدرشان بچه ها حتی یکبار هم تعریف نکردند که پدرشان آنها را زده است، نه بیشتر از چیزی که مادرشان یادشان داده بود که بگویند. آنها بچه ای بیش نیستند که حالا از ترس از دست دادن مادرشان هر آنچه که دیگران ادعا می کنند آنان خود را مجبور به اطاعت میبینند.

کودکان 8 و 6 ساله ای که بین مادرشان و پدرشان گیر کرده اند. پدري که تا به حال فریادی بغیر از آرام و راحت گذاشتن فرزندانش ندارد و مادری که آنها را قربانی و سپر خواسته های خود و برادرش کرده است.

حالا خبر از این داریم که بچه ها را از این می ترسانند که مادرشان را هم نخواهند دید. حالا هم اینگونه به کودکان می گویند که پدرشان آنها را به ایران خواهد برد و آنان دیگر موفق به دیدن مادرشان و

دوستانشان نخواهند شد، بدون اینکه بگویند مرد کلاً تقاضای ترک تابعیت ایرانی را کرده بخاطر فرزندانش و اینکه او را به دولت ایران "مرد" گزارش داده است.

خیلی ها امید داشتند که بچه ها تحت تأثیر محیط و انزوایی که در آن زندگی میکردند قرار بگیرند و به همین خاطر بگویند که پدرشان آنانرا تنبیه کرده است، یک راه فراری از آن شن روانی که اینها خود باعث آن شده بودند بخاطر حساب و اعتمادی که روی پرت و پلاهای لنگرودی باز کرده بودند.

مرد از طرف دیگر تمامی حقه های سیستم را بطور پایه ای افشاء کرد. مرد در حال حاضر از 2 مشاور خانۀ زنان (لنا یلمارشون و کاریت هولمبری ضمیمه 25 پرونده ت 16-12484) برای جعل اسناد و جعل حرفهای کودکانش برای دادگاه شکایت کرده است.

مرد زیاد احتیاج نداشت که به دنبال مدرک بگردد تا بتواند دروغهای مشاورین را افشاء کند و ادعای جعل را به اثبات برساند. هم پلیس و هم سازمان اجتماعی کشوری (IVO¹³⁸) شکایت را ماس مالی کردند چیزی که مرد را بیشتر شاک و همچنین سرنخی در رابطه با طریقه سرپوشی جنایات علیه کودکان مسلمان را بدست آورد. برای مرد 2+2 چهار است، نه 3 و نه 5، چیزی که می تواند برای شما سیاستمداران درست باشد.

سیاستمدار: قاضی؟ آیا با قاضی تماس گرفته اید؟ کدام قاضی میخواهد به این پرونده بررسی کند؟

فیلیپ: نه، ما با قاضی تماس نگرفته ایم، این جزء حیطة کاری ما نیست و لی خیالت راحت باشد، هر روزه تعداد بیشتری از قاضی ها بدون دلیل به نفع زنان رأی میدهند. از طرف دیگر مرد قاضی را هم عصبانی کرده است. قاضی به تماسهای او جواب نمیدهد بنابراین قاضی هم قبل از دادگاه طرف خودش را نشان داده و آن طرف قانون نیست در هر صورت.

سیاستمدار: خوب این که خوبه. پس ما میتوانیم روی قاضی حساب باز کنیم.

فیلیپ: شما واقعاً نمیفهمید با چه کسی طرف هستید، مگر نه؟

خوب گوش کنید. مرد تماس گرفت و پیغام گذاشت که "این علامت خوبی نیست که تو نمیخواهی به تماس من جواب بدهی" و ما می دانیم که مرد تمامی تماسهای خود را ضبط می کند. گوش کنید و لذت ببرید: اگر قاضی بر علیه او رأی بدهد مرد ادعا می کند که قاضی از قبل تصمیم خودش را گرفته بود و می تواند ادعای خود را هم از طریق ضبط صدا به اثبات برساند که دادگاههای سوئد ترازوی یکسان برای مسلمانان ندارد. ناگفته نماند که چیزی شبیه اینرا هم هنوز چیزی نشده نوشته و برای شما فرستاده ولی کو گوش شنوا؟

این جمله مابین تمامی آن نامه هایی است که شما نمی خوانید و امید دارید که در هوا غیب شود! بخاطر کنترل شما بر روی ادارات و روزنامه ها شما فکر می کنید که ز رنگ هستید جایی که مرد حتی تصمیم ندارد که کتابهایش را در سوئد به چاپ برساند هر چند که کتاب را به زبان سوئدی می نویسد، آیا این خنده دار نیست؟ از زبان تو به زبانهای دیگر ترجمه و چاپ خواهد کرد! کنایه ای از این بزرگتر؟

با احتصاب اینکه خانوادهٔ مرد را از هم پاشیده اید حالا مرد به دنبال این پروژه است نه فرزندانش. ریشهٔ آزار کودکان مسلمان را می‌خواهد بخشکند، حالا در این مابین به شما هم آسیبی برسد بعنوان تأثیرات جانبی، بدش هم نمی‌آید.

مشاور: حتی بدتر، شما حقوق می‌گیرید که تهدید را از بین ببرید.

فیلیپ: ما حقوق می‌گیریم که از کشور دفاع کنیم. برای چند ماه قبل پیشنهاد من بر این بود که فرزندانش را به او پس بدهید و از شر این قضیه خود را نجات بدهید.

مشاور: دفاع از کشور دقیقاً همان چیزی است که شما انجام نمی‌دهید.

فیلیپ: اگر از کشور منظورت منافع اقتصادی خودتان است، آن جزء حیطة کار ما نیست.

مشاور: "منافع اقتصادی" ما برای بهبود کشور است.

فیلیپ: پس باید واضحتر صحبت کنی. نفع کشور منظورت سوئد است یا آن "سرزمین موعود؟"

سیاستمدار: فیلیپ تو از حد خارج شده‌ای!

فیلیپ: به هیچ وجه. من خسته از این هستم که من در سوئد به عنوان یک سوئدی موظفم

از سرزمین موعود دفاع کنم. من خسته از این هستم که از پروژه ای دفاع کنم که قومی را مجبور به خوردن و نوشیدن چیزهایی کنم که آنرا نمی‌پذیرند فقط برای اینکه شما میخواهید بیشتر سود ببرید. من خسته از این هستم که سرمایه داران بزرگ حساب میکنند که چقدر آن سرزمین موعود از دست میدهد اگر این قوم نخوردند و نیاشامند؟

من خسته از این هستم که چقدر باید زجر سوئد را ببینم که با مشکلات دست و پنجه نرم کند بخاطر جاه طلبی و پول دوستی شما برای سرزمین موعود. من خسته از این هستم که ببینم پاسپورت سوئدی در سرزمین موعود مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. من خسته از این هستم که که افرادی که در سوئد دنیا می‌آیند، اینجا بزرگ میشوند از سربازی و دفاع از سوئد سرباز میزنند برای اینکه وقت آنرا داشته باشند که در سرزمین موعود سه سال خدمت کنند و مسلمانان را بکشند. من خسته از این هستم که منابع سوئد را خشک میکنید و باز هم سوئدیها را یهودستیز میخوانید.

تصمیم گیرنده: فیلیپ، من از تو تشکر میکنم بخاطر اطلاعاتی که به ما دادی و بخاطر نظریه هایت.

فیلیپ: فقط به مقامات بالا نگاه کنید، هم در دولت و هم در ارگانهای دولتی بیش از 70

درصد ریشه در سرزمین موعود دارند. این فقط مسلمانان هستند که باید هویت زدایی شوند! آیا هیچ سوئدی معتقد میهن پرست وجود ندارد که مسئولیت کلیدی را به عهده بگیرد و از آرمانهای سوئدی دفاع کند؟ و نه از آرمانهای سرزمین موعود!

جان کلام اینکه مرد خالصانه سوئد را بیشتر از سوئدی الصلها دوست دارد و میداند که تیر این پروژه دیر یا زود به چشم سوئد و سوئدیها خواهد رفت. مرسی، شما را تنها میگذارم.

مشاور: فیلیپ خودش به یک تهدید تبدیل شده.

سیاستمدار: من حکم تعلیق او را فاکس میکنم.
تصمیم گیرنده: برای جلسه دیگر دارد دیرم میشود و باید بروم ولی تصمیمهای عجولانه نگیرید.
در هر صورت نزدیک بازنشستگی فیلپ است.

ما صبر میکنیم تا کتاب مرد چاپ شود، تازه اگر چاپ شود. ولی از حالا برنامه ای پیش بینی کنید که ما چگونه میتوانیم با آن مقابله کنیم زمانی که چاپ شد.

هدف از پروژه هویت زدایی

دوست من، همانطور که متوجه میشوی هیچ چیزی جلو دار تصمیم پاشیدن هسته مرکزی خانواده در سوئد نیست. ما هیچ پرونده دیگری را تا بحال ندیده بودیم که پدری اینگونه هدفمندانه و منضبط پروژه هویت زدایی از کودکان مسلمان در سوئد را افشاء کند، هویت ما از قبل گرفته شده است.

دولت سوئد کاملاً هدفمند با اشراف کامل به قانون شکنی ها و البته با اتکا به شهرت خوب خود در جهان این پروژه را بصورت کاملاً مخملی پیش میراند. دوست من، به مغز سوئدیهای عام اینرا فرو کرده اند که مسلمانان به زن و بچه احترام نمی گذارند بدون اینکه برایشان تعریف کنند که محمد در قرآنش گفته که بهشت زیر پای مادران است و یا اینکه فرزند دختر خود را زنده بگور کردن گناه است و بسیاری دیگر از این پند و اندرزها خصوصاً در مورد کودکان و زنان.

حالا با اینهمه تبلیغات سوء تو بیا بگو که تو زن و بچه ات را زنده ای، کی باور میکنی؟ مشکلت از آن این است که بگویی سوئد بعنوان یک کشور بصورت هدفمند این پروژه را به پیش میراند، آنوقت تو را دیوانه خواهند خواند! آنقدر ما به کشورهای عقب مانده کمک قرض الحسنه کرده ایم بدون اینکه پولمان را پس بگیریم که هیچکس حتی راضی به شنیدن حرفهای تو هم نمی شود چه برسد به اینکه بخواهد باورش هم کند.

حالا به تو هم شهروندان عادی که بهتر از این میدانند و هم یک جبهه منسجم همه جانبه دولتی حمله خواهند کرد. دستگاه قضائی، سازمان اجتماعی، سازمان بیمه، سازمان مصادره، سازمان خانه، بانکها و مراجع اعتباری و حتی سازمانهایی که یک شهروند عادی از وجودشان هم خبر ندارد. در هر صورت تو هم باید بدانی و اعتراف کنی که ما سوئدیها هم در برنامه ریزی و پیشبرد خواسته های خود باهوش و هدفمندانه عمل میکنیم.

دولت سوئد و رسانه های ملی تو را دیوانه خطاب خواهند کرد و در بهترین شرایط برچسب ذهن توطئه گر بر نوشتار تو خواهند گذاشت وقتی که تو به جد پروژه هویت زدایی کودکان مسلمان را در سوئد برملاء میکنی. سوئد بعنوان دولت، بدون هیچ پیش شرطی در مورد برگرداندن سرمایه خود، به کشورهای دیگر آنقدر زیاد و بلند مدت کمک بلاعوض کرده که هیچ کشوری استطاعت معنوی ندارد که به حرفهای تو گوش دهد دوست من، و ما سوئدیها یاد گرفته ایم که به دولت و رسانه مان اعتماد کنیم. تبلیغاتی بسیار هدفمند از طریق رادیو و تلویزیون دولتی سوئد که بیشتر رؤسایشان از سرزمین موعود که مخالف اسلام و مسلمانان هستند.

دوست من مبارزه بسیار سختی در پیش خواهی داشت و امیدوارم که طوری روی این لبه تیغ راه بروی که خود را به کشتن ندهی.

من مطمئن هستم که مبارزه تو برای فرزندان در آینده هم برای سوئد و هم برای جامعه مسلمان مفید خواهد بود. تو نه تنها دخترانت را از این معضل نجات میدهی بلکه کار و تلاش تو برای حقوق کودکان

باعث آزادی هزاران کودک دیگر بدون در نظر گرفتن پیشینه قومی آنها از دست این بدبختی که سیاستمداران غربی، برای جلب رضایت شرکتهای چندملیتی تدارک دیده اند، سیاستی که کشورمان را به نابودی خواهند کشاند.

همانطور که متوجه میشوی، من هم همین دلباخته برنامه ریزیهای شرکتهای چندملیتی برای سوئد نیستم که این خاننان، به اصطلاح مقامات منتخب مردمی، به نفع سرزمین موعود به اجراء گذاشته اند.

فکرش را بکن، امروز در سوئد بیشتر از یک میلیون مسلمان ریشه در کشورهای خاورمیانه دارند. فقط در همین چند سال اخیر چند صد هزار مسلمان به سوئد کوچ داده شده اند. بله کوچ داده شده اند نه اینکه خودشان آمده باشند که این مبحث را در "مسلمانان، بردگان نوین" باز کن.

در هر صورت نه تنها از نظر خیلی ها پنهان نمانده، بلکه خیلی ها چگونگی بازی ایرانیها را سرلوحه تصمیمات خود قرار داده اند. بازی شما ایرانیان با غرب که در کمتر از 4 دهه خود را از شبهه کلنی بودن رهانیده اید و حالا دیگران را کمک میکنید که شأن و منزلت خود را حفظ کنند که بردگان غرب نباشند، حتی بدون شلیک یک گلوله!

آیا این شاهکار نیست؟ غرب هزینه استقلال شما را می پردازد.

در هر صورت

بیش از یک میلیون سوئدی با ریشه مسلمان مشروب نمی نوشند، گوشت خوک نمی خورند، به مسافرنهای آنچنانی که سوئدیها به آن عادت دارند نمی روند و غیره ... این ضرری برای شرکتهای چند ملیتی مشروب، سیگار، غذا، مسافرت و غیره می باشد.

بنابراین چاره ای اندیشیده اند که این صدمه مالی را بطریق غریبه ساختن نسل دوم مسلمانان با پیشینه خود، کودکان متولد سوئد- اروپا جبران کنند. پس از آن نسل پس از نسل رنگ دین، فرهنگ، آداب و سنن کمتر و کمتر میشود و مشروبخواران بیشتر و بیشتر.

خصوصاً مشروب که هزینه تولید بسیار کمی دارد ولی سود بسیار بالا برای تولیدکنندگانش. در این مابین هم دولت مالیات به اضافه مالیات بر ارزش افزوده بر روی آن میگذارد. به معنای مالیات هنگفت به خزانه دولت.

محتویات این فلاش شاهی بر آنست که چرا تو و فرزندانت این درد را باید متحمل شوید علی رغم تمامی قوانین کشوری و جهانی که در دفاع از حقوق شهروندان وجود دارد.

همدردی (empathy) مرا قبول کن دوست من.

هدف دیگری که سیاستمداران به بهانه آن این پروژه را از ته دل به اون اعتقاد یافته اند اینست که اگر کودک مسلمانی از ریشه دینی فرهنگی خود دور شود 2 مگس را در یک ضربه کشته اند و آن اینکه دیگر اسلام تعصبی در روش و زندگی روزانه وجود نخواهد داشت. ولی آیا اینگونه شده است؟

ما خودمان به نقل و انتقال داعشی ها به سوریه کمک کردیم. همان بچه هایی که ما خانوادهشان را از هم پاشانده بودیم برای اینکه تعصبی نشوند، داعشی شدند. این یعنی چه؟ یعنی بدتر از بد. حداقل در خانه خود طبق چهارچوبی با اسلام ملایمتری آشنا میشدند حال آنکه بدون پدر بالای سرشان لقمه چربی برای سودجویان دینی، بزه کاری و اینکه یک فرد بدرد نخور برای جامعه شدند.

بله، همان کودکان بدون ریشه نیاز به جایگزینی چیزی برای جای خالی پدر داشتند و برای این جوانان، اسلام تعصبی جایگزین خوبی شده بود. آنوقت فکر بکر سرمایه داران در آن هنگام این شد که هر آنکه میخواهد کمکش کنید که برود در سوریه برای اسلامش بجنگد. در بهترین حالت دست و پا قطع شده پس خواهیم گرفتیمشان که آنهم برای تبلیغ انسان دوستی بد نمی باشد! همانطور که خودت شنیدی. بله، اینگونه مریض سیاستمداران کنونی سوئد با پیشینه... فکر میکنند.

دلیل جدیدشان؟! حالا به این دلیل سیاستمداران را با خود همراه کرده اند که با توجه به این همه نقل و انتقال مسلمانان به پشت جبهه اروپا نیاز به این پروژه حتی بیشتر از دیروز است.

پشت جبهه! بله پشت جبهه، خواستند ابرو را بگیرند چشم را زدن کور کردند. در جرس دفاع از سرزمین موعود مسلمانان را از خانه و کاشانه خود آواره کردند قدم بعدی این بود که چرا از این انرژی متحرک بعنوان مصرف کننده و تولید کننده مالیات در اروپا استفاده نشود.

فرقش با صده 1600 در اینست که ایندفعه سوندیها نیازی به ربودن آفریقاییان، مردان و زنان جوان و قوی بنیه برای فروختن به انگلیسی ها و هلندی ها نبود. اینبار قویترین دخترها و پسرهای جوان با پای پیاده و جان بر کف با خرج خود از کوهها، دشت و بیابان و دریاها می گذشتند تا خود را به اروپا برسانند.

قویترینشان با میل و رغبت، با غریزه قوی زنده ماندن به اروپا میرسند و در اروپا خانه و کاشانه آرام، مرتب، تمیز و تصویر ظاهری از آزادی و قانون به آنها می دهیم ولی انسان طمع کار همیشه 8گرو 9 دارد. بله مسلمانان مصرف میکنند، مالیات میدهند ولی 4 نسل بعد از مهاجرت ترکها به اروپا هنوز اردوگان را در هلند و آلمان می خواهند. تازه حالا است که متوجه این پتتسیال مخوف شده اند و بیشتر از قبل نیاز به پروژه هویت زدایی نه تنها احساس میشود بلکه ضروری هم به نظر می آید.

بیاد بیاور که منبع اساسی ترین تأمین مالی در سوئد مالیات می باشد و این از طریق نیروی شاغل تأمین می شود. برای اینکه شغل ایجاد شود باید فرآورده ای تولید شود و برای تولید فرآورده نیاز به مصرف کننده است. متوجه می شوی؟

بله، اینجاست که با هم جور در نمی آید، دولت اجازه ندارد از مالیات مردم سود بسازد ولی باید از درآمد مالیات در راه کشور تا قران آخرش را خرج کند ولی اینگونه که نیست هیچ، بلکه سود خالص هم در جای دیگری خرج می شود.

من و تو تمامی مخارج این پروژه و فعل و انفعالات را متحمل میشویم ولی سود خالص که درصدش بخاطر هیچگونه هزینه های سرمایه گذاری بسیار بالا میباشد به سرزمین موعود فرستاده میشود برای اشغال بیشتر، جنگ و بدبختی و موج دیگری از مهاجرین و موج دیگری از کودکان که باید با مالیات من و تو هویت زدایی شوند.

پروژه ای که من و نوادگانم و تو و نوادگانت مجبور به پرداخت هزینه هایش به کرار هستیم.

راستی یک چیز دیگر، نه تنها ما از دست تندرویان خلاص نشده ایم بلکه تندرویان دیگری هم به آن اضافه شده اند! عجیب نیست؟ خطر تندرویان حالا خیلی بیشتر از قبل شده نسبت به کودکانی که در کانون گرم خانواده بزرگ میشوند و این تنها مختص مسلمانان نیست.

نگاهی به این ام آر 139 به انداز، همه چیز را متوجه خواهی شد ولی جالب اینجاست که این ام آر متوجه اهمیت خانواده شده اند ولی روزی نیست که آنها را در رادیو تلویزیون خراب نکنند.

اینرا حتماً باید بگویم که من بعنوان یک وطن پرست که تمامی عمر خود را در دفاع از سوئد گذرانده ام و کارهایی را انجام داده ام که حالا فکر می کنم نباید انجام میدادم به هیچ وجه و به هیچ طریقی طرفدار این ام آر نیستم. اگر بودم خیلی راحت میتوانستم این اطلاعات را در اختیار آنان بگذارم.

حالا سوئد در منجلاب پروژه ای نشسته که علاوه بر سرمایه گذاری هنگفت بر روی ارگانهای دولتی و انجمن های خصوصی مخالف اسلام هیچ سودی بغیر از نفرت به ارمان نیاورده. این کاملاً درست است که ما آمار مصرف بعضی از اقلام را بالا برده ایم که بطور عادی در سبد خرید مسلمانان قرار ندارد ولی به قیمت نفرت بیشتر مسلمانان مقابل سوئد، یکی از آنها تو دوست من.

⁽¹³⁹⁾ این ام آر جنبش مقاومت ملی اسم حزب تندرو مخالف اسرائیل و مسلمانان

شکایت مرد به دادگاه اتحادیه اروپا

نقض حقوق بشر در سوئد که در آن طبق مقررات دولت سوئد "مسلمانان هرگز بی گناه نیستند"

1) اصل برائت

منشور سازمان ملل در مورد حقوق بشر، آرتیکل 11 هر فردی که مورد سوءظن اتهامی قرار دارد، حق دارد که بی گناه محسوب شود، تا زمانی که جرم او طبق قوانین در یک محاکمه عمومی تأیید شود، محاکمه ای که فرد از تمام ضمانتهای حقوقی مورد نیاز برای دفاع خود برخوردار باشد.

معاهده اتحادیه اروپا برای دفاع از حقوق بشر، آرتیکل 6.2 (EKMR) هر فردی که متهم به جرمی است، باید بی گناه محسوب شود تا زمانی که جرم او طبق قوانین به اثبات برسد.

منشور حقوق بشر اتحادیه اروپا، آرتیکل 48.1 هر فردی که مورد سوءظن تخلف قانون است باید بی گناه در نظر گرفته شود تا اینکه جرم او طبق قوانین ثابت شود.

بیانیه دولت سوئد، آرتیکل 2:23 معاهده اتحادیه اروپا در مورد حقوق بشر، در قوانین سوئد معتبر می باشد و طبق آرتیکل 2:23 هیچ قانون و یا دستورالعملی حق تضاد با معاهده حقوق بشر اتحادیه اروپا را ندارد.

پس از یک دعوی خانوادگی با دای بیجه هابیم، فرزندانم خلاف قوانین حرزانت مشترک، در تاریخ 2016.09.14 از طرف دولت سوئد ربوده شده اند.

- تحقیقات اولیه سوء ظن "زن آزاری مزمن" به تاریخ 2016.10.11 مختومه اعلام شد.
 - تحقیقات !محرمانه! اولیه سوء ظن "تنبیه کودکان" به تاریخ 2017.06.21 مختومه اعلام شد.
 - طبق حکم دادگاه، من بخاطر نوشتن کتاب مستند در سوئد، اجازه دیدن فرزندانم را ندارم.
- طبق مقررات دولت سوئد "مسلمانان در سوئد هرگز بی گناه نیستند، حتی اگر خلاف آن ثابت شود"

به تاریخ امروز 2019. اکتبر 27 حتی اجازه نیافتیم ام تماس تلفنی با فرزندانم داشته باشیم و قوانین نامبرده در بالا از همان روز اول نسبت به مسلمانان نقض میشود.

افراد کلیدی

ممانعت در جلوگیری از جرم قضائی

طبق قوانین کیفری سوئد حتی عابرین هم موظف به اعلام جرم به پلیس که در خیابان جرمی در حال وقوع است می باشند. شهروندان میبایستی که به اولین مرجع قضائی که مستقیماً در رابطه با شهروندان است مراتب را اعلام کنند. در غیر اینصورت مرتکب جرم شده و با توجه به شدت جرم جریمه نقدی یا زندانی خواهند شد.

طبق قوانین کیفری سوئد کارمندان موظف به اعلام جرم که ادارات و یا همکارانشان مرتکب میشوند هستند. در غیر اینصورت با توجه به شدت جرم جریمه نقدی و یا زندانی دارد.

همچنین اقامه دعوی دروغین، شهادت دروغ در دادگاه، گواهی دروغ به دادگاه، اظهارات دروغین در دادگاه تا 8 سال زندانی دارد آنهم در کشوری که حبس ابد بطور متوسط 16 سال است.

ولی تو بعنوان یک زن مسلمان پشتیبانهای قدرتمندی داری که از تصمیم تو برای پاشیدن محور خانوادگی تمام قد پشتیبانی می کنند. دولت تمامی سعی خود را انجام خواهند داد برای رهایی تو از دست هیولایی که سالها با او به آرامی زندگی کرده ای و به مسافرت میرفته، کسی که موجبات درسی تو را هم فراهم کرده بود.

این افراد نه تنها بعنوان عابر به این وظیفه خود عمل نکرده اند، بلکه بعنوان قانونگذار، سیاستمدار و کارمندان اداری خود مرتکب اقامه دعوی دروغین، شهادت دروغ در دادگاه، گواهی دروغ به دادگاه، اظهارات دروغین در دادگاه شده اند. به همین خاطر تمامی این افراد با توجه به اسناد و مدارک، فیلم و صدای ضبط شده مرتکب گروگان گیری فرزندانم از تاریخ 2016.09.14 بخاطر همین کتابی که شما در خاتمه خواندن آن هستید شده اند و باید پاسخگوی من و فرزندانم در برابر دنیای اسلام و خدای نداشتشان باشند.

مجرمین گروگان گیری کیمیا و کیانا

حلقه اول گروگان گیری

سیاستمداران و کارمندانی که در حلقه اول گروگان گیری کیمیا و کیانا در این منطقه از استکهلم نقش ایفاء کرده اند و جلوگیری کرده اند که قانون بطور یکسان برای تمامی شهروندان اعمال شود عبارتند از:

شهردار منطقه ان ش د (استکهلم)

سیاستمدار



گوستاو یوهانسون
معاون شهردار - مُدرات



آلف والتر
شهردار - حزب سوسیال



پروین عراقی (ایرانی)
رئیس سازمان اجتماعی

مدیر کل منطقه ان ش د مسئول مستقیم کارمندان که قوانین را بطور یکسان رعایت کنند.
کارمند



لنا لونداسروم - استولنز

مسئول بررسی کودکان زیر 9 سال منطقه ان ش د

کارمند



نیلسون

ازگل



نادیا

چاک هورا



مالین

لیندگرن رئیس این 2 تا

رئیس بخش افراد زیر 18 سال (عکس وجود ندارد)

گولانس

آن-کریستین

مدیران بخشهای سازمان اجتماعی ان ش د

کارمند

کلیمتس

آلیکا

گلدینگ

کریستینا

پالاشیوش

میلتون

اس شیلس - پترسون

بیرگیتا

تاکسون

شرشتی

کانانن

لیف

بخش خشونت خانوادگی ان ش د

سکوت و مخفی کاری در این بخش بسیار ریشه دارد. زندهای بی پناه مسلمان پس از گرفتار شدن در این بخش مورد آزار جنسی قرار میگیرند و اینجا چاره ای به جز در اختیار گذاشتن بدن خود ندارند، در غیر اینصورت همان بلایی که به سر مردان می آید به سر آنان خواهد آمد و کودکان هم به خانواده های دیگر سپرده میشوند. بسیاری از این کودکان در خانواده جدید خود مورد سوءاستفاده جنسی، ضرب و شتم قرار می گیرند. شاهد مرد، زن و کودک که این ادعا را شهادت میدهند بطور ناشناس در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت.
کارمند



فریبا روستا رئیس بخش (در کتاب "سوئدیها احق هستند، به نقل از آنگرودی زن ایرانی" نقش فریبا روستا کاملاً واضح تشریح میشود)
کیم شرن کوپست
گابریلا مارتینسون
2 نفر دیگر که من اسمشان را نمی دانم.
ماه مه 2017 همگی استفاء دادند بدلیل اینکه روسا به صلاحیت شغلی شان اعتماد نداشتند.

<https://mitti.se/nyheter/valdsutsatta-slutar-protest/?omrade=bandhagenarsta>

پلیس منطقه جنوبی استکهلم وست بریا

هاننا	اریکسون	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
آنتون	آندرشون	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
ن.ن	(اسمش تا به حال فاش نشده)	رئیس پلیس که
مرد را تشویق به خوابیدن و آرام شدن پس از گروگان گیری کرده بود.		گروگان گیر،
جعل اسناد، شهادت دروغین		
کریستوفر	یلم روت	رئیس گروه خشونت خانوادگی - گروگان گیر، جعل اسناد،
شهادت دروغین		
سوسان	شل من	رئیس؟گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
کارولین	اسحاق سون	بازرس گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
یوهان	آندرشون	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
سوفیا	اریکسون	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
آلریکا	هاگا	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین

شهردار منطقه ناکا (استکهلم)

خانه جدید کیمیا و کیانا در منطقه ناکا قرار دارد. به عبارت دیگر این منطقه خلاف قوانین سوئد و همچنین خلاف تعهدات بین المللی وسایل گروگان گیری را مهیا کرده اند.



اوا اُه بوم اِکدال
مارتین هِدمَن
کارل-ماگنوس گرنینگر

رئیس شورای تصمیم گیرنده شهرداری ناکا
معاون اول شورای شهرداری ناکا
معاون دوم شورای شهرداری ناکا

هیئت مدیره شهرداری ناکا



بری انستروله

کاترین
عضو



گرداؤ

ماتس
رئیس



پترش

هانس
عضو



گروِدوال

گونِیلا
عضو

- فیلیپ ویلیاندر
- یوهان کروگ
- کارین تلبسِنِد
- عضو
- عضو
- عضو

هیئت مدیره سازمان اجتماعی ناکا



هیلنه اسکانتز
رئیس

مارتین هدمن
معاون اول
آندریاس فالک
معاون دوم

مدیر کل شهرداری ناکا

کارمند



ینا داهل
اسند

سازمان اجتماعی شهرداری ناکا

کارمند



لینا بلوم بری
جانشین موقت



آنملی سودرلوند
رئیس

شورای تصمیم گیرنده در استان استکهلم

این سیاستمداران باید در ارتباط مستقیم با شهروندان باشند و مسئول هستند که نظارت بر امور اجرایی کارمندان داشته باشند. اینکه قوانین بطور یکسان در مورد همه شهروندان بدون در توجه به نژاد، دین، فرهنگ، تعلقات اجتماعی و امثالهم، در راستای قوانین اساسی اعمال شود.

برخی از این سیاستمداران با مهربانی کامل جواب میدادند که نمیخواهند مطلع از این اطلاعات شوند. برخی دیگر کلاً این اطلاعات را به سطل آشغال می ریختند بدون در نظر گرفتن وظیفه‌شان نسبت به شهروندان و دستورالعمل کاری شان که انجام ندادنش آنها را شریک جرم می کرد. بله، یک مسلمان احمق دیگر که بزودی خسته می شود! زهی خیال باطل.

سیاستمدار



اوا لوئیس
رئیس شورا

ارلندسون اس لوراچ



مارگارتا
معاون اول شور
بیورک



ماتس
معاون دوم شورا
بری لوند

هیئت مدیره شهرداری استکهلم

سیاستمدار



آن نا گننگ پیرل میر
معاون اول



کارین ون گُرد
رئیس 2014 – 2018

مدیر کل شهرداری استکهلم مسئول مستقیم کارمندان که قوانین را بطور یکسان رعایت کنند.

کارمند



مارگارنا اوسترانلد
معاون اول



اینگلا لیند
مدیر کل



فردریک پورل
معاون دوم

سازمان اجتماعی شهرداری کل استکهلم

کارمند		
بی لیز	هامار	رئیس
ی نی	اس ورد	؟

خانه زنان – منطقه ناشناخته!

لنا	یلمارشون	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین
کارین	هولم بری	گروگان گیر، جعل اسناد، شهادت دروغین

دادستانها – استکهلم

در سایت دادستانی¹⁴⁰ در مورد مراحل طرح دعوی در دادگاه به این گونه توضیح داده شده است که: عملکرد خوب قوه قضائی یکی از پایه های مهم جامعه مردم سالاری است. امنیت قانونی¹⁴¹ شهروندان حامل اینست که شهروندان باید بتوانند به سیستم قضائی متشکل از قانونگذار، ادارات و دادگاهها اطمینان کنند.

این دادستانها بطور کلی جرایم کیفری را نادیده گرفته اند و امتناع از اجرای قوانین بطور یکسان برای تمام شهروندان داشته اند.

دادستانها با امتناعشان در اجرای قانون مجرم به سرپوشی و جرایم کیفری زیر میباشند:

- 1) کاپیتل 4 نقض آزادی و آرامش
- 2) کاپیتل 5 هتک حرمت، افتراء
- 3) کاپیتل 7 جنایت علیه حریم خانواده
- 4) کاپیتل 10 بی اعتمادی و تحریف
- 5) کاپیتل 14 جعل و تقلب
- 6) کاپیتل 15 دروغگویی، محکومیت دروغین، اظهارات دروغین،
- 7) کاپیتل 20 سوء رفتار شغلی
- 8) کاپیتل 23 سعی کردن، تدارک، جو سازی و مشارکت در جرم و جنایت

برای سنجش مجازات و آگاهی در وخامت جرایم مرتکب شده می توان به کاپیتل 29 قوانین کیفری سوئد مراجعه کرد.

دادستان بنابر اصولی درجه بندی دارد:

¹⁴⁰ https://www.aklagare.se/om_rattsprocessen/

¹⁴¹ امنیت قانونی بدین معنی است که شهروندان در مقابل تهمت و افتراء دل بخواه محافظت شوند. بطور مثال بدون مدارک کافی تحت تعقیب قانونی قرار نگیرند و با اینکه بدون دلیل محکوم نشوند و اینکه همه شهروندان بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و یا بدون توجه به منشأ در مقابل قانون یکسان باشند.

دادستان معمولی¹⁴²

دادستان بالاتر¹⁴³ که می‌توانند در دادگاه استیناف هم نقش دادستانی داشته باشد.

رئیس دادستان¹⁴⁴

معاون دادستان ارشد¹⁴⁵

دادستان ارشد¹⁴⁶

افراد متعددی می‌توانند عنوان رئیس دادستان را داشته باشند ولی دادستان کل کشور فقط یک فرد می‌تواند باشد. تا سال 2018 آن فرد آندرش پَرِکِلُو¹⁴⁷ بود و از آن به بعد پترا لوند¹⁴⁸ است.

قابل به توضیح است که پترا لوند رئیس همان دادگاهی بود که حکم "ندیدن فرزندان را بخاطر نوشتن، چاپ و توضیح کتاب در سوئد" را صادر کرده بود.



پترا لوند

دادستان کل کشور از 2018



آندرش پَرِکِلُو

دادستان کل کشور تا 2018



سوسانه کاورگارد

معاون مدیر بازرسی دادستان



پَر لیندکویست

مدیر بازرسی دادستان

¹⁴²) Åklagare

¹⁴³) Kammaråklagare

¹⁴⁴) Chefsåklagare

¹⁴⁵) Vice överåklagare

¹⁴⁶) överåklagare

¹⁴⁷) Anders Perklev

¹⁴⁸) Petra Lundh

ماتیاس	بیورک	دادستان بالاتر
دانیل	سونه سون	دادستان بالاتر
هاوجین	شامِر	دادستان بالاتر
ماتهیاس	لیدبری	دادستان بالاتر
دانیل	یون سُن	دادستان بالاتر
آنا	آرنل	دادستان بالاتر
سوفیا	مینور	دادستان بالاتر
یوناس	بریئن دال	دادستان بالاتر
لِنا	کاست لوند	رئیس دادستان
ماتس	اریکسون	رئیس دادستان
لیزابت	براند	رئیس دادستان
گونار	مرکل	رئیس دادستان
اوا	نیلسون	معاون دادستان ارشد
ماتس	سیون سُن	دادستان ارشد
آسترید	اکلوند	دادستان ارشد

دادگاهها – استکهلم

به نظر میرسد که در سیستم دادگاههای سوئد آزار مسلمانان نهادینه شده است. در سایت دادگاه¹⁴⁹ چنین آمده است "دادرسی در یک دادگاه بی طرف حق اساسی هر شهروند است"

در گل، قاضی ها با ندیده گرفتن جرایم مرتکب شده، خود مرتکب جنایت طبق قوانین کیفری به شرح زیر در سوئد شده اند.

- (a) نقض حقوق کودکان
- (b) نقض آزادی و آرامش کودکان
- (c) نقض حقوق حریم خانواده
- (d) صحه بر دروغگویی، محکومیت و اظهارات دروغین
- (e) هتک حرمت و افترا

ضرب دگتر سخیف لَنگرودی

1) دادگاه اولیه (سوئد تورن) پرونده ب 16-11958



قاضی گلشنک فتاحیان

قاضی اجازه داد که شاهد (خواهر سخیف لَنگرودی) بدون قسم شهادت دروغین بدهد. قاضی مطمئن بود که از این شاهد چیزی بغیر از دروغ نمی توان انتظار داشت.

این تنها میتواند در سوئد اتفاق بافتد و اسمش عدالت برای مسلمانان سوئد است!

a. دادگاه تجدیدنظر پرونده ب 17-37
 قضات کریستینا یاکوبسون آسا بوک استروم رونیا ویلدنستام
 هیئت ژوری آن-ماری نیزل پر-آکه اولوفسون

b. دیوان عالی قضائی پرونده ب 17-3526
 قاضی لارش ادلونند
 معرف فردریکا بلوم

¹⁴⁹ <http://www.domstol.se/Om-Sveriges-Domstolar/>

حزانت

پرونده ت 16-12484	دادگاه اولیه (حزانت سوئد تورن)	قاضی
	آندرش ا لارشون	هیئت ژوری
	رونی فریتیفوف	
	تایننا ویرتا	
	بیرگیتا مای بی	
پرونده ت 17-4733	a. دادگاه استیناف	قضات
	مونیکا شیمپه	
	تیرسه لیندروت	
	اریک اُستروم	
پرونده اُ 17-3378	b. دیوان عالی قضائی	قاضی
	آندرش اِکا	معرف
	فردریکا بلوم	

از این پس قاضی ها مضاعف بر جرایم نامبرده شده مرتکب جرم علیه 2 بند از 4 بند قانون اساسی و جرح طبق قوانین کیفری سوئد شده اند.

- (a) نقض آزادی بیان
- (b) نقض آزادی چاپ
- (c) جرح

حق دیدن کودکان

3) دادگاه اولیه (سوئد تورن) پرونده ت 17-11352 قاضی دانیل اریکسون چون هیچگونه جرمی علیه کودکان مطرح نبود، قاضی دانیل اریکسون نوشتن و چاپ کتابها را جرم دانست و به همین دلیل حق دیدن کودکان را از مُرد سلب کرد، کاملاً بر ضد قوانین کیفری و قوانین اساسی سوئد و همچنین مخالف تعهدات بین المللی سوئد در این راستا.

قاضی ماری-لوئیس اولِن (جرح)	پرونده ت 17-11352
هیئت ژوری	کنت یوهان سون
	اینسام زینو
	استیفان بلوم کویست

a. دادگاه تجدید نظر	پرونده ت 18-994	قضات
آگنِتا مونتر	توماس هِدِستراند	
	مایا مُهل	
b. دیوان عالی قضائی	پرونده اُ 18-750	قاضی
گودموند توپیر		معرف
آن نا اُبری		

دادرسی مجدد حزانت

در روند پرونده حق دیدن کودکان، مُرد دادگاه را اجبار به قبول ادای قسم کرد که در نتیجه تمامی حرفهای مُرد و اُنگرودی بار قضائی داشته باشد. بدینوسیله اُنگرودی اجبار به اقرار دروغ بودن مفاد

شکایات وی علیه مرد از شروع کل قضایا شد. با استناد به اقرار دروغ زیر قسم، مرد طرح دعوی دادرسی مجدد حزانت را به جریان گذاشت. نتیجه؟ هیچ! هیچ به معنای واقعی کلمه. هیچ تغییری در روند گروگان گیری داده نشد!؟

4	دادگاه تجدید نظر حزانت	پرونده ا 18-1591
قضات	کریستینا یاکوبسون	کاترین بیورکمن
معرف	یوسفین آپل گرن	کامیلا لارشون
	a. دیوان عالی قضائی	پرونده ا 18-2294
قاضی	پتر آسپ	
معرف	دانیل بریر	

فصلی جدید

توسط فردی ناشناس، مرد از مدرسه کودکان و محل زندگی فرزندانش مطلع میشود. مرد مطابق با قوانین چادر اعتراضی در کنار مدرسه کودکان برپا میکند که موجب اعتراض اشخاص عادی و خشم پلیس میگردد.

ولی از جایی که هیچگونه محدودیتی مابین مرد و کودکان وجود نداشت، مراجع انتظامی اجازه جلوگیری از اعتراض مرد را نداشتند. بنابراین مرد مطابق با قانون به اعتراض خود ادامه داد.

به همین خاطر ادارات دولت سوئد یک بازی دیگری شروع کردند و شروع به جعل قانونی محدودیت میان مرد و فرزندانش پس از 2 سال! ایندفعه به نام ممنوعیت تماس.

ممنوعیت تماس (شماره یک)

با توجه به تمامی اسناد و مدارک گروگان گیری کودکان بخاطر نوشتن کتاب حکم بر علیه مرد صادر شد.

5	دادگاه اولیه (ناکا)	پرونده أ 18-6361 / أ 18-6364 / أ 18-6366
قاضی	بیورن مالم کویست	
هیئت ژوری	لیلین نیلیندر	ماگنوس شوبلوم
موبری		شیشین اُهمان
a.	دادگاه تجدیدنظر	پرونده أ أ 18-10058
قاضی	سیوون یوهانیسون	کارل ایمفورش
معرف	مارتینا رادیک	
b.	دیوان عالی قضائی	پرونده أ 18-5682
قاضی	آن-کریستین لیندبلاد	
معرف	کارین اهل استراند اوکس هامر	

ممنوعیت تماس (شماره دو)

با توجه به تمامی اسناد و مدارک گروگان گیری کودکان بخاطر نوشتن کتاب حکم بر علیه مرد صادر شد.

1	دادگاه اولیه (سودرتورن)	پرونده أ 19-6385
قاضی	مالین ویکتور	
هیئت ژوری	کریستر المبری	کاتارینا اسوین هوفود
		کاییا تاملین

جریان حقوقی بر علیه مسلمانان در سوئد در مورد همه چیز است بغیر از حفظ و برقراری نظم و قانون. همه چیز دیگر بغیر از برابری حقوقی مقابل قانون.

مسلمانان در سوئد تبدیل به آن بردگان نوینی شده اند بدون اینکه خود متوجه شرایط غیر مساوی حقوق خود نسبت به شهروندان سوئدی الصل بشوند. این جمله (مسلمانان، بردگان نوین) در کتاب دیگری از اصلاحات بدست آمده از فیلیپ به نگارش میرسد.

مسامحه در جلوگیری از جرم قضائی

عکسهای سیاستمداران و وکلای مجلس و کارمندان به ترتیب نقششان در اداره کشور و در نتیجه یکسان نبودن قانون برای تمام شهروندان در گروگان گیری فرزندانم، کیمیا و کیانا، نقش داشته اند. این افراد نه تنها در مقابل قوانین سوئد موظف به اجرای آن هستند بلکه در برابر قوانین بین المللی هم مسئول هستند.

تمامی این افراد از روز اول مطلع از گروگان گیری فرزندانم از همان سال 2016 بوده اند ولی بنا به دلایل واضح و تشریح شده در کتاب امتناع به دفاع از قانونی که خود در مجلس به ثبت می رسانند کرده اند.

تمامی این افراد با توجه به قوانین کیفری سوئد آرتیکل 15 پاراگراف 9، آرتیکل 20 پاراگراف 1، آرتیکل 23 پاراگراف 6، و با توجه به سکوتشان در این جرم شریک بوده اند، که این خود یکی از هزاران پرونده ای در ختاب مسلمانان است که اینان انتخاب به سکوت میکنند.

طبق این آرتیکلها و پاراگرافها، به عبارتی دیگر کمترین انتظاری که میتوان از یک شهروند داشت اینست که حتی بعنوان عابر وقتی جرمی اتفاق می افتد آنرا به مراتب قضائی ارجاع دهند. این مسئولیت به مراتب حساستر برای وکلای مجلس است که خود قانونگذار در سوئد میباشد.

رؤسای مجلس

طبق قانون در سوئد رئیس مجلس فرد دوم پس از پادشاه که فقط قدرت نمادین دارد میباشد. بنابراین اولین قَدبیت سیاسی در کشور رئیس مجلس است و پس از آن معاونینش که به مراتب از احزابی که بیشتر رأی آورده اند انتخاب میشوند.

در بند اول قانون اساسی سوئد (شکل دولت) نقش مجلس بدین گونه تشریح شده است "تمامی قدرت عمومی در سوئد، از مردم به مجلس که نمایندگان مردم هستند محول میشود"



توبی یاس
معاون اول مجلس 2014 – 2018
بیل استرم



آهلین
رئیس مجلس 2014 – 2018



اساپلا
معاون سوم مجلس 2014 – 2018
چنگیزیان



بیورن
معاون دوم مجلس 2014 – 2018
سودر

کمیته انضباطی (ک' او)

"ک' او موظف است که بازبینی کند که دولت قوانین را دنبال میکند".

وکلاهی مجلس اعضای کمیته انضباطی موظف هستند که از موسسه اجرایی (دولت) در مورد جرایمی که دولت مرتکب میشود بازخواست کنند. این وکلاهی مجلس عضو کمیته قانون اساسی، جرایم کیفری ارگانهای دولتی، جرایم حقوق کودکان، جرایم حقوق شهروندان، جرایم بین المللی حقوق کودکان، جرایم بین المللی حقوق شهروندان که موسسات اجرایی دولتی مرتکب شده اند نادیده گرفته اند.



آنیکا اینگبلوم
عضو



هانس اِکستروم
عضو



بیورن وُن سی دُو
معاون



آندریاس نورلین
رئیس



یوناس گونارسود
عضو



مارییا آبر اهامسون
عضو



یوناس میلارد
عضو



ورونیکا لیندهولم
عضو



إمانوئل آز
عضو



پاتریک رِسلُو
عضو



اگنِتا بوریه سون
عضو



پر- اینگوار یونسون
عضو



توو اسکونبری
عضو



میا سی دُو موله بی
عضو



تینا آکلوفت
عضو



فردریک اریکسون
عضو



کارین یَمْتین
عضو



لایلا ثَراقی
عضو

این 18 نفر از اعضای کمیته انضباطی کشور سوئد با سکوتشان مهر برحق به این جرایم زده اند که بدون شک ریشه در اسلام ستیزی این افراد دارد.

دولت سوئد

دولت سوئد این نهاد اجرایی کشور مسئولیت اجرای قوانین مسوبه مجلس بطور یکسان و بدون در نظر گرفتن نژاد، تعلقات دینی، فرهنگی، کشوری، جنسیت، رنگ پوست و غیره را دارد و یکی از آن مسئولیتها جلوگیری از تجاوز به حقوق کودکان، حقوق شهروندان و احترام به کانون خانواده میباشد. مسئولین دولتی به اینگونه در صفحه اینترنتی دولت¹⁵⁰ در مورد خود توضیح داده اند.



نخست وزیر استفان لوفن¹⁵¹

"کشور ما باید یک نیروی پیشران و الهام بخش در جهان باشد. آنجایی که ما شکافها را پوشانده و به آزادیهایی که به فرزندانمان قولش را داده ایم، جامع عمل بپوشانیم. جایی که ما بطور مشترک در محیط زیست، دانش و تکنیک پیشرو، سرمایه گذاری کرده و امنیت در حال و امید به آینده را به ارمغان داشته باشیم."



وزیر قضائی و امور مهاجرتی مورگان یوهانسون¹⁵²

"همه جوامع میتوانند برای افراد محدود آزادی ایجاد کنند. اما آزادی برای اکثریت مردم فقط در یک جامعه برابر میتواند تحقق یابد."



وزیر کشور 2014-2018 آندرش ای گمن¹⁵³

"هنگامی که ضعف در فردیت میباشد، با هم بعنوان یک جامعه باید تا حد ممکن قوی باشیم."

¹⁵⁰) <https://www.regeringen.se/>

¹⁵¹) Stefan Löfven

¹⁵²) Morgan Johansson

¹⁵³) Anders Ygeman



می کانیل ¹⁵⁴ دام بری وزیر کشور 2018-



اُسا ¹⁵⁵ رگ نر وزیر اجتماعی (کودکان، افراد مسن، برابری اجتماعی) 2014-2018

"یعنوان یک وزیر در یک دولت زن ورانه (feminist) من میخوام یک مُدل رفاه مدرن را توسعه دهم. مسائل حقوقی، شانس تأثیر گذاری و حمایت از افراد آسیب پذیر نقطه مرکزی میباشند. هدف یک سیاست روشن برابری اجتماعی، تقویت از مشارکت اجتماعی و در دسترس بودن در جامعه است. حقوق، کیفیت زندگی و امنیت کودکان، حضور مؤثرتر در مراقبت از سالمندان."

(این زن معاون زنان سازمان ملل شده است. مجرمی که از مسلمانان و اسلام نفرت دارد در سازمان ملل استخدام شده که برای جوامع مسلمان چیزی بغیر از نفرت به ارمغان نخواهد داشت).



لِنا ¹⁵⁶ هالِن گِرِن وزیر اجتماعی (کودکان، افراد مسن، برابری اجتماعی) 2018-

"مراقبت و پرستاری باید کارساز باشد صرف نظر از اینکه شما کی هستید یا در کجای کشوری که زندگی می کنید. من این را مهمترین وظیفه خود در سالهای آینده می دانم. این یک موضوع رفاه اجتماعی است و شهروندان سوئد انتظار بهترین کیفیت بهداری، مراقبت و نگهداری را دارند. ما آن را به واقعیت تبدیل خواهیم کرد."

¹⁵⁴) Mikael Damberg

¹⁵⁵) Åsa Regnér این زن متأهل نمیشد ولی دو فرزند دارد. در سوئد اینگونه بودن بسیار متداول است. حال فکرش را بکنید که این زن اینگونه فرزند داشتن را برای مسلمانان میخواد به اسم برابری زن و مرد به خورد جوامع مسلمان بدهد!

¹⁵⁶) Lena Hallengren



مارگوت وال استروم¹⁵⁷ وزیر امور خارجه 2014-2019

"سوئد دارای یک شأن قوی در جهان است. ما با علاقه صادقانه و تعهد بلند مدت جهانی به این درجه رسیده ایم. اعتبار بالای ما در رابطه منطقی بین المللی با دیگر کشورها پایه نهاده شده بر روی سیاست خارجی هدفمند در زمینه هایی همچون امنیت، حقوق بشر، مردم سالاری، کمک به دیگر کشورها و توسعه. ما باید از این موضوع فایده برده و آنرا بیشتر توسعه دهیم."

(سوئد حالا رئیس سازمان اتمی سازمان ملل شده و با توجه به اینکه سوئد به متنفزین از اسلام و مسلمانان جایزه میدهد فکر میکنید که سوئد چگونه در این سازمان عمل کند! مقدمه کتاب یادتان باشد. ربودن کودکان آفریقایی، تحقیقات نژادی که بدرد هیتلر خورد و حالا هویت زدایی کودکان مسلمان که از حالا در 2030 وجود دارد)



آن لیند¹⁵⁸ وزیر امور خارجه 2019-

"از آنجایی که تعداد بیشتری از دموکراسی ها در سرتاسر جهان به چالش کشیده می شوند، سوئد باید همچنان صدایی قوی و قابل احترام برای صلح، آزادی و حقوق بشر باشد. سیاست خارجی ما باید در همکاری با دیگران، در منطقه نزدیک ما و در سطح جهانی به تقویت امنیت و ایمنی کمک کند. اینگونه است که ما از حقوق اساسی دموکراتیک و امنیت مشترک در سراسر جهان محافظت می کنیم."

(ربودن کودکان آفریقایی، تحقیقات نژادی که بدرد هیتلر خورد و حالا هویت زدایی کودکان مسلمان که از حالا در 2030 وجود دارد این خانم با طرز فکر بالا خود و کشور سوئد را به گونه ای دیگر جلوه میدهد.)

¹⁵⁷) Margot Wallström

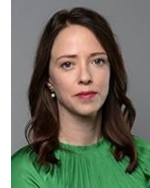
¹⁵⁸) Ann Linde



الیس باه کونکه¹⁵⁹ وزیر فرهنگ و مردم سالاری (دموکراسی) 2014-2018
 "فرهنگ بیشتر برای تمام اقشار مردم در کشور و یک سیاست مردم سالاری که افراد بیشتری را تربیت به مشارکت اجتماعی میکند. اینها اساس اولویتهای سیاسی من است."



آماندالیند¹⁶⁰ وزیر فرهنگ و مردم سالاری (دموکراسی) 2018-
 "دموکراسی ما باید ارتقا یابد، آزادی روزنامه نگاران و هنرمندان محافظت شود، و صرف نظر از اینکه در یک شهر بزرگ زندگی می کنید یا در حومه شهر، باید به تمرین و تجربه فرهنگ و ورزش دسترسی داشته باشید."
 (... جهانفریبی ایشان هم به اینگونه!)



آسا لیندهاگن¹⁶¹ وزیر برابری شهروندان 2018-
 "ما هرگز نمی توانیم بپذیریم که مردم بر زندگی خود قدرت ندارند. دولت برای افزایش برابری در همه سطوح، تقویت حقوق کودکان، مبارزه با خشونت خانوادگی، خشونت و ظلم مربوط به جرائم ناموسی تلاش می کند. ما به وضوح در برابر ارزش برابر همه انسانها ایستاده ایم."

این افراد علاوه بر مسئولیت تساوی برقراری قوانین کشوری برای تمام شهروندان مسئول در برابر تعهدات بین المللی سوئد هم میباشند که همکاران قبلی آنان (مسئولین حکومتی آن زمان) با دیگر کشورها و با سازمان ملل منعقد می کرده اند.

کنوانسیون حقوق کودکان سازمان ملل در سال 1989 در سوئد از حکومت وقت پذیرفته شده بود و پس از آن تمامی کارگزاران حکومتی موظف به اجرای آن بوده اند از جمله این 6 نفر در سال 2016.

¹⁵⁹) Alice Bah Kuhnke

¹⁶⁰) Amanda Lind

¹⁶¹) Åsa Lindhagen

ادارات دولتی

یک پدر مسلمان بصورت هدفمند از ادارات دولتی و از زوایای مختلف مورد حمله قرار میگیرد. دیگر ادارات دولتی که باعث تشویق گروگان گیری، و کمک در سرپوشی از طریق خفقان مخملی در سوئد میشوند به شرح زیر میباشند.

(IVO) بازرسی بهداشت و مراقبت

(IVO) بازرسی بهداشت و مراقبت – یک مؤسسه دولتی نظارتی با مسئولیت رسیدگی به نقض قوانین و مقررات مربوط به رفاه اجتماعی در همه زمینه ها.



گونیا هولت باک لوند
مدیر کل بازرسی بهداشت و مراقبت

این سازمان تمامی شکایتهای موثق را هدفمند مختومه اعلام کرد. رویه ای که بطور دائم و خودکار تا بحال انجام می داده اند.

این سازمان با کنار گذاشتن قوانین و اجراء نکردن دستورالعملهای مصوبه نقش بسیار مؤثری در پروژه "هویت زدایی کودکان مسلمان در سوئد" ایفاء میکند.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

سازمان بیمه اجتماعی

یکی از ادارات دولتی که باعث تشویق گروگان گیری در سوئد میشود سازمان رفاه اجتماعی است که با مصادره کردن اموال یک پدر مسلمان او را مجبور به پرداخت هزینه ها میکند.



آن-ماری
مدیر کل سازمان بیمه اجتماعی
بگِیر

علازم تمامی مدارک و اسناد که کودکان مخالف قوانین مصوبه و بر خلاف میلشان ربوده شده اند و این مهم که کودکان هنوز مطابق قانون در آدرس محل سکونت ثبت شده و مرد بعنوان پدر مطابق با قوانین اجازه تغییر محل زندگی و آدرس فرزندانش را نمی دهد، بنابراین هیچگونه دلیل قانونی برای پرداخت نفقه وجود ندارد. در واقع پرداخت نفقه در این مرحله به مانند تشویق گروگان گیری فرزندان مسلمان است.

علازم نامه نگاری با این شخص که مدیریت این سازمان را بر عهده دارد، تمامی مدارک و اسناد برخلاف قوانین مصوبه نادیده گرفته میشود و چرخ شکننده دولتی به چرخیدن خود ادامه می دهد که پس از 2.5 سال، امروزه منجر به مصادره حقوق مرد شده است.

تمامی اشکال برخورد با یک شهروند بی گناه بر محور مردم/دنیا فریبی استوار است و برای افرادی که از بیرون و بدون اطلاع از جزئیات به قضایا نگاه میکنند قانونی و منصفانه تلقین میشود. ولی در واقع و در پشت پرده از اسم این قوانین بعنوان سرپوش برای جرائم خود و سرکوب یاقیبیان استفاده میکنند.

برای پدرانی که با توجه به اسناد و مدارک واضح و بی نهایت، بدون هیچگونه نشانی از تنبیه کودکان و کاملاً خلاف میل کودکان بی دفاع خردسال، اجبار به دوری از فرزندان داشته و باید به گروگان گیران که افرادی بغیر از دولت نمیشد ماهیانه نفقه هم پرداخت کنند که این چیزی بغیر از تشویق سیستم گروگان گیری نیست.

سازمان مصادره

این سازمان که چیزی بیشتر از یک شرخر دولتی نیست خیلی زود به پرونده ها برای مشوش کردن شهروندان متصل پرونده میکنند. این سازمان درخواست مالی دیگر سازمانها را بدون در نظر گرفتن حقانیت یک شهروند، مصادره اموال میکنند.



سیسیلیا هگ تورن موگن
معاون مدیر سازمان مصادره



کریستینا گالبرانت هاگبری
مدیر سازمان مصادره



آلریکا لیندن
رئیس امور قضائی



سین یوناس بزی ستروم
رئیس ستاد سازمان مصادره

مرد از سال 2017 بعنوان شهروند بدون اعتبار در این سازمان به ثبت رسیده است. این به معنای هیچگونه حق دارایی است و البته حق خرید اعتباری هم از او گرفته شده است حتی با وجود حقوق ماهیانه! البته مرد بعنوان عیدی سال 1398 حقوق خود را هم در مصادره این سازمان دارد. بله، اینگونه است حقوق مردم سالاری و حقوق شهروندی یک مسلمان در سوئد.

ولی از همه مهمتر مطلبی را که باید در لا به لای این سطور خواند، اینست که دولت سوئد از طرفی تمامی منابع مالی یک فرد را مسدود میکند، سپس ادعا دارد که تو میتوانی وکیل به خدمت بگیری و از حق خودت دفاع کنی! با کدام منبع مالی؟

از طرف دیگر لازم به توضیح است که در این پرونده بخاطر جرائم درجه¹⁶² اول میبایستی وکیل تسخیری از حقوق مرد دفاع میکرد که همانطور که مطالعه کردید این اجازه به مرد داده نشد.

¹⁶² جرائم در سوئد دو قسم میباشد؛ یکی جرائم کیفری و دیگری جرائم مدنی. که اولی در صورت عدم توان مالی وکیل تسخیری به موظف به دفاع است ولی جرائم مدنی میبایستی از خود شخص هزینه شود.

سازمان مسکن

در اینگونه موارد معمولاً این مرد مسلمان است که از خانه بیرون انداخته میشود ولی در اینمورد لَنگرودی پس از امتحان تمامی موارد قانونی که در خاتمه به نفع مُرد تمام شده بود، و این واقعیت که لَنگرودی به میل خود از خانه رفته و در خانه ای محافظت شده! زندگی میکرده، بنابراین مُرد به زندگی در محل سکونتش ادامه داد. با این حال سازمان مسکن، آنها طبق قوانین مصوبه این سازمان و کشور و مضاعف بر آن مطابق توافق فی مابین در دادگاه که خانه به مُرد واگذار شده بود، حاضر نبود که خانه را به مُرد واگذار کند!

با اینحال مُرد مراحل سخت و غیر ضروری را طی می کند تا آنچه را که از آن او بوده دوباره به دست بیاورد.

سازمان مسکن استکهلم یک شرکت وابسته به شهرداری استکهلم میباشد، بنابراین رؤسای سیاسی این شرکت توسط شورای تصمیم گیرنده استان استکهلم، او لوئیس اِرلندسون-اس لوراچ، مارگارِتا بیورک و ماتس بَری لوند انتخاب شده بودند.

بیاد بیاورید که "سوئد ... با ساختارهای پنهانی امکان تجارت برده و برده داری به اشکال نوین را فراهم آورده است".

سیاستمداران



بیورن یونگ، معاون



کادیر کاسیرگا، رئیس

کارمند



اوا لِن گرن
رئیس قسمت اقامت



لینوس یوهانسون
رئیس ستاد سازمان مسکن



اوا نی گرن
مدیر

سازمان پلیس

این سازمان نقش بسیار فعالی در هویت زدایی کودکان مسلمان ایفاء میکند. سازمان پلیس سوئد پیش فرضاها را در مورد مسلمانان در کارمندان خود نهادینه کرده و "اصل برائت" را بطور کل نادیده می گیرد.

در این پرونده به اثبات رسید که سازمان پلیس سوئد گواهیهای متعددی خودکامانه و بر اساس پیش فرضاها جعل کرده است. در این پرونده همچنین به اثبات رسیده که سازمان پلیس سوئد مصممانه جعل غیر قانونی سازمان پلیس را از طریق امتناع از تنظیم شکایات و یا توسط تحریف شکایات جرم جعل اسناد دولتی را سرپوشی کرده است.



آندرش
رئیس پلیس
تورن بَری
2018 - <



دان ایلیاسون
رئیس پلیس 2014 – 2018



کریستینا وِیبه
رئیس ستاد



اولف یوهانسون
رئیس پلیس استان استکهلم



ماتس لوفوینگ
رئیس بخش عملیاتی
کشور، معاون رئیس پلیس



کارولا آهلستروم
رئیس ارتباط
مته



هوکان ج. اریکسون
رئیس بخش تحقیقات



اِوا اورشتاد
رئیس ستاد رئیس پلیس
رادنر



لارش هال بری
رئیس ستاد پلیس استکهلم



پیا شونه گُرد داخلبوم
معاون رئیس پلیس استکهلم



مارتین وال فریدسون
رئیس قسمت قضائی



آن-لونیس شم په
رئیس بخش عملیاتی



پترا استن گلا
رئیس تحقیقات



ینا فری لمو
رئیس مرکز مطالعات
و توسعه استکهلم



کلاس فربری
رئیس موقت منطقه (اطلاعات)



کایسا مولر
رئیس بخش کارمندان



گونیا اِسراحن لیندستروم
رئیس بخش قضائی



یارل هولم استروم
معاون رئیس پلیس منطقه



ماتس بری گرن
رئیس



آندرش حال
رئیس

ایبیا اسورنه آوریل رئیس بخش تحقیقات ویژه پلیس این بخش ویژه پلیس جرائم سیاستمداران، وکلای مجلس، کارمندان عالی رتبه، پلیس و اینگونه افراد حساس را طبق دستور العمل در حیطه کاری خود دارد.

در رابطه با گروهان گیری کودکان مرد بخاطر نگارش کتاب این بخش ویژه پلیس خودکامه محتوای دادخواست و همچنین تیتیر جرائم را عوض میکند و تا به امروز 2019، اکتبر 27 از طریق این روش کارشکنی، مرد و کودکش را از حقوق خود محروم کرده است. بسیاری از سیاستمداران و کارمندان عالی رتبه در رابطه مستقیم کاری، رئیس این فرد مسئول بوده و بسیار طبیعی است که اگر ایشان شخصاً با تعدادی از رؤسا و یا زیر دستان خود در یک سطح خانوادگی ملاقات خصوصی هم داشته باشد، که البته این هم چیزی بغیر از یک رفتار انسانی اجتماعی نیست.



بخش ویژه پلیس مسئول تحقیق بر جرائم گروه شغلی کشوری به شرح زیر میباشد:

1. پلیس
2. افسر پلیس غیر نظامی
3. پیمانکار پلیس
4. دانش آموزان پلیس
5. کارمندانی که خود مسئولیت تحقیقی دارند به مانند، اداره مالیات، اداره گمرک، گارد ساحلی.
6. کارمندان دادستانی و سازمان تخلفات اقتصادی
7. قضات
8. وزراء
9. کارمندان مجلس
10. کارگزاران حقوق دولت
11. وکلای مجلس
12. رئیس مجلس
13. هیئت مدیره بانک مرکزی
14. اعضای هیئت اجرائی بانک مرکزی
15. اعضای هیئت بررسی انتخابات
16. اعضای هیئت تجدید نظر مجلس
17. اعضای خانواده سلطنتی

اصطلاح فارسی؛ هر چیز که به گندد نمکش میزنند، وای به روزی که به گندد نمک.

سوئد قهرمان ساختارهای دروغین است که توسط آن برده داری مدرن را بنیان نهاده اند.

کانون وکلا



مدیر کل سازمان مجمع اخلاقی وکلا تا سال 2019

رام بیری

آننه



مدیر کل سازمان مجمع اخلاقی وکلا پس از 2019

می یا ادوال این سولاندر

سازمان مجمع اخلاقی وکلا یک نهاد دولتی که وظیفه اش اطمینان حاصل کردن از این که اعضای آنان (وکلا) نسبت به قانون صادق هستند و اینکه وکلا موکلین خود را به حقیقت و صادق بودن تشویق کنند.

در سایتشان آمده که "قوانین سازمان اخلاقی کانون وکلا در قانون مجازات تنظیم شده و اساسنامه این سازمان توسط دولت تعیین میشود".

مرد دادخواستی (دادخواست شماره: د - 1093/2017) مطابق با قوانین اخلاقی این سازمان تنظیم کرده که پس از یک سال و نیم جوابی بغیر از مختومه اعلام کردن پرونده نداشته، علاوه بر اسناد و مدارک بسیاری که صحنه بر تخلفات اخلاقی توله بی حتی در صحن دادگاه بوده!

توضیحات کامل این دادخواست و دیگر مدارک، گواهیهای جعلی ادارات در کتاب دیگر به نام "سوئدیها احمق هستند به نقل از لنگرودی، زن ایرانی" خواهد آمد. کتابی که از روی جلد اول و جلد آخر میتوان حدس زد که سوئدیهای گرگ در پوست الاغ برای چه خود را به جهانیان صادق و ساده لوح معرفی میکنند، و چگونه موفق میشوند که جلد قانونی به تخلفات کیفری کشوری و جهانی بدهند. در آن کتاب بیشتر به رفتار ادارات، ضد و نقیضها خواهیم پرداخت.

قانون در سوئد

پرونده علیه مسلمانان در سوئد کوششی برای حفظ نظم و قانون نیست بلکه هر چیز دیگر بغیر از برابری در مقابل قانون در سوئد و پوششی مخملی مقابل ظلم، جور و ستم علیه مسلمانان.

مسلمانان به بردگان مدرنی تبدیل شده اند بدون اینکه خود متوجه آن شده باشند، به این میگویند قدرت جهانفریبی با ابزار قضائی و رسانه ای. این مقوله در کتاب "مسلمانان، بردگان نوین" تشریح خواهد شد.

وکیل ماریا توله بی بهتر از این نمیتوانست نفرت علیه مسلمانان و حق والدین مسلمان نسبت به فرزندان خود را بهتر از این در یک جمله تشریح کند "معاشرت با فرزندان یک حق پایه ای برای والدین مسلمان

نیست" <https://kimyana.se/jolebys-el-sveriges/>

سید عیسی موسوی

www.kimyana.se

ISBN: 978-91-984136-0-1

مدارک

در خاتمه مرد داستان ما به جرم نگارش کتاب و فرستادن نامه به رسانه ها حق دیدن فرزندانش از او گرفته شد! طبق حکم دادگاه سوئد تورن در استکهلم، سوئد.

اسم دادگاه
Sid 6
T 11352-17
شماره پرونده

SÖDERTÖRNS TINGSRÄTT
PROTOKOLL
2017-09-27
تاریخ

Skälet för beslutet

Utgångspunkten vid frågan om umgänge är att barn har rätt till en nära och god kontakt med båda sina föräldrar. Mot detta ska dock ställas risken för att barnet utsätts för övergrepp eller annars får illa. Hänsyn ska också tas till barnets vilja.

کتاب ۲ انتشار دادن به بازگویی مهدی عیسی

Isa Musavi har i närtid publicerat två böcker som uteslutande verkar handla om parternas konflikt gällande barnen. Böckerna finns tillgängliga på internet. Isa Musavi har även på andra sätt diskuterat parternas konflikt genom att bl.a. skicka mail till tingsrätten, till olika myndigheter och till nyhetsredaktioner. Den samlade bild som tingsrätten får av dessa handlingar är att Isa Musavi är helt uppslukad av konflikten och att detta tar sig former som inte är konstruktiva. Det framgår tydligt att han är övertygad om att situationen i målet har uppstått på grund av en komplott mot honom som iscensatts av Marjan Esfahanizadeh tillsammans med svenska myndigheter.

Tingsrätten finner ingen anledning att tvivla på att Isa Musavi vill barnens bästa, men mot bakgrund av det som sagts ovan är det svårt att t.o.a. att han skulle kunna undvika att diskutera parternas konflikt, eller på annat sätt dra in barnen i denna, vid ett eventuellt umgänge. Mot bakgrund av detta finner tingsrätten att det för närvarande inte är lämpligt med ett umgänge mellan barnen och Isa Musavi.

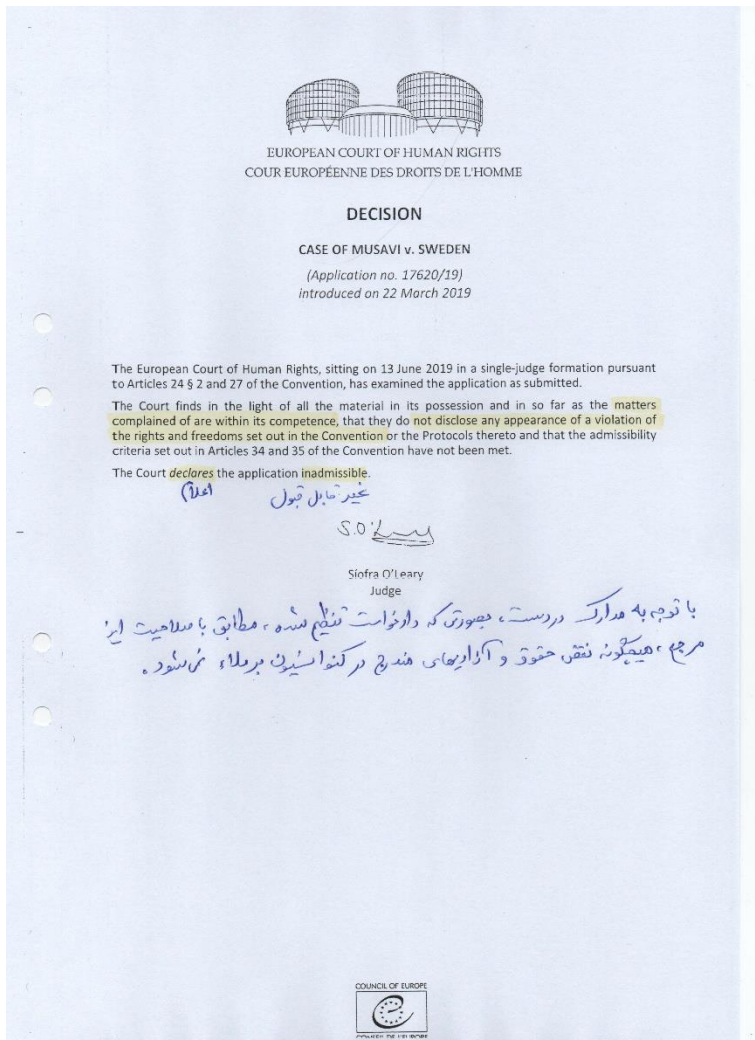
و بیخودما بین معائنات یکدیگر مناسب

Avslutningsvis vill tingsrätten tillägga att den situation som har uppstått är sorglig på många sätt. Tingsrätten tvivlar inte på att Isa Musavi kamp i grund och botten handlar om kärlek till Kimiya och Kiyana. Det sätt som han nu har valt att kämpa på kommer dock inte att hjälpa vare sig barnen eller honom själv. Tingsrätten hoppas därför att Isa Musavi härfter funderar på att ta ett steg tillbaka från konflikten och hitta ett mer konstruktivt sätt att försöka lösa situationen på. I sådana fall framstår det inte som osannolikt att ett umgänge kan påbörjas framöver.

HUR MAN ÖVERKLAGAR, se bilaga 1 (DV 434)


Beslutet får överklagas särskilt. Överklagandet adresseras till Svea hovrätt men ska ha kommit in till tingsrätten senast den 25 oktober 2017.

دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا هم حکم بر این صادر کرد که حکم صادره در سوئد مبنی بر منع دیدار فرزندان بخاطر نگارش کتاب در راستای اختیارات این کشور میباشد، بنابراین کشور سوئد در حیطه اختیارات خود عمل کرده است. حال سؤال اینست که آیا به عربستان سعودی و مصر هم همین حقوق را خواهند داد اگر آنها اینگونه با نویسندگان خود برخورد کنند؟



گواهی معلم؛ کیمیّا به زمین نشست، گریست، نمیخواست با مادر خود برود. همین در سوئد کافی است بعنوان مدرک گروگان گیری که کیمیّا را خلاف میل خود وادار به همراهی کردند.

صدای ضبط شده کیانا هم موجود است که گفت؛ من امشب میخواهم کنار پدرم بخوابم ولی خلاف میل او کیانا را مجبور به همراهی کردند که اجازه نداشته باشد در آغوش مطمئن پدر خود بخوابد.



Stockholms stad

ENSKEDE-ÅRSTA-VANTÖR
STADSDELSFÖRVALTNING
Familjerätt Sydost

Sida 17 (20)
2016-11-15

Handläggare: Stina Ländin
Tfn: 08-508 14 449

personalen vid behov. Personalen har uppfattningen att föräldrarna delar på ansvaret vad gäller hämtning/lämning och ibland kommer de båda två tillsammans, även under höstterminen 2016. Pappan har varit den förälder som skött lämningen flest gånger och något de tror varit en praktisk lösning mellan föräldrarna. Vid utvecklingssamtal i februari 2016 var det mamman tillsammans med Kimiya som deltog då pappan kunde inte närvara då han var bortrest till Iran. Gällande utvecklingssamtalen: Det var en annan klasslärare som ansvarade för utvecklingssamtalen för Kimiya i årskurs 1. Föräldrarna och barnen har kommit tillsammans om skolan t.ex. ordnat någon konsert eller haft föräldrafika. Utifrån vad personalen förstått har familjen inte några släktingar i Sverige. De har inte heller haft kontakt med någon myndighetsperson rörande barnen. Den kontakten har rektorn på skolan skött.

Personalen har uppfattningen att Kimiya har en god relation med båda sina föräldrar genom att hon blir glad när hon ser båda föräldrarna vid hämtning och lyssnar på båda sina föräldrar. Gällande den materiella omvårdnaden är Kimiya alltid "hel och ren" och det är ordning så hon har alltid med sig det som behövs till skolan, t.ex. matsäck. Båda föräldrarna är väldigt kärleksfulla och det märks att de tycker mycket om sina döttrar.

På frågan om det finns något i Kimiyas situation som vid något tillfälle oroat personalen eller någon annan i omgivningen berättar de att de i samband med skolstart upplevde det som märkligt när rektorn efter att hon hade haft kontakt med pappan informerade personalen att de, utifrån pappans önskemål, skulle ringa till honom varje gång mamman hämtade Kimiya i skolan och desamma glädde för Kiyanas lärare. Personalen fick senare av rektorn veta att föräldrarna hade skilt sig fast de fortfarande bodde ihop och att barnen inte visste om deras skilsmässa. Det var okej att mamman hämtade barnen men pappan var rädd för att mammans släktingar skulle komma och hämta barnen och ta dem ut landet. Personalen uppger att de ringde pappan varje gång mamman hämtade och uppger att det blev mycket ringande till pappan under höstterminen 2016.

Oro för barnen började personalen få under höstterminen 2016 när det började hända grejer som inte var vanlig företeelse gällande Kimiya. Under vecka 36, på torsdagen kom hon 15 minuter försent och på fredagen saknades det en bok. Personalen uppger att det var under vecka 37 som det började hända mer oroväckande grejer. Mamman kommer nu och önskar att hon vill bli uppringd om pappan hämtar barnen. Ett flertal böcker var försvunna och läxor hade inte gjorts, vilket var ett väldigt avvikande beteende då det innan har varit väldigt bra ordning på den fronten. På måndagen och tisdagen var Kimiya ledsn i skolan. På tisdagsmorgonen var pappan i skolan. Pappan tröstade Kimiya och gick hem efter rasten kl.09.50. På onsdagen hämtade mamman Kimiya. Kimiya ville inte gå hem utan satt på golvet och grät. Mamman och Kimiya lämnade sedan skolan tillsammans och sedan dess har personalen inte sett till Kimiya.

Ansvarig klasslärare hade sedan mailkontakt med mamman en gång som informerade att det hade hänt saker som hon inte kunde gå in på men som gjorde

ti 13

چهارشنبه ما در به وسایل
کیمیّا آمده کیمیّا نمی نشست
برود خانه آنها نشست و گریست

Stakhusplan 4, Box 81, 12122 JOHANNESHOV
Tfn: 508 14 000

مادر کیمیّا و کیانا برای سازمان اجتماعی تعریف میکند که "مدرک و یا مدارکی" علیه مرد ندارد. سازمان اجتماعی این شش ده این اعتراف را به تاریخ درج شده، یعنی 36 روز بعد از ربودن کیمیّا و کیانا به ثبت میرساند.

Stockholms stad
ENSKEDE-ÅRSTA-VANTÖR
STADSELSFÖRVALTNING
BoU Mottagning
Uredning 11 kap. 1 §
Sida 3 (11)
2016-10-20

Kim Tjernqvist
0046 - 08 - 50820159

förför till bostadsbyte, Marjan har även ansökt om enskild vårdnad, mannen har svarat att han inte godtar Marjans yrkande om enskild vårdnad. *پلیس کو توفیق یافتہ مرچیان*

Efter sista våldshändelsen gjorde Marjan en polisanmälan. Marjan berättar att polisen sagt att det är svårt med bevisning då det rör sig om ca 10 års våld, att mycket av det fysiska våldet utförts i Iran och att det finns lite dokumenterat.

Parallellt med utredningen hos Relationsvårdsteamet har det pågått en utredning på Utredningsenheten för barn och ungdom utifrån att Kimiya och Kiyana bevittnat våld i nära relation. Syftet med utredningen har varit att klargöra barnens situation samt behov av skydd och stöd från Socialtjänsten. Under utredningen på Barn och ungdom har Marjan känt ambivalens kring mannens umgänge med barnen. Å ena sidan vill hon skydda sina döttrar från risken att utsättas för våld, å andra sidan vill hon inte framstå som att hon inte är samarbetsvillig och inte vilja ge barnen en chans till ett fungerande umgänge med sin far. Marjan har dock valt att fullfölja ansökan om sekretessmarkering, förtursansökan samt enskild vårdnad för att kunna börja ett nytt liv med Kimiya och Kiyana, fritt från hot och våld.

Social situation

Familjesituation/ Närvik

Marjan berättar att hon är uppväxt i Iran och att hon bott i Sverige i ca 10 år och båda döttrarna är födda i Sverige. Marjans familj bor i Iran och hon träffar dem sällan. Marjan berättar att mannen många gånger försökt att svartmåla Marjan för både hennes och hans familj. Han har även tvingat henne att be om ursäkt inför familjen när han ansett att hon gjort något fel. Enligt Marjan har hennes familj förstått vem mannen egentligen är men kan inte göra något för att påverka. Marjan förklarar att man, där hon kommer ifrån, inte skiljer sig och säger vidare att mannens familj har hört av sig och försökt att övertala henne att inte skilja sig från mannen, men Marjan har gjort klart för dem att hon bestämt sig.

När Marjans bror och hans familj nyligen var på besök förbjöd mannen dem att bo i Marjans lägenhet och Marjan skändes mycket inför brodern. Mannen tillät heller inte barnen att spendera mer än några timmar på tre veckor, tillsammans med Marjan och hennes bror och han kopplade in polisen kring detta. Marjan förklarar att hon gör allt för att inte mannen ska bli arg och gjorde därför som mannen sa.

Marjan berättar att hennes vänner sett hur mannen behandlat henne och att de vid flera tillfällen uppmanat henne att polisanmäla. Nu när hon anmält är det ingen som vågar vittna på grund av rädsla för vad mannen eller hans familj ska göra förklarar Marjan.

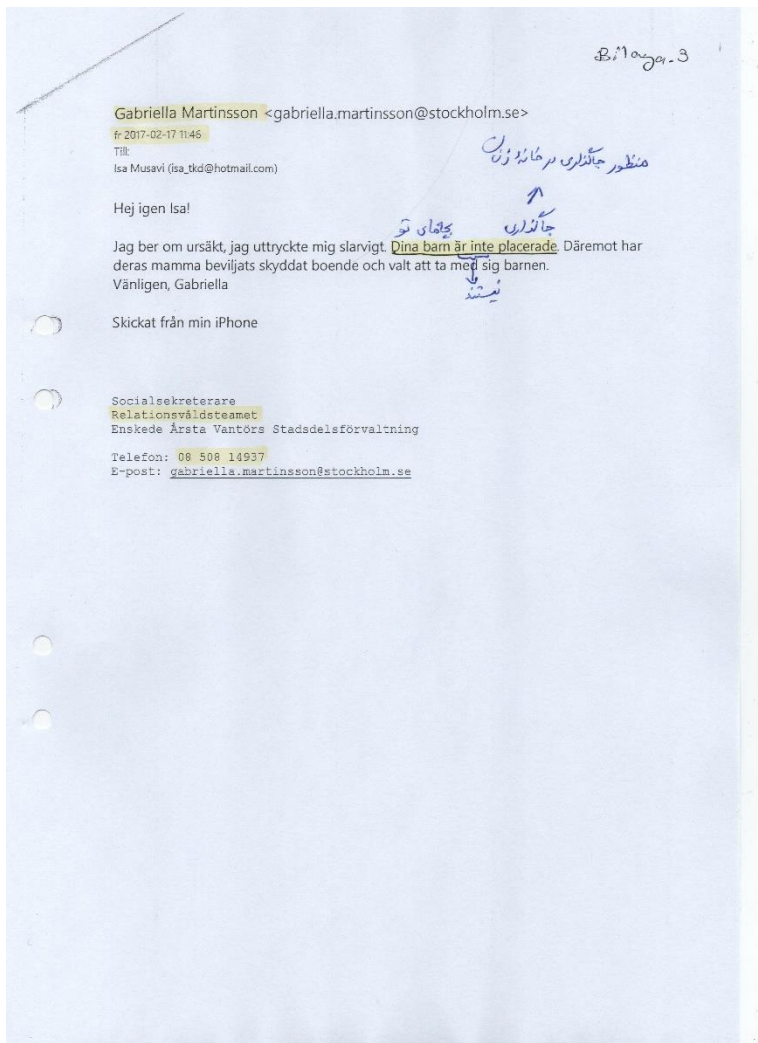
Utbildning, arbete/sysselsättning och ekonomi

Marjan arbetar som sjuksköterska men är i dagsläget sjukskriven. Marjan har inga hyreskulder eller skulder till Kronofogden. Det är Marjan som betalar den största delen av kostnaderna i hemmet. Mannen betalar cabaret för internet och barnens telefoner och ibland för mat och kläder och leksaker till barnen. Dock har han sagt att

001

سازمان اجتماعی ان ش ده، بخش خشونت در خانواده، برای مرد طی نامه الکترونیکی گواهی میکند که "کودکان او" تحت مراقبت سازمان اجتماعی نیستند.

تمامی اعضای این بخش اخراج میشوند البته به مُدل سوئدی آن! (مجبور به استعفاء، اسمش بهتر است! جهانفریبی و حقه بازی تا مغز استخوان سوئدیها.)



دادگاه سوئد تورن در استکهلم، همان دادگاه و همان قاضی که حزانت را به مادر کیمیا و کیانا واگذار کرده بود، بیست روز بعد پرونده! محرمانه! علیه مرد به جرم تنبیه کودکان را مختومه اعلام میکند!

به عبارت دیگر افتراء دیگری که بر اساس آن کودکان مسلمان را از محیط امن خانه و خانواده دور میکنند.

Aklagarsrätt Stockholm Södertörns åklagarkammare i Stockholm Kammaråklagare Hawlin Shamer	Underrättelse 2017-06-16	Sida 2(3) Handling 54 Ärendet AÅ-130707-16 Handläggare 105-26
---	-----------------------------	--

HEMLIG
HEMLIG

Misshandel 2015-10-16 - 2016-10-15
 Id: POD:50-BM2017-283223380-3C, Ext ärendenr: 5000-K1226390-16
 Utpekad person: Musavi, Isa

Förundersökningen läggs ned

Det finns inte längre anledning att fullfölja förundersökningen. På det utredningsmaterial som nu föreligger går det inte att bevisa att den eller de som varit misstänkta har gjort sig skyldiga till brott. Ytterligare utredning kan inte antas förändra bevisläget på ett avgörande sätt.

23 kapitlet 4 § andra stycket rättegångsbalken

Upplysningar
 Tingsrätten kan avskrive målet i sin helhet.

SÖDERTÖRNS TINGSRÄTT

SLUTLIGT BESLUT 2017-06-21

Målet avskrivs från vidare handläggning

2. Advokaten *Leif Silbersh*

tillerkänns ersättning av allmänna medel med
 5728 kr, varav 1145 kr
 mervärdeskatt.

Kostnaden ska stanna på staten.
 Överklagande senast 2017-07-12 ställs
 till Svea hovrätt men inges till tingsrätten

Anders E. Larsson

ANDERS E. LARSSON

از ادامه یافتن رسیدن منع کرده

حکم دادگاه سویدرتورن در استکهلم، همان حکمی که مرا تبدیل به تنها نویسنده دنیا کرد که به صراحت بخاطر نگارش کتاب نه چیز دیگری، اجازه دیدن دخترانم در سوئد را ندارم و دخترانم تبدیل شدن به گروگان دولت سوئد که بخاطر قلم پدرشان از تمامی حقوق کودکان، بشر، اجتماعی خود محروم شدند.

این موضوع در عربستان چگونه است؟ در سوئد که اینگونه است! واضح و روشن ...

اسم دادگاه

SÖDERTORNS TINGSRÄTT

PROTOKOLL
2017-09-27
تاریخ

Sid 6
T 11352-17
شماره پرونده

Skälen för beslutet

Utgångspunkten vid frågan om umgänge är att barn har rätt till en nära och god kontakt med båda sina föräldrar. Mot detta ska dock ställas risken för att barnet utsätts för övergrepp eller annars får illa. Hänsyn ska också tas till barnets vilja.

کتاب ۲ انتشار دهن به بارگی در سوئد عینی

Isa Musavi har i närtid publicerat två böcker som uteslutande verkar handla om parternas konflikt gällande barnen. Böckerna finns tillgängliga på internet. Isa Musavi har även på andra sätt diskuterat parternas konflikt genom att bl.a. skicka mail till tingsrätten, till olika myndigheter och till nyhetsredaktioner. Den samlade bild som tingsrätten får av dessa handlingar är att Isa Musavi är helt uppsludad av konflikten och att detta tar sig former som inte är konstruktiva. Det framgår tydligt att han är övertygad om att situationen i målet har uppstått på grund av en komplott mot honom som iscensatts av Marjan Esfahanizadeh tillsammans med svenska myndigheter.

Tingsrätten finner ingen anledning att tvivla på att Isa Musavi vill barnens bästa, men mot bakgrund av det som sagts ovan är det svårt att tro att han skulle kunna undvika att diskutera parternas konflikt, eller på annat sätt dra in barnen i denna, vid ett eventuellt umgänge. Mot bakgrund av detta finner tingsrätten att det för närvarande inte är lämpligt med ett umgänge mellan barnen och Isa Musavi.

در سوئد، دو زن یکدیگر را متهم می کنند که با هم یک توطئه را ترتیب داده اند تا این که این دو زن بتوانند با هم معاشرت نکنند.

Avslutningsvis vill tingsrätten tillägga att den situation som har uppstått är sorglig på många sätt. Tingsrätten tvivlar inte på att Isa Musavis kamp i grund och botten handlar om kärlek till Kimiya och Kiyana. Det sätt som han nu har valt att kämpa på kommer dock inte att hjälpa vare sig barnen eller honom själv. Tingsrätten hoppas därför att Isa Musavi härefter funderar på att ta ett steg tillbaka från konflikten och hitta ett mer konstruktivt sätt att försöka lösa situationen på. I sådana fall framstår det inte som osannolikt att ett umgänge kan påbörjas framöver.

HUR MAN ÖVERKLAGAR, se bilaga 1 (DV 434)

Beslutet får överklagas särskilt. Överklagandet adresseras till Svea hovrätt men ska ha kommit in till tingsrätten senast den 25 oktober 2017.

دختران عزیزم روزی که مرا بایبید، من و خانه را همچنان به مانند 14 سپتامبر 2016، روز ربودن شما، منتظر برگشتن شما خواهید یافت. کفشهایتان در کفش کن، لباسهایتان اطو شده و آویزان در کمد، اسباب بازی و تفریحاتان در اطاق و عروسکهایتان به روی تخت شما منتظر آغوش شما.

